



فهرست

۲۵.....	پیشگفتار.....
۲۸.....	مقدمه.....
۴۵.....	سیمای سوره‌ی یوسف.....
۵۲.....	آیه ۱ و ۲..... خرد گرایی شفافیت هدف‌ها
۵۲.....	آیه ۳..... نقش فراز و نشیب‌ها در رشد و کمال انسان لیاقت و شایستگی و قهرمان شدن انسان در سایه صبر و ایمان، تقوی وعفاف، امانت و حکمت و عفو و احسان است
۵۳.....	آیه ۴..... صمیمیت، رحمت و محبت توجه به خلاقیت‌ها درایت و دلسوزی مدیریت مشارکتی
۵۴.....	آیه ۵..... روابط صمیمانه خطر رقابت ناسالم طبقه‌بندی اطلاعات پیشگیری، بهتر از درمان نگرش استراتژیکی خطر افشای اسرار میزان ریسک کتمان اسرار

سیمای مدیر موفق

محمد محمدی نژاد

آیه ۱۱.....	۶۲.....
توجه به نقش تبلیغات بیداری در برابر رقبا پرهیز از شعارهای فاقد عمل خطر حسادت (رقابت نابجا)	
آیه ۱۲.....	۶۳.....
توجه به ورزش و تفریحات سالم توجه به سوء ظن به دشمن (برای استفاده از ورزش و تفریح و شعارهای زیبا)	
آیه ۱۳.....	۶۴.....
تعهد و سوز توجه به خطر غافل ماندن بهانه ندادن به دست خلافکار	
آیه ۱۴.....	۶۵.....
استفاده از تجربه بزرگ‌ترها خطر نفاق و نشانه‌های آن لیاقت داشتن قبول مسئولیت یا انجام تکالیف	
آیه ۱۵.....	۶۶.....
حاکمیت اراده خداوند نقش سختی‌ها در سازندگی انسان نقش آگاهی همه جا اجماع و اتفاق حق نیست امید بهترین سرمایه است مهار نفس	
آیه ۱۶.....	۶۷.....

رازداری افشاگری بی‌جا	آیه ۶.....
نظام مبتنی بر شایستگی	۵۶.....
آیه ۷.....	۵۶.....
راه خدا، راه به عزت رسیدن است عبرت آموزی از گذشتگان	
آیه ۸.....	۵۸.....
تفاوت حق و تبعیض باطل است تعادل همبستگی سعی بر انجام کار به صورت گروهی پرهیز از توجیه غلط توجه به نقش منفی مراکز قدرت و کانون‌های اخذ تصمیم خطر رقابت ناسالم و غفلت	
آیه ۹.....	۶۰.....
آثار و نتایج پیش‌بینی‌های غلط برخورد با رقبا علم و آگاهی همراه با ایمان و تقوا پرهیز از تبعیض راه پذیرفته شدن	
آیه ۱۰.....	۶۱.....
آثار مثبت نهی از منکر مدیریت مشارکتی انتخاب بد، از بدتر	

توجه به احساسات و سوء استفاده خلافکار (گریه همه جا نشانه حقانیت نیست

آیه ۱۷ ۶۸

توجه به خطر دروغ و دروغگو

آیه ۱۸ ۶۹

مراقبت از جوسازی‌ها

توجه به خطر شیطان و هوای نفس

توجه به خطر مظلوم‌نمایی‌ها

صبر

استمداد از امدادهای غیبی

آیه ۱۹ ۷۰

توجه به کارگشایی اخلاص در مشکلات

تقسیم کار

استمداد از امداد و اراده خداوند

آیه ۲۰ ۷۰

کشف استعدادها و امکانات و استفاده از آنها

حفظ ارزش‌ها

امید به آینده

آیه ۲۱ ۷۱

توکل

واقع و آینده‌نگری (عینیت داشتن)

دعوت به نیکی

احترام به ارباب رجوع

ارزیابی نتایج

توجه به زیردستان

مسئولیت‌پذیری با علم و دانش

امید به آینده (پایان شب سیاه، سپید است)

آیه ۲۲ ۷۳

به کارگیری علم و حکمت

بیان دلیل عزل و نصب‌ها

آیه ۲۳ ۷۳

اطاعت نکردن از گناهکار (گرچه مقام بالاتر باشد)

صداقت و امانت، عفت و پاکدامنی

آینده‌نگری

ادب در برخورد با مفسد

پرهیز از اختلاط مرد و زن

هتک حرمت نکردن

توجه به خطر گام‌به‌گام بودن خلافکاری و گناه

حفظ مقام و منزلت انسانی

توجه به عاقبت و آثار ظلم

آیه ۲۴ ۷۵

حفظ ایمان و عفاف و اخلاص برای جلب امدادهای الهی

آیه ۲۵ ۷۶

توجه به اهمیت هدف

بازدیدهای ناگهانی

حفظ صحنه جرم

توجه به خطر سوء استفاده از احساسات

مواظبت از نفوذی‌ها

آیه ۲۶ و ۲۷ ۷۷

حفظ حرمت

توجه به مسأله قضاوت و شهادت

پاک باش، بی‌پاک باش

دفاع از مظلوم

عفت و پاکدامنی	آیه ۳۳.....
همراهی قدرت با ایمان و تقوا	
پرهیز از سوء استفاده از قدرت	
پرهیز از دروغگویی	
پرهیز از تجملات (و روحیه کاخ نشینی)	
پرهیز از هتک حرمت	
جوانمردی	آیه ۳۴.....
سعه صدر	
مقدم داشتن رضایت خدا بر رضایت مردم	
حفاظت و حراست محیط کار از گناه و خلاف	
توجه به لطف خدا در مدیریت بحران	
عملگرایی	آیه ۳۵.....
توجه به سازنده بودن شدائد و سختی‌ها	
خودسازی و علم آموزی	
توجه به آثار سوء کاخ نشینی و رفاه طلبی	آیه ۳۶.....
نفوذ ناپذیری	
پاک بودن و پاک ماندن	
حفظ روحیه خدمتگزاری	آیه ۳۷.....
جلب اعتماد مردم	
توجه به نیکوکاری در جذب و تبلیغ	
پاسخگویی	

آسیب شناسی جرم و بزه	آیه ۲۸.....
رفع اتهام	
آسیب شناسی جرم و بزه	
خودداری از پیش داوری‌ها	
قاطعیت در حکم و اجرا	
پذیرفتن حرف حق	
استدلال و منطق	
مواظبت از مکر و انسان‌های ناپاک	آیه ۲۹.....
پرهیز از سوء استفاده از موقعیت	
ایجاد روابط معقول زن و مرد	
برخورد قاطع و عادلانه (حتی نسبت به تخلف بستگان)	آیه ۳۰.....
توجه و توکل بر اراده خداوند	
توجه ویژه به خانواده	
پرهیز از خلافتکاری (گرچه پشت درهای بسته)	آیه ۳۱.....
مقابله به مثل (در زمینه توطئه)	
مجرم شناسی	
انتقاد سازنده	
توجه به آزمایش الهی	
تقوا و ایمان (وسیله نجات از گرفتاری‌ها)	آیه ۳۲.....
توجه به عکس‌العمل شرایط اجتماعی و روانی	
پرهیز از ملامت افراد (به ویژه در ملاء عام)	

توجه به اینکه هر تقاضایی رشوه نیست رسیدگی به شکایت مردم توجه به آثار سوء کاخ نشینی	آیه ۴۳.....	۹۴
آسیب شناسی قدرت و مقام مشورت با افراد خیره	آیه ۴۴.....	۹۵
جهل خود را توجیه نکنیم کار را به خیره سپردن	آیه ۴۵.....	۹۵
گذشته نگری ایجاد انگیزه در حاشیه نشینان توجه به نقش آگاهی در مدیریت صحیح احترام به بزرگتر و استاد	آیه ۴۶.....	۹۶
صداقت تحقیق و پرسش از افراد خوش سابقه توجه به نظرات دانشمندان و نخبگان	آیه ۴۷.....	۹۷
کتمان نکردن دانش و تجربه عرضه طرح و برنامه سازنده اظهار توانمنداها مدیریت صحیح بحرانها توجه به عنصر زمان تلاش برای رفاه مردم لزوم طرح و برنامه کاربردی و بلند مدت		

استفاده از فرصتها توسل به شیوههای تأثیرگذاری محور بودن توی و تبری برخورد غیرمستقیم با خلافاکار	آیه ۳۸.....	۸۹
توجه به اصالت خانوادگی توجه به اینکه همیشه اکثریت معیار صحت نیست معرفی راههای مثبت و منفی	آیه ۳۹.....	۹۰
الگو شدن استفاده از روش مقایسه و پرسش و پاسخ مردم داری استفاده از زمان و مکان توجه به نقش وحدت	آیه ۴۰.....	۸۹
عناوین توخالی ما را گول نزنند توجه به اینکه همه جا سابقه حقانیت ندارد کرنش در مقابل فرمان خدا توجه به قوام قوانین الهی توجه به اینکه همه جا اکثریت حق نیست اعتماد بر عقیده محکم واستوار	آیه ۴۱.....	۹۳
ادب در صدا زدن خبرهای خوش را اول بگوییم رعایت نوبت	آیه ۴۲.....	۹۳

برنامه ریزی تولیدی

عبرت گرفتن از ناکامی‌ها

کوشش و تلاش برای فردای بهتر

مشکلات شخصی مانع انجام وظیفه نشود

صرفه جویی و پرهیز از اسراف

آیه ۴۸ و ۴۹..... ۹۹

جلب اعتماد مردم

صداقت

علم و دانایی

پیش بینی صحیح

جلب اطاعت مردم

آگاهی دادن به مردم

آینده نگری

برنامه ریزی برای بحران‌ها

ذخیره مواد غذایی

حفظ سرمایه اصلی

امید دادن به مردم

فراگیر کردن خدمات

آیه ۵۰..... ۱۰۱

کمک به آزادی زندانیان بی‌گناه

احترام رهبران و حاکمان

استفاده از مغزهای متفکر

پاک کردن ذهن مردم

دفاع از آبرو و حیثیت

کتمان، همیشه حق نیست

یاد کردن مسائل اخلاقی در لفافه

صبر

ثابت کردن لیاقت و شخصیت

آیه ۵۱..... ۱۰۳

توجه به گشایش در سایه تقوا

مجال دادن به متهم در دفاع از خود

اقدام بدون واسطه در بررسی پرونده

عجله نکردن

توجه به بیداری وجدان‌ها

مخفی کاری نکنیم (حقایق روشن می‌شود)

آیه ۵۲..... ۱۰۴

پرهیز از انتقام جویی

توجه به نقشه‌های خائنانه و عاقبت خیانت

رفع سوء ظن‌ها

آیه ۵۳..... ۱۰۵

غلبه بر هوای نفس

رحمت و بخشش داشتن

توجه به امتحان و آزمایش الهی

پرهیز از خودستایی

مأیوس نشدن از رحمت خدا

آیه ۵۴..... ۱۰۶

صداقت و امانت دو شرط اساسی

مدیریت بر قلب‌ها

اختیار بیشتر دادن به افراد مطمئن و امین

مصاحبه حضوری در گزینش

تفویض اختیار به افراد مجرب و شایسته

داشتن مشاور با تدبیر، برنامه‌ریز و امانت‌دار

تدبیر و کاردانی، محبوبیت و مقبولیت از شرایط گزینش مدیران و سرپرستان است
توجه به اراده خداوند
تشکر از خادمین
گزینش بدون واسطه

آیه ۵۵ ۱۰۸

اگر خود را لایق می‌دانیم، برای قبول مسئولیت مطرح کنیم
قبول مسئولیت برای دفاع از حق مظلوم
ترجیح دادن رسالت اجتماعی بر توقعات شخصی
تدبیر دقیق برای بحران‌ها
شایسته سالاری
اعتماد به نفس

در گزینش تابعیت منطقه شرط نیست

تواضع

پرهیز از اعمال علائق و سلیقه‌های شخصی

توجه به معیارهای قرآنی در گزینش مثل؛ ایمان، سابقه، هجرت، توان جسمی، اصالت
خانوادگی و

در گزینش قدرت و امانت، پاسداری و تخصص از اصول شایستگی است

آیه ۵۶ و ۵۷ ۱۱۳

توجه به پاداش اخروی لذت بخش است

توجه به اینکه قدرت از آن خداوند است

مقایسه پاداش‌های دنیوی و اخروی

تفویض اختیار و مقام به افراد پاکدامن، باتقوا، حرّ و آزاده

توجه به اینکه قدرت و حکومت با تقوا و پاکدامنی منافات ندارد

آیه ۵۸ ۱۱۵

به هنگام ضرورت جیره بندی لازم است

ملاقات مردم سهل و آسان باشد

کمک گرفتن از دیگران در بحران‌ها

آیه ۵۹ ۱۱۶

تدبیر در امور

مهمان نوازی

تلاش برای جذب خلاقیت

رازداری همراه با راستگویی

نظارت مستقیم

پرهیز از بی‌عدالتی و کم‌فروشی حتی در زمان بحران

بدی‌ها را با خوبی‌ها پاسخ دهیم

قدرت وسیله انقام نباشد

توزیع کالا عادلانه و به دست مسئولین عادل باشد

آیه ۶۰ ۱۱۸

از بین بردن زمینه‌های سوء استفاده

محبت به همراه قاطعیت و تهدید به همراه تشویق

پرهیز از تبعیض

آیه ۶۱ و ۶۲ ۱۱۸

اهمیت دادن به بیت‌المال

دادن طرح‌های ابتکاری

پرهیز از گلابه، کینه و انتقام

پاسخ دادن بدی‌ها با خوبی‌ها

آشکار نکردن کمک‌ها

احسان

تعیین نقش مرئوسین در برنامه

آیه ۶۳ ۱۲۰

مدیریت و تسلط بر خانواده و فرزندان

جلب اعتماد با استفاده از عواطف

آیه ۷۰.....	۱۲۶
ارائه طرح‌های ابتکاری	
جایز بودن دروغ در مقام اصلاح	
صحنه سازی برای کشف امور	
آیه ۷۱ و ۷۲.....	۱۲۷
استفاده از جایزه و تشویق	
ضامن باید فرد معتبر و معین باشد	
تشویق و جایزه باید متناسب با افراد و زمان باشد	
آیه ۷۳.....	۱۲۸
چشم پوشی و تبرئه افراد با حسن سابقه	
دقت و نظارت بر ورود و خروج افراد	
آیه ۷۴.....	۱۲۸
طراحی و نوآوری	
استفاده از وجدان‌ها (صداقت‌ها)	
آیه ۷۵.....	۱۲۹
پرهیز از تبعیض	
با خلافتکاری بعضی، به همه بدگمان نشویم	
تفهیم جرم به مجرم با استدلال	
کیفر خلافتکار بیگانه طبق قانون خودش	
استدلال	
آیه ۷۶.....	۱۳۰
طراحی و نوآوری	
بازرسی اموال	
وفاداری و احترام و مراعات قوانین	
علم و آگاهی	

توجه کامل به لفاظی و جوسازی خلافتکار	
آیه ۶۴.....	۱۲۱
استقامت در برابر مشکلات و تلخی‌ها	
عدم اعتماد به خلافتکار	
توجه و توکل به رحمت الهی	
آیه ۶۵.....	۱۲۲
پرداختن به دیگران بعد از خود سازی	
سه‌میه‌بندی در زمان کمبود و بحران	
آیه ۶۶.....	۱۲۲
محکم کاری در قراردادهای	
توکل به خدا	
پیش بینی حوادث غیر مترقبه	
آیه ۶۷.....	۱۲۳
اعتماد به افراد ذیصلاحیت	
ارائه راه‌حل‌ها برای مشکلات	
احتیاط و حسابگری همراه با توکل به خداوند	
جلوگیری از حساسیت‌ها و سوء ظن‌ها	
محاسبه احتمالات همراه با برنامه‌ریزی	
آیه ۶۸.....	۱۲۴
درس‌آموزی از تلخی‌ها و ناکامی‌ها	
اکثریت به تنهایی معیار حق و باطل نیست	
بازگویی نقاط ضعف همراه با نقاط قوت	
توکل	
آیه ۶۹.....	۱۲۵
طبقه بندی مطالب، اطلاعات و اسناد	

۱۳۶	آیه ۸۳.....	صبر آگاهانه غلبه بر وسوسه‌های شیطان و هوای نفس درس آموزی از حوادث تلخ
۱۳۷	آیه ۸۴.....	فروبردن خشم
۱۳۷	آیه ۸۵.....	نگذاریم الگوها فراموش شوند
۱۳۸	آیه ۸۶.....	پرهیز از سکوت یا ناله و فریاد ناپسند ژرف نگری در حوادث و تلخی‌ها
۱۳۸	آیه ۸۷.....	دوری از یأس و ناامیدی دوری از تنبلی
۱۳۹	آیه ۸۸.....	احترام به پدر رعایت آداب درخواست کردن پرهیز از تحقیر توجه به خطر فقر و نیازمندی
۱۴۰	آیه ۸۹.....	فتوت و جوانمردی در برخورد با خلافکار در شرایط قدرتمندی، مظلومان فراموش نشوند پذیرش عذر و تلقین راه عذرخواهی
۱۴۱	آیه ۹۰.....	ایجاد زمینه رشد و تربیت و انگیزه برای مردم

۱۳۱	آیه ۷۷.....	برخوردهای اطلاعاتی مناسب فکر ابتکار و چاره جویی
۱۳۱	آیه ۷۷.....	مواظبت از توجیهات خلافکار استقامت و تحمل در برابر تهمت‌ها و نیش‌ها جوانمردی و سعه صدر رازداری
۱۳۲	آیه ۷۸.....	ضرورت صمیمیت در محیط کار
۱۳۲	آیه ۷۸.....	کسب عزت در سایه تقوا داشتن عزت نفس در فراز و نشیب‌ها
۱۳۳	آیه ۷۹.....	قانون شکنی ممنوع دوری از احساسات به هنگام قضاوت
۱۳۴	آیه ۸۰.....	قاطعیت و استواری لازم الاجرا بودن عهد و پیمان‌ها رعایت سلسله مراتب و موقعیت‌ها
۱۳۵	آیه ۸۱.....	شهادت و گواهی بر اساس علم (عینیت‌ها) عذرخواهی شجاعانه پیش بینی حوادث در پیمان‌ها و تعهدات
۱۳۵	آیه ۸۲.....	اعتبار اثبات مدعا با شهود عینی توجه به اینکه تبانی مجموعه‌ای بزرگ بر دروغ بعید است

آیه ۹۶.....	۱۴۸
توجه به اینکه در ضمن تلخی‌ها، شیرینی‌ها هم هست عبرت گرفتن از فراز و نشیب‌های زندگی	
آیه ۹۷ و ۹۸.....	۱۴۸
پرهیز از ظلم (که مایه ذلت و ندامت است) پرهیز از کینه توزی خلافکار را به هنگام اقرار ملامت نکنیم	
آیه ۹۹.....	۱۴۹
استقبال از مهمان احترام به والدین توجه به اینکه همراه سختی‌ها آسانی، تلخی‌ها، شیرینی است توجه به الطاف خداوند	
آیه ۱۰۰.....	۱۵۰
احترام ویژه نسبت به والدین در ملاقات‌ها از تلخی‌ها نگوئیم احترام و تواضع در مقابل مسئولان در همه امور خدا را در نظر داشته باشیم جوانمردی و فتوت و مهمان نوازی خود را برتر ندانیم توجه به نقش سفر در تجربه اندوزی و توسعه و پیشرفت و زندگی بهتر	
آیه ۱۰۱.....	۱۵۲
یاد خداوند در هر زمان همه چیز از آن خداست، مغرور نشویم عاقبت اندیشی توجه به اینکه رسیدن به حکومت به اراده خداست توجه به خطر رسیدن به حکومت و بیرون رفتن از دین	

استفاده از زمان‌های مناسب صبر و تقوا (زمینه ساز عزت است) باتجربه‌ها لایق زمامداری هستند	
آیه ۹۱.....	۱۴۲
ایثار استفاده نیکو از توانایی‌ها اعتراف به کمالات دیگران اعتراف به خطا توجه به اراده خداوند	
آیه ۹۲.....	۱۴۳
عفو و بخشش و رحمت سعه صدر گذشت در مسند قدرت اعلام عفو و بخشش بازسازی روحیه خلافکاران	
آیه ۹۳.....	۱۴۴
فتوت و جوانمردی دیدگاه اقتضایی داشتن در انجام وظیفه رسیدگی به بستگان با حفظ حقوق دیگران ایجاد رفاه مناسب برای طبقات محروم و زجر کشیده‌ها عمومی بودن لطف و محبت	
آیه ۹۴.....	۱۴۵
اگر قادر به درک حقایق نیستیم، انکار هم نکنیم در نظر گرفتن ظرفیت مختلف مردم در شنیدن اخبار و اطلاعات	
آیه ۹۵.....	۱۴۷
کار نیکان را قیاس از خود مگیر	

۱۶۲.....	آیه ۱۰۸.....	دعوت به خدا نه به خود آگاهی دادن به مردم بصیرت اخلاص در عمل
۱۶۳.....	آیه ۱۰۹.....	مردمی بودن نظارت مستقیم سفرها هدفدار باشد حفظ آثار باستانی برای عبرت دیگران به کار انداختن عقل و اندیشه
۱۶۴.....	آیه ۱۱۰.....	پایداری و استقامت بر راه حق مهلت دادن به مجرم خوش بینی و حسن نیت به اندازه دقت در صرف منابع توجه به اینکه راه حق بن بست ندارد
۱۶۵.....	آیه ۱۱۱.....	عبرت گرفتن از تاریخ
۱۶۷.....	فهرست منابع و آدرس‌ها.....	

۱۵۴.....	پایداری در کارهای خیر جهت دادن حکومت در راه خدا توجه به دانشمندان در گزینش نیرو سیمای مدیر موفق در یک نگاه	
۱۵۶.....	آیه ۱۰۲.....	توجه و توکل به قدرت خداوند در حوادث نقطه شروع و پایان فراموش نشود
۱۵۶.....	آیه ۱۰۳.....	اکثریت دلیل بر حقانیت نیست حرص نیکو داشتن (مثل حرص داشتن به هدایت و خدمت‌رسانی به مردم)
۱۵۷.....	آیه ۱۰۴.....	توقع نداشتن از مردم اگر اکثریت حمایت نکردند مأیوس نشوید غافل نشدن از احکام الهی
۱۵۸.....	آیه ۱۰۵.....	امیدواری به قدرت و لطف خدا در هر حال حق‌پذیری توجه به اینکه اعراض، از غفلت خطرناکتر است
۱۵۸.....	آیه ۱۰۶.....	توجه به نشانه‌های اخلاص و شرک نشانه‌های مؤمن مخلص.....
۱۶۱.....	نشانه‌های انسان آلوده به شرک.....	
۱۶۲.....	آیه ۱۰۷.....	پرهیز از خود اتکایی یاد قیامت



«و به نستعين انه خير ناصر و معين»

پیشگفتار:

(لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الالباب ما كان حديثاً يفترى و لكن تصديق الذي بين يديه و تفصيل كل شيء و هدى و رحمة لقوم يؤمنون)^۱
 «به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است (این) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق کننده آن (کتاب آسمانی) است که پیش از آن آمده و روشنگر هر چیز و (مایه) هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند.»

به راستی همانطور که در حدیث آمده، قرآن، مثل دریاست و دریا مراتب و اعماقی دارد که هر چه در آن بیش تر به جستجو و تدبر بپردازیم بیش تر بهره مند می شویم. در هر سوره و آیه و کلمه و حرفی درسی نهفته است. آری دریایی که انسان هر چه بتواند به اعماق آن نزدیک شود درّ و گوهر و مرواریدهای زیادی را دست می یابد که وسیله ای برای رشد و کمال، هدایت و تعالی او می گردد.
 به این جهت است که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«القرآن عهدالله الی خلقه فقد ينبغی للمراء المسلم، ان ينظر فی عهده کل یوم و ان یقرأ منه خمسين آية»^۲

«این قرآن در حکم یک عهدنامه ای است از سوی خداوند به بندگانش. شایسته است که هر مسلمانی روزانه به این نامه بنگرد و پنجاه آیه از آن را تلاوت کند.»
 آری بر مسلمان تکلیف است که با قرآن ارتباط مستمر داشته باشد، بر او بنگرد، تلاوت کند، تدبر کند، راه هدایت بیاموزد و قرآن چراغی فراروی او در پیمودن صراط مستقیم باشد.

قرآن تمام نیازهای انسان را مطرح می کند، هدایت محض است و نکته سنجی و درس گرفتن از آن، ایمان و عقل می خواهد. قرآن ذکر است، زیرا:
 یادآور عظمت هستی است.

یادآور گذشته و آینده انسان است.

یادآور صحنه های قیامت است.

یادآور عوامل سقوط و عزت فرد و جامعه است.

یادآور تاریخ و زندگی شخصیت های تاریخ ساز است.

معارف قرآن حقایقی است که باید همواره آن را فرا گرفت و به خاطر داشت و به کار بست.

به یک نظر قرآن کتاب داستان است. چون حدود ۲۸۰ داستان در قرآن آمده است و پیامبر صلی الله علیه و آله با همین داستان ها سلمان و ابی ذر تربیت کرده و حکومت اسلامی را بنا نهاده است. چرا که داستان های قرآن دارای ویژگی هایی است که عبرت و پند و درس آموزی، واقعی بودن و تأثیر عمیق از جمله امتیازات آن هاست، البته خردمندان از داستان های آن بیش تر درس، پند و عبرت می گیرند.

به گفته قرآن بهترین داستان، داستان حضرت یوسف علیه السلام است که برای جویندگان آیت و برای خردمندان عبرت و برای اهل ایمان مایه هدایت و رحمت است.

چندی قبل از دانشمند فرزانه و مفسر قرآن حضرت حجت الاسلام و المسلمین قرائتی (دامت برکاته) کتاب تفسیر سوره یوسف را مطالعه کردم. دیدم علاوه بر نکات و پیام های جالب و زیبا و درس آموزی که از آیات این سوره استفاده شده، می توان از این داستان که محور آن حضرت یوسف علیه السلام است و خداوند او را از چاه به جاه و مقام و حکومت رسانید و در این راه موفقیت هایی را کسب کرد درباره اداره جامعه اسلامی برای مدیران محترم درس هایی را برداشت نمود. نوشته حاضر ارائه درس هایی از سوره یوسف است برای عزیزانی که می خواهند با

درس‌آموزی و پندآموزی از قرآن مدیرانی موفق با سیمایی قرآنی در حکومت اسلامی باشند.

گرچه به نظر رسید که این درس‌ها در چهار بخش:

۱- اصول مدیریت ۲- اخلاق مدیر

۳- هشدارها و خطرها ۴- تذکرات

تنظیم گردد ولی دیدم شایسته‌تر است که ترتیب آیات و داستان حضرت یوسف علیه السلام به این شکل باقی بماند. امید است مورد قبول خداوند و توجه عزیزان قرار گرفته و ما را با ارائه نظرات مساعدت فرمایند.

«خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار»

«والسلام علی من اتبع الهدی»

محمد موحدی نژاد

تهران ۳/۱۰/۸۳ مطابق با ۱۱ ذی‌قعدة ۱۴۲۵

مصادف با تولد حضرت ثامن‌الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام

مقدمه:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»

«(ای رسول ما!) پس به خاطر رحمتی از جانب خدا (که شامل حال تو شده) با مردم مهربان گشته‌ای و اگر خشن و سنگدل بودی، (مردم) از دور تو پراکنده می‌شدند. پس از (تقصیر) آنان درگذر و برای آن‌ها طلب آموزش کن و در امور با آنان مشورت نما، پس هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خداوند توکل کن، براستی که خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد.»^۳

شناخت انواع مدیریت‌های موجود در جهان معاصر، و ارزیابی و مقایسه آن‌ها با «مدیریت اسلامی» یکی از حیاتی‌ترین مباحث کلیدی کارگزاران نظام اسلامی و مدیران متخصص و متعهد کشور الهی است.

چنانکه مدیران و کارگزاران نظام اسلامی، مدیریت‌های موجود را نشناسند و تا از آخرین ره‌آورد و تجربیات دانش امروزی بهره‌مند نگردند و نتوانند ویژگی‌های «مدیریت اسلامی» را در مقایسه با مدیریت‌های دیگر بلوک شرق و غرب، بدرستی شناسایی نمایند. نمی‌شود انتظار آگاهی لازم، و مدیریت سالم را داشت. آنچه که مدیریت‌های موجود در نظام اسلامی را از نظر کمیت و کیفیت بازسازی می‌کند و روش صحیح مدیریت را تحقق می‌بخشد و می‌تواند با هرگونه فساد اداری و مدیریتی برخورد مناسب نماید. شناخت و آگاهی لازم از انواع مدیریت‌ها، و ضعف‌ها و قوت‌های آن‌ها و راه‌های موفقیت یا شکست مدیریت‌های موجود دنیاست.

در این رابطه چند گروه را باید مورد توجه قرار داد:

۱- گروهی با تحصیلات عالی از کشورهای غربی و شرقی و دارای مدارج علمی در مباحث مدیریتی و مطالعه در آثار متفکران و صاحب‌نظران مکاتب مدیریت در غرب و شرق، چون آگاهی لازم از اسلام و قرآن و نهج‌البلاغه را نداشتند و فریب تبلیغات استعماری غرب را خوردند، باور کردند که از مذهب باید فاصله گرفت.

و در کتاب‌ها و جزوه‌های درسی دانشگاهی خود آورده‌اند که :

(الف) مدیریت علمی بوده و ساخته و پرداخته متفکران غربی است.

(ب) مکاتب مدیریت در غرب و شرق پدید آمده و گسترش یافته است.

(ج) مدیریت علم است و هیچ ارتباطی با مکتب اسلام ندارد.

(د) مدیریت یک پدیده علمی کلاسیک جدید است و اصلاً اسلام، مدیریت ندارد.

۲- گروهی دیگر که در کشور اسلامی رشد کرده‌اند و در دانشگاه‌های داخل کشور مدرک تحصیلی گرفته‌اند، هم مذهبی هستند و مراسم مذهبی آنان ترک نمی‌شود اما از نظر فکری و علمی، غرب‌زده‌اند و در برابر تهاجم فرهنگی غرب بر ضد اسلام، بی‌دفاع مانده و باور کرده‌اند که اسلام «مباحث مدیریتی» ندارد.

و مدیریت علم سازمان یافته عصر ماست از این رو نمی‌توانند حقیقت را درک کنند و مباحث مدیریت اسلامی را بدرستی کشف نمایند.

قرآن کریم این روش متکامل را مطرح فرموده است که: «بشّر عباد الذین

یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک هدیهم الله و اولئک هم اولوالالباب»^۴

«بشارت و رحمت ده آن دسته از بندگان را که چون سخنی بشنوند نیکوترین آن را می‌پذیرند آن‌ها افرادی هستند که هدایت الهی شامل حالشان شده و آنان به حقیقت خردمنداند.»

بر اساس این راهنمایی قرآنی مطالبی باید مورد توجه و دقت نظر قرار گیرد؛

اول - ضرورت بررسی تطبیقی

برای شناخت مدیریت صحیح، و اصول مدیریت متکامل و مترقی و مطابق با نیازمندی‌های یک جامعه ایده‌آل اسلامی، باید تئوری‌های مدیریتی جهان را شناخت و از ضعف‌ها یا ویژگی‌های آن‌ها اطلاعات کافی بدست آورده، آنگاه از ره‌آورد تجربیات ارزشمند مدیریت‌های موجود بهره‌مند گردید که راهی جز بررسی تطبیقی وجود ندارد.

(الف) بررسی تطبیقی مدیریت‌های موجود جهان معاصر

(ب) بررسی تطبیقی مدیریت‌های موجود جهان با مدیریت اسلامی

در بررسی تطبیقی مدیریت‌ها و نقد و ارزیابی ویژگی‌ها و کاستی‌های آن‌ها، با جوانب گسترده و ویژگی‌های ارزشمند تئوری‌های مدیریت آشنا می‌شویم و ضعف‌ها و گرایش‌های منفی و ضد انسانی برخی از آن‌ها را کشف نموده و ره‌آورد شوم آن‌ها را شناسایی می‌کنیم که خود قدم مثبت و سرنوشت ساز، در آشنایی با مباحث نظری مدیریت‌هاست که ما را از نظر کاربردی و عملی رهنمون خواهند شد. ولی در بررسی تطبیقی مدیریت‌های موجود جهان، با مدیریت‌های اسلامی به گستردگی جوانب مدیریت اسلامی، و ارزش‌های جاویدان آن و هدفداری و سمت‌گیری صحیح آن، و ارزش عامل انسانی و مقررات عادلانه و متکامل آن آشنا می‌شویم.

و به تصحیح و تنظیم اطلاعات بدست آمده، می‌پردازیم که؛ کدام نمونه از مدیریت‌ها مردود و بر اساس حق و واقعیت بازسازی نشده‌اند، مانند: مدیریت‌های استبدادی «ماکیاویستی» و کدام نمونه از مدیریت‌ها که به حقوق انسانی کارگران توجه دارد.

امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «و اعلموا انکم لن تعرفوا الرشده حتی تعرفوا الذی نرکه»^۵

«آگاه باشید که هیچ‌گاه راه حق را نخواهید شناخت مگر آنکه مخالفان و ترک‌کنندگان آن را بشناسید.»

دوم - انواع مدیریت‌ها

با مطالعه و بررسی تاریخ گذشتگان و دقت در آثار فرهنگی و فیزیکی انسان‌های آغازین تاکنون به این نتیجه می‌رسیم که انواع مدیریت‌ها در زندگی انسان‌ها وجود داشته‌است و اصولاً مدیریت با شکل‌گیری زندگی اجتماعی تحقق یافته، و ضرورت پیدا کرده است، مانند:

۱- مدیریت اجتماعی

الف) مدیریت خانواده

ب) مدیریت جامعه و کشور

ج) مدیریت یک قبیله یا یک روستا

د) مدیریت شهرها

۲- مدیریت اقتصادی (در تولید انواع غذاها و نیازمندی‌های زیستی بشر)

۳- مدیریت سیاسی، حکومتی (برای اداره یک نظام سیاسی)

۴- مدیریت نظامی (کیفیت صحیح بازپروری ارتش و بکارگیری آن در جنگ و صلح)

۵- مدیریت قضایی (نظارت بر اجرای حقوق مردم و روش‌های صحیح بازدارندگی) علوم فراوانی هم‌اکنون این نظریه را تقویت می‌کنند که؛ مدیریت، یک ضرورت غیرقابل انکار زندگی اجتماعی انسان بوده و همواره در جوامع هرچند ابتدایی وجود داشته و دارد و در میان جوامع گوناگون بشری، هیچ‌جا نمی‌شود ضرورت مدیریت را نادیده گرفت.

امروزه در قبائل نیمه وحشی و وحشی آمازون نیز این حقیقت به اثبات رسیده که انسان بدون مدیریت نتوانسته و نمی‌تواند زندگی کند، حتی قبائل «توتمیسم» (اقوام و قبائل ابتدایی) نیز نوعی مدیریت اجتماعی داشته‌اند به همین مناسبت علوم زیر را می‌توان نام برد:

* آنترپولوژی (مردم‌شناسی)

* اتنوگرافی (باستان‌شناسی، قوم‌نگاری)

* اتنولوژی (قوم‌شناسی)

با بررسی دقیق دیدگاه مدیریت اسلامی در قرآن و نهج‌البلاغه به خوبی می‌نگریم که در «مدیریت اسلامی» از هرگونه تنگ‌نظری پرهیز شده و تنها به یکی از جوانب نیازمندی انسان توجه نمی‌شود، بلکه همه نیازمندی‌های فرد و جامعه مورد توجه دقیق «مدیریت اسلامی» است.

گرچه مزایا و ویژگی‌های مدیریت‌های محدود و یک بعدی را نیز دارد.

(مدیریت نظامی، مدیریت اقتصادی، علمی، اجتماعی همه در اداره انسان و نظام اسلامی مطرح می‌باشد).

و چون یکی از اهداف مهم مدیریت اسلامی تکامل و سعادت انسان در تمام کره زمین است و انسان و انسانیت را مورد توجه قرار می‌دهد و روح وحدت و برادری را تحکیم می‌بخشد نمی‌تواند در جهت منافع شخصی حرکت کند، باند و گروهی خاص یا حزب و صنف خاصی را در نظر داشته باشد که در تفکر جهان‌وطنی اسلام و روح انترناسیونالیستی آن هرگونه طبقه، فرقه، قبیله و قوم‌گرایی مردود است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به بزرگترین مدیر فعال سرزمین مصر، در هدفداری و موضع‌گیری مدیریت اسلامی می‌نویسد: «و لا تکن علیهم سبعاً ضارياً تغتم اکلهم فانهم صنفان اما اخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق»

«مالک، با مردم مصر مانند حیوان درنده برخورد نکن، زیرا مردم دو گروهند اما اخ لك فی الدین» یا برادران دینی تو هستند «و اما نظیر لك فی الخلق» و یا اگر مسلمان نیستند همانند تو انسانند.»^۶

- مدیریت‌هایی که تنها به تولید و مادیات توجه دارند و ارزش‌های انسانی را فراموش کرده‌اند:

۱- مدیریت تیلوریسم (روش‌های تیلور در اضافه تولید)

۲- مدیریت استاخانیسم (روش‌های استاخانوف روسی در بالا بردن تولید کارخانجات صنعتی شوروی)

۳- مدیریت مرکاتیلیسم (علاقه شدید به افزایش بهره‌وری و سودآوری مادی که به جز سیمای سودگرایانه به چیز دیگری نمی‌اندیشند)

۴- مدیریت علمی نئوکلاسیک‌ها (طرفداران التن میبو)

۵- مدیریت‌های استبدادی ماکیاولیستی، سوسیالیستی و کاپیتالیستی

با توجه به هدفداری مدیریت اسلامی جهت رشد انسان در تمام ابعاد وجودی، مادی و معنوی، گرچه تولید مناسب یا افزایش تولید در اقتصاد سالم جامعه اسلامی یکی از اهداف ارزنده و سرنوشت‌ساز است، اما همه چیز فدای اضافه تولید نمی‌شود، تولید باید در خدمت انسان و سعادت و تکامل او باشد نه آنکه انسان در خدمت اضافه تولید یا جهش تولید به عنوان یک ابزار و پیچ و مهره ماشین قرار گیرد و همه استعدادهای ارزشمند او فدا شوند.

چنین طرز تفکری طبیعی است که صاحبان صنایع و کارخانه‌داران بزرگ را به خود جذب کرده و حافظ منافع آنان می‌گردد، از اینرو بلافاصله پس از عرضه مدیریت علمی در غرب، طرفداران فراوانی آنرا ترویج نموده و در مراکز صنعتی - تجاری خود بکار گرفتند که «تیلوریسم» روز به روز رونق و شهرت فراوانی گرفته و به صورت یکی از مکاتب نوین مدیریت معرفی گردید.

و حاصل و ره‌آورد «تیلوریست‌ها» با همکاری صاحبان صنایع و مراکز کارگری این شد که:

الف) حداکثر بهره‌کشی و استفاده را از انسان‌ها به عنوان ابزار تولید داشته باشند.

ب) از نیروی کار ارزان کارگران به صورت اغراق‌آمیزی استفاده نمایند.

ج) انسان را همانند ماشین بنگرند.

د) نیروی کارگران را در معرض خرید و فروش قرار دهند.

ه) زندگی ماشینی و ماشین را بر انسان و جامعه تحمیل نمایند.

در تمام محافل صنعتی و تجاری بحث بر سر کار ارزان و سود فراوان، در حداقل زمان ممکن بود که برای رسیدن به این هدف، انواع ماشین‌های صنعتی را اختراع نمودند و با شیوه‌ها و روش‌های استحصاری، استثماری فراوانی در بهره‌کشی انسان‌ها بکوشند.

در واقع مدیریت علمی راه فئودالیسم، و اُلیگارشی، و اریستوکراسی و حکومت‌های استبدادی را ادامه می‌داد با این فرق که، استفاده از ماشین و انسان را به گونه‌ای علمی تفسیر می‌نمود.

فئودال‌ها و اُلیگارش‌ها و اریستوکرات‌ها که شب و روز در فکر کار ارزان و تولید و سود فراوان بودند، مدیریت کلاسیک را بهترین پل پیروزی شناخته و در تحقق آن کوشیدند. در این‌جا باید اضافه کنیم که:

موافقت مشروط در رابطه با برخی از «اصول مدیریت علمی» تیلوریسم ممکن است وجود داشته باشد، مانند:

«نظم و انضباط، نظارت و کنترل، محاسبه و برنامه‌ریزی، پاداش»

که در آیات سیاسی و اجتماعی قرآن کریم، به خصوص سوره حدید و انبیاء و نهج‌البلاغه در نامه ۵۳ و ۴۵ امام علی علیه السلام به عالی‌ترین و انسانی‌ترین اصول مدیریت می‌پردازند و اصول مدیریت را همراه با زیربنای اعتقادی و اخلاقی معرفی می‌فرمایند.

اما در هدفداری و سمت‌گیری و کیفیت اجرای اصول مدیریت، اسلام با تفکرات تیلوریسم موافق نیست، زیرا:

۱- در تیلوریسم، اساس، اضافه تولید است در صورتی که در مدیریت اسلامی اساس رشد و کمال انسان‌هاست.

«و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون»^(۱)

۲- در تیلوریسم بالا بردن سطح تولید هدف است و در مدیریت اسلامی بالا بردن سطح فکر و علم و معنویت.

بالا بردن تولید خوب است: «یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالاً طیباً»^۸ اما هدف نیست)

۳- در تیئوریسم انسان برای تولید و در مدیریت اسلامی تولید برای انسان‌هاست.
۴- در تیئوریسم تولید در جهت منافع کارفرما و در مدیریت اسلامی تولید در جهت منافع انسان‌هاست.

«خلق لکم ما فی الارض جمیعاً»^۹

۵- در تیئوریسم انسان ابزار تولید است و در مدیریت اسلامی ابزار در خدمت انسان‌هاست.

۶- در تیئوریسم حداکثر استفاده از انسان و ماشین، در مدیریت اسلامی حداکثر استفاده از ماشین برای انسان.

۷- در تیئوریسم افزایش تولید با حداقل هزینه و مزد اما در مدیریت اسلامی مزد عادلانه برای کارگر مطرح است.

«و ان لیس للانسان الا ما سعی»^{۱۰} «وللرجال نصیب مما اکتسبوا»^{۱۱}

۸- در تیئوریسم ماشین حاکم است و در مدیریت اسلامی انسان باید بر ماشین حاکم باشد.

«و لقد کرّمنا بنی آدم ... و فضلناهم علی کثیر من خلقنا تفضیلاً»^{۱۲}

۹- در تیئوریسم منافع کارفرماها تأمین است و در مدیریت اسلامی منافع کارگران و کنترل کارفرماها.

«و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل»^{۱۳}

۱۰- در تیئوریسم تفکر مادی و اقتصاد اصالت دارد و در مدیریت اسلامی ارزش‌ها و معنویت

«ان اکرمکم عندالله اتقیاکم»^{۱۴}

چون ارزش‌ها و معنویت اساس مدیریت اسلامی است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از مدیران و فرمانداران خود را مورد توبیخ قرار داده و می‌فرماید:

«اما بعد، فإنّ دهاقین اهل بلدک شکوا منک غلظةً و قسوةً، و احتقاراً و جفوةً. و

نظرت فلم اّرهم اهلاً لأنّ یدتوا لشیرکهم، و لا أن یقصوا و یجفوا لعهدهم فالیس

لهم جلباباً من اللین تشوبه بطرف من الشدّة، و داوّل لهم بین القسوة والرّافة،

وامرّج لهم بین التّقریب و الأدناء، و الأبعاد و الإقصاء. ان شاء الله.»^{۱۵}

«پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مرکز مرکز فرمانداریت، از خشونت و

قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند، من درباره آن‌ها

اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتیم، زیرا که مشرک‌اند، و نه سزاوار

قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند زیرا که با ما هم پیمانند، پس در رفتار با

آنان نرمی و درستی را به هم آمیز، رفتاری توأم با شدت و نرمش داشته باش،

اعتدال و میانه‌روی را در نزدیک کردن یا دور نمودن، رعایت کن.»

در مدیریت اسلامی، مدیری که با مردم برخورد خوب ندارد سرزنش می‌شود یا

عزل می‌گردد که متن فوق در رابطه با فرمانداری است که در میان مردم

غیرمسلمان مدیریت دارد و مردم آن سامان مشرک‌اند باز هم ارزش‌های اسلامی

تواضع و فروتنی ملاک بررسی‌هاست.

اما در تیئوریسم و مدیریت کلاسیک، سنگدلی و قساوت و تحقیرکردن کارگران

برای کار بیش‌تر و افزایش تولید، یکی از ویژگی‌های مدیران به حساب می‌آید.

همین نامه توبیخ‌آمیز را امام علی علیه السلام به ابن عباس فرماندار بصره می‌نویسد و

سفارش می‌کند که اصول‌گرایی و ارزش‌های اسلامی را به دقت رعایت کند.

مردم بصره‌ای که پس از جنگ جمل شورش کردند و با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

جنگیدند، امام هرگز به قصد انتقام‌جویی و تسویه نمی‌رود و به فرماندار بصره

نوشت:

«فحادث أهلها بالاحسان اليهم و احلل عقدة الخوف عن قلوبهم»؛ «با مردم بصره با نیکی رفتار کن و گره وحشت و ترس از حکومت را از قلوبشان بگشای»^{۱۶}

در مدیریت کلاسیک، کارفرما و مدیران مجازند تا با تمام روش‌های استحصاری، ایجاد رعب و وحشت نموده، کارگران را به کار گیرند.

– مدیریت‌هایی که در مرز منافع شخصی، طبقات حاکم، احزاب سیاسی، اصناف مشخصی پدید آمدند مانند:

۱- مدیریت مالتوزیانیسم؛ که بر اساس سودجویی و منافع شخصی کار می‌کند.

۲- مدیریت اکسپانسیون‌یسم؛ طرفداران توسعه اراضی حتی بوسیله دخالت نظامی و سیاسی مانند صهیونیسم بین‌المللی.

۳- مدیریت سندیکالیسم؛ که برای منافع سازمان اصناف در یک کشوری فعال است.

۴- مدیریت فیزیوکراسی؛ که بر اساس سودجویی و منافع شخصی تبیین می‌شود که با کاپیتالیسم و یوتیلیتاریانیسم هماهنگ است.

۵- مدیریت فئودالیسم‌ها؛ که منافع خان و ارباب و مالکین بزرگ را مورد توجه قرار می‌دهد.

۶- مدیریت پلوتوکراسی؛ که مدیریت سیاسی، اقتصادی جامعه در دست سرمایه‌داران بزرگ است.

۷- مدیریت اریستوکراسی؛ که اشراف و طبقه مرفه مدیریت را در دست گیرند و برای منافع همین طبقه فعال باشند.

چنین طرز تفکری در بسیاری از حکومت‌های استبدادی مطرح است که منافع ملت‌ها و امت‌ها را فدای یک طبقه خاص، اشراف، سرمایه‌داران، نخبگان، زورمداران می‌کنند.

و از انواع آزادی، انتخاب، اصالت‌ها و ارزش‌های انسانی خبری نیست.

ملاک‌های بررسی‌ها در حکومت و مدیریت رأی شخص و یا اشخاص زورمدار و متمول است. حق و حقیقت مطرح نیست و همه انسان‌ها و تمام امکانات سیاسی، اقتصادی تنها در خدمت یک گروه ممتاز سلطه‌گر است.

مدیریت از نوع الیگارش‌ی یا تیموکراسی یا اریستوکراسی از نظر:

الف) هدفداری و سمت‌گیری

ب) شکل‌گیری و گسترش

ج) اخلاق مدیریتی و مدیران

د) مناسبات انسانی و روابط اخلاقی، اجتماعی با مردم نیز وابسته به بینش و آراء و منافع تنها یک طبقه، یک گروه اشراف خواهد بود و در پیدایش و تداوم، وابسته و محدود است.

این دسته از حکومت‌ها و مدیریت‌ها از نظر قرآن و نهج‌البلاغه، مردود می‌باشند زیرا در قرآن و نهج‌البلاغه حکومت و مدیریت تکیه‌گاه‌های ارزشمندی دارند که نمی‌توان در مدیریت اسلامی تئوری مدیریت الیگارش‌ی یا اریستوکراسی را پذیرفت مانند:

۱- حکومت و مدیریت اسلامی وابسته به طبقه و گروه خاصی نیست. («قل انما اعظکم بواحدة ان تقوما لله مثنی و فرادی»^{۱۷})

۲- شرایط حکومت و مدیریت به تقوا و پاکیزگی و ارزش‌های اخلاقی تکیه دارد. («ان اكرمکم عندالله اتقاکم»^{۱۸}) پس بی‌تقواها و انسان‌های بدون ایمان از هر طبقه و گروهی باشند نمی‌توانند در حکومت و مدیریت اسلامی راه یابند.

۳- اصول و مقررات حکومت و مدیریت اسلامی را خدای انسان‌آفرین مشخص می‌کند که اسیر فکر و وابستگی‌های قانون‌گذاران بشری نمی‌باشد. («الا

يعلم من خلق فهو اللطيف الخبير»^{۱۹})

۴- هدفداری مدیریت اسلامی جهان شمول است، همه انسان‌ها را شامل می‌شود و برای منافع بشریت تلاش خواهد کرد. («و ان تقوموا للیتامی بالقسط»^{۲۰})

«و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم وارثین»^{۲۱})

۵- مدیریت اسلامی با اینکه بر اساس مقررات الهی است اما از نظر اجرایی و کاربردی، شورایی است که با انواع حکومت‌های مطلقه و استبدادی مخالفت دارد. («و شاورهم فی الامر»^{۲۲} «و امرهم شوری بینهم»^{۲۳})

امام علی علیه السلام به مالک‌اشتر رهنمود می‌دهد که با یک طبقه ممتاز اجتماعی روابط نداشته باشد، بلکه از آن‌ها در برابر محرومان و دیگر طبقات ضعیف جامعه، چشم پوشد، یعنی: سمت‌گیری مدیریت اسلامی، محروم‌پروری و ظالم‌ستیزی است. و آنگاه هشدار می‌دهد که از ثروتمندان و نخبگان ناراضی هرگز نهراسد و در مقابل به جلب رضایت عمومی بپردازد که امروزه اینگونه نگرش‌ها را (تئوری‌های انسانی، و مردم دوستی، و دیگر دوستی و دموکراسی) می‌نامند.

«فَإِنَّ سَخَطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بَرِيضِي الْخَاصَّةِ، وَإِنَّ سَخَطَ الْخَاصَّةِ يُعْتَفَرُ مَعَ رِضِي الْعَامَّةِ»^{۲۴}

«که همانا خشم عمومی مردم خشنودی خواص را از بین می‌برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند.»

می‌بینیم که در این دیدگاه مدیریتی هرگونه گرایش به سرمایه‌داران، طبقات ممتاز اجتماعی نفی می‌گردد آن‌گاه به نقد و ارزیابی روانشناسی طبقات ممتاز و زورمداران و رفاه‌زدگان می‌پردازد و می‌فرماید:

«و لیسَ أَحَدٌ مِّنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَوْوَتَةً فِي الرَّخَاءِ، وَ أَقْلٌ مَّعْوَتَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ، وَ أَكْرَهُ لِلْإِنصَافِ، وَ أَسْأَلُ بِالْإِلْحَافِ، وَ أَقْلٌ شُكْرًا عِنْدَ الإِعطَاءِ، وَ أَبْطَأُ عُذْرًا عِنْدَ الْمَنعِ، وَ أضعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ»^{۲۵}

«خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر، و در اجرای عدالت از همه ناراضی‌تر، و در خواسته‌هایشان پافشارتر، و در عطاء و بخشش‌ها کم سپاس‌تر، و به هنگام منع خواسته‌ها دیر عذرپذیرتر، و در برابر مشکلات کم استقامت‌تر می‌باشند.»

بنابراین در حکومت و مدیریت اسلامی، اشراف، نخبگان، طبقات ممتاز اجتماعی و خواص نمی‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند.

مدیریت اسلامی، ضد مدیریت الیگارش‌ی و تیموکراسی و اریستوکراسی و هر نوع حکومت و مدیریتی است که خواص در آن نقش دارند و تنها برای یکی از طبقات اجتماعی تلاش می‌نمایند.

«و لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ لا تَدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ»^{۲۶}

در اینجا لازم است به انواع مدیریت‌هایی که از نوع نگرش حکومت و دولت منشأ می‌گیرند اشاره شود، چون دولت‌ها و حکومت‌ها هستند که مدیریت‌ها را پدید می‌آورند و اگر مخالف منافعشان باشد تغییر می‌دهند و مدیریتی بوجود می‌آورند که در خدمت منافع استعماری آنان باشند. حکومت‌های استبدادی ناگزیرند یکی از مواضع متفاوت یادشده را داشته باشند.

- مدیریت‌های غیر استبدادی

صاحب‌نظران مدیریت نئوکلاسیک و طرفداران بروکراسی مانند: ماکس وبرو.

و هم فکران آنان ادعا می‌کنند که طرفدار ارزش‌های انسانی و مدیریت و حکومت غیراستبدادی می‌باشند.

همانگونه که حکومت‌های استبدادی منشأ پیدایش مدیریت‌های محدود و وابسته و مستبدانه بوده‌اند، حکومت‌های غیر استبدادی، بلکه مردمی و عادلانه، بر اساس آزادی و حقوق اجتماعی می‌تواند مدیریت‌های انسانی و سالمی را پدید آورد.

از دیدگاه قرآن کریم و نهج‌البلاغه، حکومت پیامبران الهی (تئوکراتیک الهی) بر اساس عدل و قسط و جان‌وطنی و رشد و سعادت انسان‌ها است که می‌فرماید:

«لیقوم الناس بالقسط»^{۲۷} «پیامبران آمده‌اند تا عدالت اجتماعی را در مردم استقرار بخشند.»

در حکومت‌های مذهبی اصول و مقررات حکومت و مدیریت را خدای عالم و آفریدگار انسان تعیین می‌فرماید که: (این کار با عدم شناخت انسان از انسان، از عهده او خارج است.)

مردم و رهبران مذهبی در چهارچوب قوانین و مقررات الهی به نیازمندی‌های نوین پاسخ متناسب می‌دهند که عامل اساسی تحقق آزادی انسان و حکومت عادلانه و مدیریت‌های سالم و صالح است. زیرا وقتی آفریدگار انسان دخالت نکند، انسان تنها با شعار «دموکراسی و حکومت مردم بر مردم» یا سوسیالیستی و حاکمیت جمع بر فرد، فوراً به بن‌بست می‌رسد و باتکیه به افکار و آراء خویش به انواع استبدادهای خانمان‌سوز کشانده می‌شود.

سوم - ویژگی‌های مدیریت اسلامی

۱- اهمیت دادن به مباحث بینشی

تحقق اصول صحیح «مدیریت» بدون مباحث بینشی، ممکن نیست و بدون عقیده و ایمان و باورهای متکامل فکری اسلام نمی‌توان انتظار سلامت و سعادت را داشت. مدیریت‌ها بروش و متد کار مدیران بستگی کامل دارد و مدیران برای حرکت صحیح، و چگونه بودن! و چگونه ساختن، به مباحث بینشی محتاجند.

تا چرایی کار و مدیریت را درک نموده و با مشکلات آن بدرستی مقابله کنند. انسان الهی با باورهای دینی، معتقد است که همه باید‌ها و نباید را خدای انسان آفرین مشخص نموده و به صورت وحی الهی و قرآن متکامل فرو فرستاده است. پس انسان هدایت لازم شده‌است، و راه و رسم زندگی او تعیین گردیده و روابط اجتماعی و اصول مدیریتی او تدوین یافته است.

بنابراین انسان تنها نیست و رهنمودهای پروردگار نظام هستی رهنمون اوست و پاداش دهنده اعمال او، و جبران کننده ضعف‌ها و دردها و کاستی‌های اوست.

اما اگر مباحث بینشی را طرد کردیم یا نسبت به آن بی‌تفاوت باشیم، تفکر مادی بر انسان حاکم است و انسان مادی تنهاست و معتقد است که:

* قبل از او طرح و برنامه‌ای نبوده و هم‌اکنون نیز وجود ندارد.

* باید‌ها و نباید‌ها در اختیار اوست.

* کسی نمی‌تواند برای انسان‌ها وظیفه‌ای تعیین نماید.

این انسان با چنین گرایشی به مرز «خودپرستی» و «خودمداری» و استبداد فکری کشانده شده که هیچ‌گونه تضمینی در مدیریت او وجود ندارد.

در مدیریت اسلامی، «مباحث بینشی» نقش کلیدی را دارند زیرا راه و رسم مدیریت صحیح، و روش‌های برخورد با دیگران، همه به نوع بینش و گرایش مدیر مربوط می‌شوند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌های گوناگون نهج‌البلاغه، روش گزینش مدیران را توضیح داده و معیارها را بر اساس تقوا، ایمان، عدالت، امانت‌داری، ترس از معاد، قدرت و توانایی لازم، قاطعیت، مسئولیت‌پذیری معرفی می‌فرماید.

حضرت یوسف علیه السلام که پیشنهاد مدیریت اقتصادی خود را به پادشاه مصر معرفی می‌کند به دو اصل اساسی اشاره می‌فرماید: «قال اجعلنی علی خزائن الارض

انی حفیظ علیم»^{۲۸} «مرا برای خزینه داری مملکت و اداره اقتصادی کشور

منصوب کن زیرا من راه‌های حفظ و نگهداری را می‌دانم»

الف) تخصص در مدیریت اقتصادی «علیم»

ب) تعهد و احساس مسئولیت نسبت به مسائل اقتصادی کشور «حفیظ»
یعنی تنها علم مدیریت اقتصادی و تخصص کافی نیست و تعهد بدون تخصص کارساز نمی‌باشد. که این دو اصل ارزشمند به مباحث بینشی وابسته است.

۲- واقع‌نگری در مدیریت اسلامی:

با اینکه مباحث بینشی، عقیدتی در مدیریت اسلامی از اساسی‌ترین اصول متکامل است، اما انحرافات و روش‌های استبدادی طرفداران افراطی را نیز محکوم می‌کند، زیرا:

الف) در مدیریت اسلامی همه انسان‌ها مطرحند گرچه مسلمان هم نباشند، که امام علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر نوشت: («اما اخ لك في الدين او نظير لك

في الخلق»

«با مردم خوشرفتاری کن زیرا مردم یا برادران دینی تو و یا نظیر تو انسانند»^{۲۹})

ب) جهان شمول است، که انسان خلق خدا و همه از فرزندان آدم می‌باشند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وِ الْآدَمِ مِنَ التُّرَابِ»^{۳۰}

«همه شما از فرزندان آدم و آدم نیز از خاک است»

ج) انواع تبعیضات نژادی و گرایش‌های ناسیونالیستی نفی می‌گردد، که: «ان

اكرمکم عندالله اتقيکم»^{۳۱} «همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شمایند»

د) هر علمی و تخصصی که برای بشریت مفید باشد ارزشمند است و سفارش کرده‌اند که آن‌ها را فرا گیرید.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَطْلَبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالسَّيْنِ»^{۳۲}

«دانش را فراگیرید هرچند از دورترین نقاط جهان (کشور چین باشد)»

تا اختراعی مطرح می‌شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی را برای آموختن آن می‌فرستاد و از ابزار و وسائل مدرن روز استفاده می‌کرد و دیدند که به طیب یهودی اجازه داد تا در مدیریت اسلامی آن روز مدینه، رسماً فعالیت آغاز کند و مسلمانان را معالجه نماید و دستورالعمل را صادر فرمود که؛ هر کدام از مشرکین اسیرشده در جنگ، ۱۰ مسلمان را سواد خواندن و نوشتن بیاموزد آزاد است.

و در آخرین لحظات شهادت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه دادند طیب مسیحی بیاید و تخصص خود را به کار گیرد که با توجه به موارد یاد شده مدیریت اسلامی با مباحث بینشی یاد شده، از یک مدیریت آزاد سالم و صالح بی‌مانندی برخوردار است.^{۳۳}

«سیمای سوره‌ی یوسف»

سوره یوسف از سوره‌های مکی و دارای یکصد و یازده آیه است. نام حضرت یوسف علیه السلام، ۲۷ مرتبه در قرآن آمده، که ۲۵ مرتبه آن در همین سوره است. آیات این سوره، به هم پیوسته و در چند بخش جذاب و فشرده، داستان زندگی یوسف علیه السلام را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانه‌داری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، خنثی شدن توطئه‌های مختلف علیه او و جلوه‌هایی از قدرت الهی را مطرح می‌کند.

داستان حضرت یوسف علیه السلام فقط در همین سوره از قرآن آمده، در حالی که داستان پیامبران دیگر در سوره‌های متعدّد نقل شده است. داستان حضرت آدم و نوح علیهم السلام، هر کدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهیم علیه السلام در هیجده سوره، داستان حضرت صالح علیه السلام در یازده سوره، داستان حضرت داوود علیه السلام در پنج سوره، داستان حضرت هود و سلیمان علیهم السلام، هر کدام در چهار سوره و داستان حضرت عیسی و زکریّا علیهم السلام هر کدام در سه سوره ذکر شده است.^{۳۴}

داستان حضرت یوسف علیه السلام در تورات، سفر پیدایش از فصل ۳۷ تا ۵۰ نیز نقل شده است، اما در مقایسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می‌گردد. در میان آثار ادبی نیز داستان یوسف علیه السلام و زلیخا، دارای جایگاهی برگزیده است که از آن جمله می‌توان منظومه یوسف و زلیخا، از نظامی گنجوی و یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی را نام برد.

قرآن در داستان یوسف علیه السلام بیشتر به شخصیت خود او در گذر از کوران حوادث می‌پردازد، در حالی که در داستان پیامبران دیگر، بیشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاکت آنان اشاره نموده است.

در برخی روایات، از آموزش سوره یوسف به زنان و دختران نهی شده است، ولی به نظر برخی صاحب نظران، این روایات اسناد قابل اعتمادی ندارند. و از طرفی

آنچه معیار این نهی است، طرح عشق از سوی زلیخا همسر عزیز مصر است که با بیان قرآنی، نقطه منفی در آن وجود ندارد.

«قَصَص» جمع «قَصّه» هم به معنای داستان و هم نقل داستان است. قصّه و داستان در تربیت انسان سهم بسزایی دارد. زیرا داستان، تجسم عینی زندگی یک اُمّت و تجربه عملی یک ملت است. تاریخ آئینه‌ی ملت‌هاست و هر چه با تاریخ و سرگذشت پیشینیان آشنا باشیم، گویا به اندازه عمر آنان زندگی کرده‌ایم.

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «فرزندم! من در سرگذشت پیشینیان چنان مطالعه کرده‌ام و به آنها آگاهم، که گویا با آنان زیسته‌ام و به اندازه‌ی آنها عمر کرده‌ام.»

شاید یکی از دلایل اثرگذاری قصّه و داستان بر انسان، تمایل قلبی او به داستان باشد. معمولاً کتاب‌های تاریخی و داستانی در طول تاریخ فرهنگ بشری رونق خاصی داشته و قابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است، در حالی که مباحث استدلالی و عقلانی را گروه اندکی پیگیری می‌کرده‌اند.

در روایات، به کلّ قرآن «احسن القصص» اطلاق شده است و این منافاتی ندارد که در میان کتب آسمانی، قرآن «احسن القصص» باشد و در میان سوره‌های قرآن، این سوره «احسن القصص» باشد.

تفاوت داستان‌های قرآن با سایر داستان‌ها:

۱- قصّه‌گو خداوند است. «نحن نقص»

۲- هدفدار است. هدفی بس بلند و آن ارشاد و هدایت انسان از طریق تجربه اُمّت‌های گذشته است که چگونه بعضی به خاطر ایمان و صبر و تقوی عزیز شدند و گروه دیگری به خاطر هوسها و لجاجت‌ها و تکبرها و حسدها ذلیل گشتند. نقل این داستان‌ها به انسان آرامش و دلداری می‌دهد تا در مقابل نا ملایمت پایدار بماند. قرآن در این باره می‌فرماید:

«وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَحْنُ بِمُتَّبِعِيهَا»^{۳۵}

«ما از هر یک از سرگذشت‌های انبیاء برای تو بازگو کردیم تا به وسیله آن قلبت را آرامش بخشیم.»

۳- حقّ است، نه خیال. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ»^{۳۶}

۴- بر اساس علم است، نه گمان. «فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ»^{۳۷}

۵- وسیله‌ی تفکر است، نه تخدیر. «فَأَقْصصَ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^{۳۸}

۶- وسیله عبرت است، نه تفریح و سرگرمی. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ»^{۳۹}

داستان حضرت یوسف، «احسن القصص» است، زیرا:

۱- چون از سرچشمه وحی است، از معتبرترین داستان‌ها است. «بِمَا أَوْحَيْنَا»

۲- در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود.

۳- قهرمان داستان، نوجوانی است که تمام کمالات انسانی را درخود دارد. (صبر، ایمان، تقوی، عفاف، امانت، حکمت، عفو و احسان و...) که در لابلای تاریخ یوسف علیه السلام خواهیم خواند.)

۴- چهره‌های داستان، خوش‌عاقبت می‌شوند.

یوسف علیه السلام به حکومت می‌رسد، برادران توبه می‌کنند، پدر بینایی خود را بدست می‌آورد، کشور قحطی زده نجات می‌یابد و دلتنگی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می‌شود.

۵- در این داستان مجموعه‌ای از اضداد در کنار هم طرح شده‌اند: فراق و وصال، غم و شادی، قحطی و پرمحصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و جاه، فقر و غنا، بردگی و سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن.

نه فقط داستان‌های الهی، بلکه تمام کارهای خداوند، «احسن» است. زیرا:

۱- بهترین آفریدگار است. «احسن الخالقین»^{۴۰}

۲- بهترین کتاب را دارد. «نَزَّلَ احْسَنَ الْحَدِيثِ»^{۴۱}

۳- بهترین صورت‌گر است. «فاحسن صورکم»^{۴۲}

۴- بهترین دین را ارائه می‌کند. «و من احسن دیناً مَنّ اسلم وجهه لله»^{۴۳}

۵- بهترین پاداش را می‌دهد. «ليجزيهن الله احسن ما كانوا يعملون»^{۴۴}

و در برابر این بهترین‌ها، خداوند بهترین عمل را از انسان خواسته است. «ليبلوكم ايكم احسن عملاً»^{۴۵}

داستان حضرت یوسف علیه السلام با خوابی شروع می‌شود که او را بشارت می‌دهد و نسبت به آینده‌ای روشن امیدوار می‌سازد تا او را در مسیر تربیت الهی صابر و بردبار گرداند.

خواب اولیای الهی، متفاوت است؛ گاهی نیازمند تعبیر است، مثل خواب حضرت یوسف علیه السلام، و گاهی به تعبیر نیاز ندارد، بلکه عین واقع است. مانند خواب حضرت ابراهیم علیه السلام که مأمور می‌شود تا اسماعیل را ذبح کند.

* سخنی درباره‌ی رؤیا و خواب دیدن

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«الرؤيا ثلاثة: بشرى من الله، تحزين من الشيطان، و الّذي يحدث به الانسان نفسه فيراه في منامه»^{۴۶}

خواب بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آنرا می‌بیند.

برخی از دانشمندان و روان‌شناسان، خواب دیدن را در اثر ناکامی‌ها و شکست‌ها دانسته و همانند ضرب‌المثلی قدیمی استناد کرده‌اند که: «شتر در خواب بیند پنبه دانه» و برخی دیگر خواب را تلقین ترس گرفته‌اند، بر اساس ضرب‌المثلی که می‌گوید: «دور از شتر بخواب تا خواب آشفته نبینی» و بعضی دیگر خواب را جلوه غرائز واپس زده دانسته‌اند.

البته باید به این نکته توجه داشت که همه خواب‌ها با یک تحلیل، قابل بررسی نیستند.

کسانی که خواب می‌بینند چند دسته‌اند:

دسته اول، کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتن، حواس با عالم دیگری مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می‌کنند. (نظیر تلویزیون‌های سالم، با آنتن‌های مخصوص، جهت‌دار که امواج ماهواره‌ای را از نقاط دور دست می‌گیرند) اینگونه خواب‌ها که دریافت مستقیم و صاف است، نیازی به تعبیر ندارد.

دسته دوم، کسانی هستند که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با تشبیه و تخیل دریافت می‌کنند. (که باید مفسری در کنار دستگاه گیرنده، ماجرای فیلم را توضیح دهد و به عبارتی، عالمی آن خواب را تعبیر کند.)

دسته سوم، کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد. (نظیر صحنه‌های پراکنده و پربرفک تلویزیونی، که کسی چیزی از آن سر در نمی‌آورد.) این نوع رؤیاها که قابل تعبیر نیستند، در قرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

قرآن در سوره‌های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آنها به وقوع پیوسته است. از جمله:

الف: رؤیای حضرت یوسف علیه السلام درباره سجده‌ی یازده ستاره و ماه و خورشید بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دو یار زندانی حضرت یوسف علیه السلام که یکی از آنها آزاد و دیگری اعدام شد و قصه‌ی آن در آیه ۴۱ همین سوره خواهد آمد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخ شد.

د: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره عدد اندک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد.

ه: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجدالحرام، که با فتح مکه و زیارت خانه خدا تعبیر شد.^{۴۷}

و: رؤیای مادر حضرت موسی علیه السلام که نوزادش را در صندوق گذاشته و به آب بیندازد. «اذ اوحینا الی اُمّک مایوحی ان اقد فیه فی التابوت»^{۴۸} که روایات بر این دلالت دارند که مراد از وحی در اینجا، همان رؤیاست.

ز: رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام.^{۴۹}

از قرآن که بگذریم در زندگی خود، افرادی را می‌شناسیم که در رؤیا از اموری مطلع شده‌اند که دست انسان به صورت عادی به آن نمی‌رسد.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله (صاحب مفاتیح الجنان)، به خواب فرزندش آمد و گفت: کتابی نزد امانت بوده، آنرا به صاحبش برگردان تا من در برزخ راحت باشم. وقتی بیدار شد به سراغ کتاب رفت، با نشانه‌هایی که پدر گفته بود تطبیق داشت، آن را برداشت. وقتی می‌خواست از خانه بیرون برود، کتاب از دستش افتاد و کمی ضربه دید. او کتاب را به صاحبش برگرداند و چیزی نگفت، دوباره پدرش به خواب او آمد و گفت: چرا به او نگفتی کتاب تو ضربه دیده تا اگر خواست خسارت بگیرد و یا رضایت دهد.

نکات:

این سوره، در زمانی نازل شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بود و این داستان برای حضرت، مایه‌ی دلداری شد، که ای پیامبر! اگر بعضی بستگان ایمان نیاوردند ناراحت مباش، برادران یوسف او را به چاه انداختند! ولی عاقبت عزت نصیب یوسف شد. آری آینده‌ی روشن با تو است. در این ماجرا یکی از سنت‌های الهی محقق شده است، که به خاطر تقوای الهی، گشایش ایجاد می‌شود.

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^{۵۰}

«هرکس از خدا پروا کند، برای او راه خروج و گشایش قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.»

در سراسر این سوره، اراده خداوند را می‌توان با اراده و خواست مردم مقایسه کرد؛

برادران یوسف اراده کردند با انداختن او در چاه و برده ساختن یوسف، او را خوار سازند، اما عزیز مصر درباره او گفت: «اکرمی مثواه» او را گرامی بدارید.

همسر عزیز قصد نمود دامن او را آلوده سازد، اما خداوند او را پاک نگهداشت. بعضی خواستند با زندانی ساختن یوسف مقاومت او را در هم شکنند و تحقیرش کنند؛ «لیسجنن و لیکونا من الصّاعرین» اما در مقابل، خداوند اراده کرد او را عزیز بدارد و حکومت مصر را به او بخشد؛ «مکننا لیوسف...»

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«یوسف انسان حرّ و آزاده‌ای بود که حسادت برادران، اسارت در چاه، شهوت زنان، زندان، تهمت، ریاست و قدرت در او اثر نگذاشت.»

داستان‌های قرآن مایه عبرت است. «عبرت» و «تعبیر» به معنی عبور است، عبور از صحنه‌ای به صحنه‌ای دیگر. «تعبیر خواب» عبور از رؤیا به واقعیات. و «عبرت» یعنی عبور از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها به نادیدنی‌ها و ناشنیدنی‌ها.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ «۱»

الف لام را. آن است آیات کتاب روشنگر.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ «۲»

همانا ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که ببیندیشید.

درس‌ها:

۱- خرد گرایی

قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه وسیله‌ی تعقل و رشد بشر است. «لعلکم تعقلون»

۲- شفافیت هدف‌ها

نوشته‌ها باید روشن و روشنگر، هدفدار و هدایتگر باشد. «الکتاب المبین... لعلکم تعقلون»

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ

مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ «۳»

«ما با این قرآن که به تو وحی کردیم بهترین داستان را بر تو بازگو می‌کنیم، در حالی که تو پیش از آن، از بی‌خبران بودی.»

درس‌ها:

۱- نقش فراز و نشیب‌ها در رشد و کمال انسان

۲- لیاقت و شایستگی و قهرمان‌شدن انسان در سایه صبر و ایمان، تقوی و عفاف، امانت و حکمت و عفو و احسان است

با استفاده از مجموع نکته‌ها و پیام‌ها. چون از نظر روانی و تربیتی، برای تأثیر بهتر، باید مقدمه چینی کرد. (قرآن قبل از شروع قصه، مقدمه چینی می‌کند که می‌خواهم قصه بگویم، آن هم بهترین قصه تا در انسان انگیزه شنیدن و خواندن را تقویت کند). «نحن نقص عليك احسن القصص»

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَ
الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ «۴»

«آنگاه که یوسف به پدر خویش گفت: ای پدر! همانا من (در خواب) یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم، آنها را در برابر خود سجده‌کنان دیدم.»

درس‌ها:

۱- صمیمیت، رحمت و محبت
پدران و فرزندان در خطاب به یکدیگر، از واژه‌هایی که نشانه‌ی صمیمیت، رحمت و شفقت است، استفاده کنند. «یا اَبَت»

۲- توجه به خلاقیت‌ها
گاهی در نوجوان، استعدادی هست که بزرگترها را به تواضع وامی‌دارد.
«ساجدین»

۳- درایت و دلسوزی
۴- مدیریت مشارکتی
فرزندان، باید به درایت و دلسوزی پدر به عنوان مدیر خانه اعتماد و در مسائل زندگی با او مشورت کنند. «قال يوسف لابييه»

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ
لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ «۵»

«(يعقوب)گفت: ای پسر کوچکم! خوابت را برای برادرانت بازگو مکن، که برایت نقشه‌ای (خطرناک) می‌کشند. همانا شیطان، برای انسان دشمنی آشکار است.»

درس‌ها:

۱- روابط صمیمانه
پدر و مادر مدیر خانه بایستی رابطه‌ای صمیمانه با فرزندان داشته باشند تا فرزندان بتوانند سخن خود را با آنان مطرح کنند. «یا بنی»

۲- رقابت ناسالم
خطر حسادت در محیط خانه و جامعه را به فرزندان گوشزد کنیم.
«یا بنی لا تقصص...»

۳- طبقه بندی اطلاعات
دانسته‌ها و اطلاعات، باید طبقه‌بندی شود و اطلاعات محرمانه و غیرمحرمانه از هم جدا گردد. «لا تقصص»

هر حرفی را به هر کسی نزنیم. «لا تقصص»
کنمان فضایل به خاطر جلوگیری از حسادت‌ها، کاری روا و لازم است.
«لا تقصص»

با پی‌بردن به استعداد یک فرزند، آن را با سایر فرزندان مطرح نکنیم.
«لا تقصص»

در معرفی افراد تیزهوش، باید احتیاط کرد. «لا تقصص»
اگر گاهی اوقات رؤیا، قابل گفتن نیست، پس بسیاری از دیده‌ها در بیداری، نیز نباید بازگو شود. «لا تقصص»

۴- پیشگیری، بهتر از درمان

پیشگیری بهتر از درمان است. (نگفتن خواب به برادران، نوعی پیشگیری از تحریک حسادت است) «لا تقصص رؤیاء علی اخوتك فیکیدوا»
زمینه‌های حسادت را شعله‌ور نکنیم. «لا تقصص... فیکیدوا»

۵- نگرش استراتژیکی

آینده‌نگری، صفتی ارزنده است. «لا تقصص... فیکیدوا»

۶- خطر افشای اسرار

افشای اسرار و برخی اخبار، تبعات بدی را به دنبال دارد. «لا تقصص... فیکیدوا» آری برخی اسرار به قدری مهم هستند که افشای آن زندگی فرد یا افرادی را به مخاطره می‌اندازد.

۷- میزان ریسک

در موارد مهم و حساس باید خطر را قبل از وقوع آن گوشزد کرد.

«فیکیدوا لك كیداً»

۸- کتمان اسرار

۹- رازداری

یکی از اصول زندگی، رازداری است. اگر مسلمانان به مفاد این آیه عمل می‌کردند، این همه کتب خطی، آثار علمی، هنری و عتیقه‌های ما، در موزه کشورهای خارجی جای نمی‌گرفت و به اسم کارشناس، دیپلمات و جهانگرد از منابع و امکانات و منافع ما آگاه نمی‌شدند و در اثر سادگی یا خیانت، اسرارمان در اختیار کسانی که دائماً در حال کید و مکر علیه ما هستند، قرار نمی‌گرفت.

۱۰- افشاگری بجا

در مسایل مهم، گاهی اظهار سوءظن و یا پرده‌برداشتن از خصلت‌ها مانعی ندارد. «فیکیدوا لك كیداً»

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُنمِّتُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

«و اینگونه پرودگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها (و سرانجام امور) تو را آگاه می‌سازد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند. همان گونه که پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرد. همانا پرودگارت دانای حکیم است.»

درس‌ها:

۱- نظام مبتنی بر شایستگی

ارزش انسان به سن و سال نیست، ممکن است کسی از نظر سنی کوچک باشد ولی از نظر خصلت‌ها و ارزش‌ها والاتر باشد. (همچون یوسف که کوچک‌تر از برادرانش بود.) «يجتبيك ربك»

علوم مهم و دانش‌های کلیدی و اساسی را نباید به هر کس آموخت؛ اول باید افراد لایق را گزینش کرد و سپس علوم را در اختیار آنان قرار داد. (خداوند در این آیه، اول فرمود: «يجتبيك» یعنی تو را گزینش کرد، بعد فرمود: «يعلمك» یعنی به تو آموزش داد.)
«يجتبيك ربك و يعلمك»

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّاعِلِينَ ﴿٧﴾

«به تحقیق در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌هایی (از حاکم شدن اراده خداوندی) برای جویندگان است.»

درس‌ها:

۱- راه خدا راه به عزت رسیدن است

۲- عبرت آموزی از گذشتگان

در داستان زندگی حضرت یوسف علیه السلام، آیات و نشانه‌های زیادی از قدرت‌نمایی خداوند به چشم می‌خورد، که هر کدام از آنها مایه‌ی عبرت و پند برای اهل تحقیق و جستجو است؛ از آن جمله است:

۱- خواب پر راز و رمز حضرت یوسف علیه السلام

۲- علم تعبیر خواب

۳- تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب از آینده فرزند خود

۴- در چاه بودن و آسیب ندیدن

۵- نابینا شدن و دوباره بینا شدن حضرت یعقوب علیه السلام

۶- قعر چاه و اوج جاه

۷- زندان رفتن و به حکومت رسیدن

۸- پاک بودن و تهمت ناپاکی شنیدن

۹- فراق و وصال

۱۰- بردگی و پادشاهی

۱۱- زندان برای فرار از گناه

۱۲- بزرگواری و عفو سریع برادران خطاکار و دهها نکته دیگر که در آیات بعدی خواهیم خواند.

در کنار این نشانه‌ها، سؤال‌هایی قابل طرح است که پاسخ هر کدام روشنگر راه زندگانی است؛

۱- چگونه یوسف با بزرگواری از مجازات برادران خیانتکار خود، صرف نظر می‌کند؟!

۲- چگونه انسان با یاد خدا، زندان را بر لذت گناه ترجیح می‌دهد؟

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي

ضَلَالٍ مُّبِينٍ «۸»

«آنگاه که (برادران او) گفتند: همانا یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدرمان از ما که گروهی نیرومند هستیم محبوب‌ترند. همانا پدرمان (در این علاقه به آن دو) در گمراهی روشنی است.»

درس‌ها:

۱- تفاوت حق و تبعیض باطل است

فرق است میان تبعیض و تفاوت. تبعیض؛ برتری دادن بدون دلیل است. ولی تفاوت؛ برتری بر اساس لیاقت است. مثلاً نمره‌های یک معلم، تفاوت دارد، ولی این تفاوت حکیمانه است، نه ظالمانه. علاقه‌ی حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی‌دلیل پنداشتند و گفتند: «ان ابانا لفي ضلال مبين»

۲- تعادل

گاهی علاقه‌ی زیاد، سبب دردسر می‌شود؛ حضرت یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکندن یوسف در چاه شد. چنانکه علاقه زلیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید. لذا زندان‌بان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: می‌ترسم این دوستی نیز بلائی به دنبال داشته باشد.

۳- همبستگی

اتحاد و با هم بودن، سبب احساس نیرومندی و قدرت می‌شود. «نحن عصبه»

۴- سعی بر انجام کار به صورت گروهی

گروه‌گرایی، اگر بدون رهبری صحیح و خدایسندانه باشد، عوامل سقوط را سریعتر فراهم می‌کند. («و نحن عصبه» نشان انسجام است، ولی انسجامی رها وبدون رهبری صحیح)

۵- پرهیز از توجیه غلط

انسان برای ارتکاب خطا و گناه، اول خود را توجیه و کار خود را تئوریزه می‌کند. (برادران، هم خود را متحد و قوی می‌دانند، «و نحن عصبه» و هم پدر را منحرف، «ان ابانا لفي ضلال» و با این دلیل، حسادت خود را توجیه می‌کنند.) احساس قدرت و نیرومندی عقل را کور می‌کند. «نحن عصبه ان ابانا لفي ضلال مبین»

معیارهای نادرست، نتایج نادرست به دنبال دارد. (اگر عیار فقط قدرت و تعداد شد، نتیجه‌اش نسبت دادن انحراف به اقلیت می‌شود.) «ان ابانا لفي ضلال مبین»

۶- توجه به نقش منفی مراکز قدرت و کانون‌های اخذ تصمیم

با گفتن: «و نحن عصبه» نشان دادند که دچار غرور و تکبر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را متهم به اشتباه و انحراف در مهر ورزی به فرزندان می‌کنند. افرادی در جامعه، به جای آنکه خود را بالا ببرند، بزرگان را پایین می‌آورند. چون خود محبوب نیستند، محبوب‌ها را می‌شکنند.

۷- خطر رقابت ناسالم و غفلت

اگر فرزندان احساس تبعیض کنند، آتش حسادت در میان آنان شعله‌ور می‌شود. «احبّ الی ایینا متّاً»

عشق و علاقه به محبوب شدن، در نهاد هر انسانی وجود دارد. انسان‌ها از کم‌توجهی و بی‌مهری دیگران به خود، رنج می‌برند. «احبّ الی ایینا» (برادران یوسف، عشق پدر به یوسف را نوعی بی‌مهری به خود تصور می‌کردند) غفلت انسان ممکن است به جایی برسد که در عین انحراف و خطاکاری خود، دیگران را خطاکار قلمداد کند. (برادران یوسف به جای آنکه خود را حسود و توطئه‌گر بدانند، پدر را منحرف دانستند.) «ان ابانا لفي ضلال مبین»

اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ «۹»

«(برادران به یکدیگر گفتند: یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی دور بیافکنید تا توجّه پدرتان مخصوص شما شود و پس از انجام طرح (با توبه) گروهی شایسته باشید.»

درس‌ها:

۱- آثار و نتایج پیش بینی‌های غلط

فکر خطرناک، انسان را به کار خطرناک می‌کشاند. «لیوسف... احبّ... اقتلوا»

۲- برخورد با رقبا

از منظر کوتاه نظران، حذف فیزیکی و کشتن رقیب، بهترین راه است. «اقتلوا یوسف»

۳- علم و آگاهی همراه با ایمان و تقوا

علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست، بلکه ایمان و تقوا لازم است. آری، برادران با آنکه قتل یا تبعید یوسف را بد می‌دانستند؛ «تکونوا من بعده قوماً صالحین» اما اقدام کردند.

۴- پرهیز از تبعیض

احساس تبعیض در محبت از طرف فرزندان، آنها را تا حدّ برادرکشی سوق می‌دهد. (گرچه شدت علاقه پدر به یوسف بی‌دلیل نبود، بلکه به خاطر کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند و خیال کردند علاقه‌ی بی‌دلیل است و همین احساس، آنان را به توطئه وادار کرد) «احبّ الی ایینا... اقتلوا»

۵- راه پذیرفته شدن

انسان، خواهان محبوبیت است و کمبود محبت مایه بزرگ‌ترین خطرات و انحرافات است. (برادران گفتند: با نابودی یوسف، توجّه پدرتان مخصوص شما می‌شود.) «یخْل لکم وجه ابیکم»

با اینکه قرآن راه کسب محبوبیت را ایمان و عمل صالح معرفی می‌کند؛ «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً»^{۵۱} اما شیطان، راه محبوب شدن را برادرکشی ترسیم می‌کند. «اقتلوا... یخُل لکم وجه ابیکم»

انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت دارد: حسادت، بخل، ایثار، غبطه. اگر پیش خود گفت: حال که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، حسادت است. اگر گفت: فقط ما برخوردار از این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این بخل است. اگر گفت: دیگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حالا که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره‌مند می‌شدیم، این غبطه است.

قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَأَ تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَآلِقَوْهُ فِی غِیَابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطُهُ بَعْضُ

السَّیَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِینَ ﴿۱۰﴾

«گوینده‌ای از میان آنان گفت: یوسف را نکشید و اگر قصد این کار را دارید، او را به نهان‌خانه چاه بیفکنید تا بعضی کاروان‌ها (که از آنجا عبور می‌کنند) او را بگیرند.»

درس‌ها:

۱- آثار مثبت نهی از منکر

نهی از منکر دارای آثار و برکاتی است که گاهی در آینده روشن می‌شود. در داستان یوسف، یکی از برادران نهی از منکر نمود و گفت: «لا تقتلوا»، یوسف را نکشید و برادران را از کشتن یوسف منصرف کرد و جان او را نجات داد و یوسف در سال‌های بعد که حاکم شد، مملکت را از قحطی نجات داد. همان گونه که آسیه، همسر فرعون با نهی از منکر «لا تقتلوا»، فرعون را از کشتن موسی علیه السلام

منصرف کرد و جان موسی علیه السلام را نجات داد و او در سال‌های بعد، بنی‌اسرائیل را از شر فرعون نجات داد.

۲- مدیریت مشارکتی

مرعوب اکثریت و هم‌رنگ جماعت نشویم. (برادری که نهی از منکر کرد، یک نفر بود ولی هم‌رنگ جماعت نشد، بلکه رأی آنان را تغییر داد.) «قال قاتل لا تقتلوا»

۳- انتخاب بد از بدتر

اگر نمی‌توان جلوی منکر را به کلی گرفت، به هر مقدار که ممکن است باید جلوی آن را گرفت. یکی از برادران توطئه کشتن یوسف را به قرار دادن او در چاه تبدیل کرد. «لا تقتلوا ... والقوه»

آری، برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاهی قرار دهید) «لا تقتلوا یوسف و القوه فی غیابت الحب»

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَأَ تَأْمَنَّا عَلَى یُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ﴿۱۱﴾

«گفتند: ای پدر تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی، در حالی که قطعاً ما خیرخواه او هستیم؟!»

درس‌ها:

۱- توجه به نقش تبلیغات

کسانی که پوچ‌ترند، ادعا و تبلیغات بیشتری می‌کنند. «آتا له لناصحون»

۲- بیداری در برابر رقبا

دشمن برای برطرف کردن سوءظن، هرگونه اطمینانی را به شما ارائه می‌دهد. «آتا له لناصحون»

خائن، تقصیر را به عهده‌ی دیگران می‌اندازد و می‌گوید این تقصیر مردم است که به ما اطمینان ندارند. «مَالِكٌ لَا تَأْمَنُ»

از روز اول، بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. شیطان نیز برای اغفال آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم. «إِنِّي لَكَمَا لِمَنِ النَّاصِحِينَ»^{۵۲} «آنا له لناصحون»

۳- پرهیز از شعارهای فاقد عمل

فریب هر شعاری را نخوریم و از اسم‌های بی مسمی بپرهیزیم. (خائن نام خود را ناصح می‌گذارد) «لناصحون»

۴- خطر حسادت (رقابت نابجا)

حسد، آدمی را به گناہانی همانند دروغ و نیرنگ، حتی نسبت به محبوب‌ترین نزدیکانش وادار می‌سازد. «آنا له لناصحون»

أرسله معنًا غداً يرتع ويلعب وإنا له لحافظون»^{۱۲}

«او را فردا با ما بفرست تا (در صحرا) بگردد و بازی کند و قطعاً ما نگهدارنده (خوبی) برای او خواهیم بود.»

درس‌ها:

۱- توجه به ورزش و تفریحات سالم

کودک و نوجوان بلکه همه‌ی انسان‌ها، نیازمند تفریح و ورزش هستند و چنانکه در این آیه قوی‌ترین منطقی که توانست حضرت یعقوب علیه السلام را تسلیم خواسته فرزندان کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد.

اگر پدر، مربیان و مسئولان دلسوز برای اوقات فراغت و بازی کودکان و نوجوانان برنامه ریزی مناسب داشته باشند، دیگران نمی‌توانند از این فرصت سوء استفاده کنند.

(برادران یوسف از نیاز یوسف به ورزش سوء استفاده کردند) «یرتع و یلعب»

۲- سوء ظن به دشمن (برای استفاده از ورزش و تفریح و شعارهای زیبا)
نه تنها دیروز، بلکه امروز و حتی آینده نیز به نام ورزش و بازی، جوانان را از هدف اصلی جدا و در غفلت نگه خواهند داشت. بازی‌ها را جدی می‌گیرند تا جدی‌ها بازی تلقی شود.

استکبار و توطئه‌گران، نه تنها از ورزش سوء استفاده می‌کنند، بلکه با هر نام پسندیده و مقبول دیگری نیز، اهداف شوم خود را تعقیب می‌کنند. گاه اصرار زیاد بر یک موضوع آن هم با شعارهای زیبا و ادعای حمایت‌ها، نشان دهنده نقشه و توطئه است. (در آیه قبل «آنا له لناصحون» و در این آیه «آنا له لحافظون»)

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ

غَافِلُونَ «۱۳»

«(یعقوب) گفت: همانا اینکه او را ببرید مرا غمگین می‌سازد و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید.»

درس‌ها:

۱- تعهد و سوز

تعهد و سوز داشتن نسبت به فرزند، یکی از خصلت‌های پیامبران است. «لیحزنی... اخاف»

۲- توجه به خطر غافل ماندن

غفلت موجب ضربه و آسیب‌پذیری می‌گردد. حضرت یعقوب فرمود: نگرانم زمانی که شما از یوسف غافلید، گرگ او را بخورد. «يَأْكُلُهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ»

۳- بهانه ندادن به دست خلافکار

حساسیت‌ها را در نزد هر کس بازگو نکنیم و گرنه ممکن است علیه خود انسان مورد استفاده قرار گیرد. در اینجا پدر گفت: می‌ترسم گرگ او را پاره کند، آنها هم گفتند: یوسف را گرگ خورد. «أخاف أن يأكله الذئب»

«قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذَّيْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ» (۱۴)

«(فرزندان یعقوب) گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با آنکه ما گروهی قوی هستیم، در آن صورت ما زیانکار (و بی‌کفایت) خواهیم بود.»

درس‌ها:

۱- استفاده از تجربه بزرگترها

گاهی بزرگترها از روی تجربه و آگاهی، احساس خطر می‌کنند، اما جوان‌ها به قدرت خود مغرورند و خطر را شوخی می‌گیرند. «و نحن عصبه» (پدر نگران، ولی فرزندان مغرور قدرت خود بودند).

۲- خطر نفاق و نشانه‌های آن

ظاهر فریبی و ابراز احساسات دروغین، از دسیسه‌های افراد دو رو و منافق است. (برادران در حضور پدر گفتند: «انا اذا لخاسرون»

۳- لیاقت داشتن (قدرت+ امین بودن)

قوی بودن، دلیلی بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قومی بودند، «نحن عصبه»، ولی امین نبودند)

برخی برای رسیدن به اهداف شوم خود حتی حاضرند از آبرو و شخصیت خود صرف نظر کنند. برادران گفتند: اگر با وجود ما گرگ او را بخورد، ما دیگر در جامعه آبرویی نخواهیم داشت. «انا اذا لخاسرون»

۴- قبول مسئولیت یا انجام تکالیف

اگر کسی مسئولیتی را بپذیرد و خوب انجام ندهد، سرمایه، شخصیت، آبرو و وجدان خود را در معرض خطر قرار داده و زیانکار خواهد بود. «لخاسرون»

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ

لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (۱۵)

«پس چون او را با خود بردند و همگی تصمیم گرفتند که او را در مخفی‌گاه چاه قرار دهند، (تصمیم خود را عملی کردند) و ما به او وحی کردیم که در آینده آنها را از این کارشان خبر خواهی داد، در حالی که آنها (تو را) نشناسند.»

درس‌ها:

۱- حاکمیت اراده خداوند

۲- نقش سختی‌ها در سازندگی انسان

از آنجا که خداوند اراده کرده یوسف را حاکم کند، باید دوره‌هایی را ببیند. برده شود تا به بردگان رحم کند. به چاه و زندان افتد تا به زندانیان رحم کند. همانگونه که خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

تو فقیر و یتیم بودی تا فقیر و یتیم را از خود نرانی؛

«ألم يجدك يتيماً فأمّا اليتيم فلا تقهر...»^{۵۳}

۳- نقش آگاهی

آگاهی از آینده، موجب آرامش است. (آنچه سبب آرامش یوسف در چاه شد، وحی و بشارت به آینده روشن بود) «او حینا الیه لتنبئهم بأمرهم هذا»

۴- همه جا اجماع و اتفاق حق نیست

اتفاق نظر و اجماع چند نفر، نشانه‌ی حقانیت نیست. (در اینجا برادران یوسف جمع شده و اتفاق نظر داشتند، با اینکه کارشان صد در صد غلط بود.)

«اجمعوا ان يجعلوه فی غیابت الجب»

۵- امید بهترین سرمایه است

امید، بهترین سرمایه برای ادامه زندگی است. (ما به یوسف وحی کردیم که در آینده از چاه نجات پیدا می‌کنی و برادران را از کارشان شرمندة خواهی کرد) «او حینا الیه لتنبئتهم بأمرهم هذا»

۶- مهار نفس

وقتی پایان ردایل رسوایی است، انسان عاقل بایستی نفس خود را مهار کند. «لتنبئتهم بأمرهم...»

۷- یاد کردن از کارهای زشت با کنایه و اشاره

از کارهای زشت با اشاره و کنایه یاد کنید. (در اینجا توطئه‌ی قتل یوسف، با کنایه مطرح شده است) «بامرهم»

وَجَاءُ وَاَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ «۱۶»

«و (بعد از انجام نقشه خود) شب هنگام گریه‌کنان نزد پدرشان آمدند.»

درس‌ها:

۱- توجه به احساسات و سوء استفاده خلاق (گریه همه جا نشانه حقانیت نیست) توطئه‌گران، از نقش احساسات و زمان، غفلت نمی‌کنند. برادران ناباب، شبانه و در تاریکی آن هم گریه‌کنان نزد پدر برگشتند تا پدر را با این صحنه‌ها تحت تأثیر قرار دهند. «عشاء»

در قرآن چهار نوع گریه و اشک داریم؛

۱- اشک شوق: گروهی از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن اشک می‌ریختند. «تری اعینهم تفیض من الدمع ممّا عرفوا من الحق»^{۵۴}

۲- اشک حزن و حسرت: مسلمانان عاشق همین که از رسول اکرم ﷺ می‌شنیدند که امکانات برای جبهه رفتن نیست گریه می‌کردند. «و اعینهم تفیض من الدمع حزناً الا یجدوا ما ینفقون»^{۵۵}

۳- اشک خوف: همین که آیات الهی برای اولیاء تلاوت می‌شد، گریه‌کنان به سجده می‌افتادند، «خروا سجداً و بُکیاً»^{۵۶} «و یخرون للأذقان یبکون و یزیدهم خشوعاً»^{۵۷}

۴- اشک قلبی و ساختگی: همین آیه، که برادران یوسف گریه‌کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید. «یبکون»

قَالُوا يَا اٰبَاآءَ اِنَّا ذٰهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا یُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَاٰكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِیْنَ «۱۷»

«گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم و یوسف را نزد وسایل خود (تنها) گذاشتیم، پس گرگ او را خورد و البته تو سخن ما را هر چند راستگو باشیم باور نداری.»

درس‌ها:

۱- توجه به خطر دروغ و دروغگو

دروغ، دروغ می‌آورد. برادران برای توجیه خطای خود، سه دروغ پی‌درپی گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد وسایل گذاشتیم، گرگ او را خورد. «نستبق، تركنا، فأكله الذئب»

دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق بیندارند. «و ما انت مؤمن لنا و لو كُنَّا صادقین»

وَ جَاءَ عَلِيٌّ قَمِيصِهِ بَدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ «۱۸»

«و پیراهن یوسف را آغشته به خونی دروغین (نزد پدر) آوردند. (پدر) گفت: چنین نیست، (که یوسف را گرگ دریده باشد)، بلکه نفسِتان کاری (بد) را برای شما آراسته است. پس صبری جمیل و نیکو لازم است و خدا را بر آنچه (از فراق یوسف) می‌گویید، به استعانت می‌طلبیم.»

📖 درس‌ها:

۱- مراقبت از جوسازی‌ها

مراقب جوسازی‌ها باشیم. (پراهن خونین را نزد پدر آوردن، یک نوع مغلطه و جوسازی است). «بدم کذب»

۲- توجه به خطر شیطان و هوای نفس

شیطان و نفس، گناه را نزد انسان زیبا جلوه می‌دهند و انجام آن را توجیه می‌کنند. «سوّلت لکم انفسکم»

۳- توجه به خطر مظلوم‌نمایی‌ها

فریب برخی مظلوم‌نمایی‌ها را نخوریم. (یعقوب، فریب پیراهن خون‌آلود و اشک‌ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما.) «بل سولت لکم انفسکم»

۴- صبر

حوادث دو چهره دارد: بلا و سختی، «بدم کذب» صبر و زیبایی. «فصبر جمیل»

۵- استمداد از امدادهای غیبی

در حوادث باید علاوه بر صبر و توانایی درونی، از امدادهای الهی استمداد جست. «فصبر جمیل واللّه المستعان»

وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غَلَامٌ وَ أَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ «۱۹»

«و (یوسف در چاه بود تا) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را فرستادند (تا آب بیاورد)، پس او دلو خود را به چاه افکند، (یوسف به طناب دلو آویزان شد و به بالای چاه رسید) مأمور آب فریاد زد: مؤده که این پسری است. او را چون کالائی پنهان داشتند (تا کسی ادّعی مالکیت نکند)، در حالی که خداوند بر آنچه انجام می‌دادند آگاه بود.»

📖 درس‌ها:

۱- توجه به کارگشایی اخلاص در مشکلات

خداوند، بندگان مخلص خود را تنها نمی‌گذارد و آنها را در شداید و سختی‌ها نجات می‌دهد. نوح علیه السلام را روی آب، یونس علیه السلام را زیر آب و یوسف علیه السلام را از چاه آب، نجات داد. همچنان که ابراهیم علیه السلام را از آتش، موسی علیه السلام را در وسط دریا و محمد صلی الله علیه و آله را درون غار و علی علیه السلام را در بستر که به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده بود، نجات داد.

۲- تقسیم کار

تقسیم کار، یکی از اصول مدیریت در زندگی جمعی است.

۳- استمداد از امداد و اراده خداوند

با اراده الهی، ریسمان چاه وسیله شد تا یوسف علیه السلام از قعر چاه به تخت و کاخ برسد، پس بنگرید با «حبل‌الله» چه می‌توان انجام داد؟! «و اعتصموا بحبل الله...»^{۵۸}

وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الظَّالِمِينَ «۲۰»

«و (کاروانیان) یوسف را به بهایی اندک (چند درهمی) فروختند و درباره او بی‌رغبت بودند.»

درس‌ها:

۱- کشف استعدادها و امکانات و استفاده از آن‌ها

۲- حفظ ارزش‌ها

هر کس یوسف وجودش را ارزان بفروشد، پشیمان می‌شود. عمر، جوانی، عزت، استقلال و پاکی انسان، هر یک یوسفی هستند که باید مواظب باشیم ارزان نفروشیم.

۳- امید به آینده

اشخاص ارزشمند بالاخره ارزششان آشکار خواهد شد، هر چند در زمانی مورد بی‌مهری قرار گیرند. (اگر امروز یوسف را به عنوان برده می‌فروشدند، روزگاری او حاکم خواهد شد) «شروه بئمن بحس...»

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ

تَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ

الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ «۲۱»

«و کسی از مردم مصر که یوسف را خرید، به همسرش گفت: مقام او را گرامی دار (او را به دید برده، نگاه مکن) امید است که در آینده ما را سود برساند یا او را به فرزندی بگیریم. و اینگونه ما به یوسف در آن سرزمین جایگاه و مکت دادیم (تا اراده ما تحقق یابد) و تا او را از تعبیر خواب‌ها بیاموزیم و خداوند بر کار خویش تواناست، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.»

درس‌ها:

۱- توکل

به اراده‌ی خداوندی، محبت نوزاد و برده‌ای ناشناس، چنان در قلب حاکمان مصر جای می‌گیرد که زمینه‌های حکومت آینده‌ی آنان را فراهم می‌سازد.

۲- واقع و آینده‌نگری (عینیت داشتن)

در معاملات آینده نگر باشید. «عسی ان ینفعا» (امید است که این نوجوان در آینده برای ما مفید باشد)

چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است)
«كذلك مكنا ليوسف... اكثر الناس لا يعلمون»

۳- دعوت به نیکی

اطرافیان و آشنایان را به نیکی با مردم دعوت کنیم. «اکرمی مثواه»

۴- احترام به ارباب رجوع

با احترام به مردم، می‌توان انتظار کمک ویاری از آنان داشت.
«اکرمی... ینفعا» (امروز به او احترام کن، فردا سود می‌دهد)

۵- ارزیابی نتایج

تصمیم‌های مهم را مرحله‌ای و پس از ارزیابی اتخاذ کنیم. (اول یوسف را به عنوان کمک‌کار در خانه می‌بریم، «عسی ان ینفعا» کم‌کم او را به عنوان فرزند خود قرار می‌دهیم) «او نتخذه ولدًا»

۶- توجه به زیردستان

زیردستان را دست کم نگیرید، چه بسا قدرتمندان و حاکمان آینده باشند.
«مکنا لیوسف فی الارض»

۷- مسئولیت‌پذیری با علم و دانش

علم و دانش، شرط مسئولیت‌پذیری است. «مکنا... لنعلمه»

۸- امید به آینده (پایان شب سیه سفید است)

جمله‌ی «عسی ان ینفعا او نتخذه ولدًا» در دو مورد در قرآن به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی علیه السلام وقتی که صندوق او را از آب گرفتند، همسر فرعون به او گفت: این نوزاد را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند. و دیگری در اینجاست که عزیز مصر به همسرش می‌گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد.

پایان تلخی‌ها، شیرینی است. کسی که به نام برده با قیمت ارزان فروخته شد، امروز در کاخ جای گرفت. «شروه بثن بحس - مکتا لیوسف»

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ «۲۲»
«و چون (یوسف) به رشد و قوت خود رسید به او حکم (نبوت یا حکمت) و علم دادیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.»

📖 درس‌ها:

۱- به کارگیری علم و حکمت

وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر بسیار ارزشمند و کارساز است. «حکماً و علماً»

۲- بیان دلیل عزل و نصب‌ها

دلیل عزل و نصب‌ها را برای مردم بیان کنیم. (چون یوسف نیکوکار بود، به او علم و حکمت دادیم.) «آئیناه حکماً... كذلك نجزي المحسنين»

و رَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ
قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوَاىِ اِنَّهُ لَآ يَفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ «۲۳»

«و زنی که یوسف در خانه او بود، از یوسف از طریق مراوده و ملایمت، تمنای کام‌گیری کرد و درها را (برای انجام مقصودش) محکم بست و گفت: برای تو آماده‌ام. یوسف گفت: پناه به خدا که او پروردگار من است و مقام مرا گرامی داشته، قطعاً ستمگران رستگار نمی‌شوند.»

📖 درس‌ها:

۱- اطاعت نکردن از گناهکار (گرچه مقام بالاتر باشد)

اگر رئیس یا بزرگ ما دستور گناه داد، نباید از او اطاعت کنیم. «هیت لك قال معاذ الله» (به خاطر اطاعت از مردم، نباید نافرمانی خدا نمود. «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^{۵۹})

۲- صداقت و امانت، عفت و پاکدامنی

در کاخ حکومتی نیز می‌توان پاک، عقیف، صادق و امین بود. «قال معاذ الله»

۳- آینده نگری

در هر کاری، باید عاقبت‌اندیشی کرد. «لا يفلح الظالمون»

۴- ادب در برخورد با مفسد

مسائل مربوط به مفسد اخلاقی را سربسته و مؤدبانه مطرح کنید. «راودته»

۵- پرهیز از اختلاط مرد و زن

حضور مرد و زن نامحرم در یک محیط در بسته، زمینه را برای گناه فراهم می‌کند. «غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ»

توجه به خدا، عامل بازدارنده از گناه و لغزش است. «معاذ الله»

۶- هتک حرمت نکردن

نام خلافکار را نبریم و با اشاره از او یاد کنیم. قرآن نامی از همسر عزیز را که عاشق یوسف شده نبرده است و به جای نام او، می‌فرماید: «التي»

۷- توجه به خطر و گام به گام بودن خلافت‌کاری و گناه

گناهان بزرگ، با نرمش و مراوده شروع می‌شود. «راودته»

۸- حفظ مقام و منزلت انسانی

انسانی که مقام و منزلت خود را می‌داند خود را به بهای کم و زودگذر نمی‌فروشد. «لا يفلح الظالمون»

۹- توجه به عاقبت و آثار ظلم

اگر از دري ظلم وارد شود، فلاح از در ديگر بيرون مي‌رود. «لا يفلح الظالمون»

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ
وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ «۲۴»

«و همانا (همسر عزیز مصر) قصد او (یوسف) را کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید (بر اساس غریزه) قصد او را می‌کرد. اینگونه (ما او را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، چرا که او از بندگان برگزیده ما است.»

درس‌ها:

۱- حفظ ایمان و عفاف و اخلاص برای جلب امدادهای الهی

در قرآن بارها از همت و تصمیم دشمنان خدا برای توطئه نسبت به اولیای خدا، سخن به میان آمده که خداوند نقشه‌های آنان را نقش بر آب نموده است. مثلاً در برگشت از جنگ تیوک منافقان خواستند با رم دادن شتر پیامبر ﷺ، حضرت را به شهادت برسانند ولی نشد؛ «و هَمَّوْا بِنَا لَمْ يَنَالُوا»^{۶۰} یا تصمیم بر منحرف کردن پیامبر گرفتند؛ «هَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يَضَلُّوكَ»^{۶۱} و یا تصمیم بر تجاوز گرفتند که نشد. «اذ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ»^{۶۲}

یوسف ﷺ، معصوم و پاکدامن بود؛ به دلیل گفتار خودش و گفتار همهی کسانی که به نحوی با یوسف رابطه داشته‌اند و ما نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:

۱- خداوند فرمود: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (ما یوسف را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، زیرا او از بندگان برگزیده‌ی ماست.

۲- یوسف ﷺ می‌گفت: «رَبِّ السِّجْنِ احْبَبِّ إِلِيَّ مَا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» پرودگارا! زندان برای من از گناهی که مرا به آن دعوت می‌کنند بهتر است. در جای دیگر گفت: «اِنَّي لَمْ اخْتِئ بِالْغَيْبِ» من به صاحبخانه‌ام در غیاب او خیانت نکردم.

۳- زلیخاگفت: «لقد راودته عن نفسه فاستعصم» به تحقیق من با یوسف مراوده کردم و او معصوم بود.

۴- عزیز مصر گفت: «یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک» ای یوسف تو این ماجرا را مسکوت بگذار و به زلیخا گفت: از گناهت استغفار کن.

۵- شاهدهی که گواهی داد و گفت: اگر پیراهن از عقب پاره شده معلوم می‌شود که یوسف پاکدامن است. «ان کان قمیصه...»

پس با توجه به این مطالب درس می‌گیریم که:

غفلت از یاد الهی، زمینه‌ی ارتکاب گناه و توجه به آن، عامل محفوظ ماندن در گناه است. «همَّ بها لولا أن رأى برهان ربه»

مخلص شدن موجب محفوظ ماندن شخص از گناه می‌گردد.

«لنصرف عند السوء... اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

خداوند، بندگان مخلص را حفظ می‌کند. «لنصرف عنه... اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا

جَزَاءُ مَنْ ارَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسَجَّنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ «۲۵»

«و هر دو بسوی در سبقت گرفتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید. ناگهان شوهرش را نزد در یافتند. زن (برای انتقام از یوسف یا تبرئه خود با چهره حق به جانبی) گفت: کیفر کسی که به همسرت قصد بد داشته جز زندان و یا شکنجه دردناک چیست؟»

درس‌ها:

۱- توجه به اهمیت هدف

گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف‌ها مختلف است. (یکی می‌دود تا به گناه آلوده نشود، دیگری می‌دود تا آلوده نکند) «استبقا»

چه بسا سخن حقی که از آن هدف باطلی دنبال شود.
«اراد باهلك سوء الا ان يسجن»

۲- باز دیدهای ناگهانی

گاه بایستی سرزده به منازل و محل کار سرکشی کرد. «الفیا»

۳- حفظ صحنه جرم

از صحنه جرم سریع نگذریم، مجرم معمولاً از خود جای پا باقی می‌گذارد.
«قَدَّتْ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ»

۴- توجه به خطر سوء استفاده از احساسات

گاهی شاکی، خود مجرم است. در اینجا زلیخا که خود مجرم بود، از یوسف شکایت کرد. «قالت ما جزاء...»

گنهکار برای تبرئه خود، از عواطف و احساسات بستگان خود استمداد می‌کند.
زلیخا به شوهرش گفت: او به ناموس تو سوء قصد داشته است. «باهلك»

۵- مواظبت از نفوذی‌ها

زلیخا دارای نفوذ در دستگاه حکومتی و خط دهنده بوده است و لذا در اینجا پیشنهاد زندان و شکنجه شدن یوسف را مطرح کرد. «الا ان يسجن او عذاب اليم»

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا
مِّن قَبْلِ فَصَدَّقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ «۲۶»

«یوسف» گفت: او خواست که از من (برخلاف میل) کام گیرد و شاهدی از خانواده زن، شهادت داد که اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، پس زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است. (زیرا در این صورت او وهمسر عزیز، از روبرو درگیر می‌شدند و پیراهن از جلو چاک می‌خورد.)

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ «۲۷»

«و اگر پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده، پس زن دروغ گفته و او از راستگویان است.»

درس‌ها:

۱- حفظ حرمت

یوسف، ابتدا به سخن نکرد و شاید اگر همسر عزیز حرفی و تهمت می‌زد، یوسف حاضر نمی‌شد آبروی او را بریزد و بگوید: «هی راودتنی»

۲- توجه به مسئله قضاوت و شهادت

کسی که در مقام قضاوت است باید شکایت شاکی و دفاع متهم را بشنود و مدارک را بررسی کند و سپس نظر دهد. (در این ماجرا همسر گفت که یوسف سوء قصد داشته، «اراد باهلك سوء» یوسف تهمت را رد کرد و گفت: «هی راودتنی» زن مقصّر بوده است. شاهد نیز علامت صدق و کذب را از راه پاره شدن پیراهن جلو یا پشت سر مطرح کرد)

۳- پاک باش، بی‌باک باش

هر کس پاکتر است، بیشتر در معرض تهمت است. در میان زنان، پاکدامن‌تر از مریم نبود، اما او را متهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی‌شد، به او هم نسبت ناروای زنا دادند. اما خداوند در هر دو مورد به بهترین وجه، پاکی آنان را ثابت نمود.

در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است.

۴- دفاع از مظلوم

دفاع از بی‌گناه، واجب است و سکوت، همه جا زیبا نیست. «شاهد شاهد»

کمک به روشن شدن حقیقت، کاری پسندیده است. «و شهد شاهد»

۵- آسیب شناسی جرم بزه

در قضاوت، بیش از توجه به گفته‌های شاکی و متهم، به بررسی مدارک و اسناد توجه شود.

«قالت ما جزاء... قال هی راودتنی... شهد شاهد... ان کان قمیصه...»

قضاوت و تشخیص جرم، کارشناس نیاز دارد. «شهد شاهد... ان کان قمیصه...» در جرم‌شناسی از قرائن و آثار ظریف به جای مانده، مجرم شناخته و مسایل کشف می‌شود. «ان کان قمیصه...»

بکارگیری روشهای جرم‌شناسی برای تشخیص جرم و مجرم، لازم است. «ان کان قمیصه قد من دبر»

۶- رفع اتهام

متهم باید از خود دفاع و مجرم اصلی را معرفی کند. حضرت یوسف علیه السلام در برابر جمله «ما جزاء من اراد باهلك سوء» با گفتن «هی راودتنی»، پاسخ مناسبی به زلیخا داد و گفت او قصد گناه کرد.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ «۲۸»

«پس همین که (عزیز مصر) پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است، (حقیقت را دریافت و) گفت: بی‌شک این از حيله شما زنان است. البته حيله شما شگرف است.»

درس‌ها:

۱- آسیب شناسی جرم و بزه

آثار و مدارک صحنه‌ی جرم باید به دقت مشاهده و بررسی شود. «قُدَّ مِنْ دُبُرٍ»

۲- خودداری از پیش‌داوری‌ها

قضاوت بر اساس ادله و بدور از حب و بغض‌ها، مقتضای عدالت است.

«فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ... قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ»

۳- قاطعیت در حکم و اجرا

وقتی به نتیجه قطعی رسیدیم، در اعلان حکم تردید نکنیم. «فَلَمَّا رَأَى... قَالَ»

۴- پذیرفتن حرف حق

عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. (چون بدون تحقیق کسی را متهم نکرد و پس از آن نیز حق را به یوسف داد) «فَلَمَّا رَأَى... إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ»

سخن حق را گرچه تلخ و بر ضرر باشد بپذیریم. (عزیز پذیرفت که مقصر همسر اوست) «إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ»

۵- استدلال و منطق

استدلال منطقی، هر انسان منصفی را مطیع و منقاد می‌کند. (عزیز مصر، مطیع سخن شاهد شد) «شهد شاهد... قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ»

۶- مواظبت از مکر انسان‌های ناپاک

از مکر زنان ناپاک بترسید که حيله‌ی آنان خطرناک است. «ان کیدکن عظیم» مکر و حيله هر قدر هم بزرگ باشد، قابل کشف و افشاست. «فَلَمَّا رَأَى... قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ ان کیدکن عظیم»

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ «۲۹»

«(عزیز مصر گفت:) یوسف از این مسئله صرف نظر کن و (آن را بازگو نکن و به همسرش نیز خطاب کرد و گفت:) تو برای گناهت استغفار کن، چون از خطاکاران هستی.»

درس‌ها:

۱- پرهیز از سوء استفاده از موقعیت

عزیز مصر می‌خواست مسئله مخفی بماند، ولی مردم دنیا در تمام قرن‌ها از ماجرا با خبر شدند، تا پاکی یوسف ثابت شود. «یوسف اعرض عن هذا»

۲- ایجاد روابط معقول زن و مرد

روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، در بین غیر متدینین به ادیان الهی نیز کاری ناپسند شمرده می‌شود. «استغفری لذنبک»

۳- برخورد قاطع و عادلانه (حتی نسبت به تخلف بستگان)

قدرت برخورد قاطع و عادلانه حتی نسبت به بستگان متخلف «و استغفری»

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا

حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ «۳۰»

«زنانی در شهر (زبان به ملامت گشودند و) گفتند: همسر عزیز با غلامش مراوده داشته و از او کام خواسته است. همانا یک غلام او را شیفته خود کرده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم.»

درس‌ها:

۱- توجه و توکل بر اراده خداوند

هر کس یوسف علیه السلام را برای خود می‌خواست؛ یعقوب علیه السلام او را فرزند خود می‌داند؛ «یا بُنِیَّ» کاروان او را سرمایه خود می‌داند؛ «شروه بئمن بحس» عزیز مصر او را فرزند خوانده می‌داند؛ «تتخذہ ولدا» زلیخا او را معشوق خود می‌داند؛ «شغفها حباباً» زندانیان او را تعبیر کننده خواب خود می‌دانند؛ «نبئنا بتأویله» ولی خداوند او را برگزیده و رسول خود می‌داند؛ «یجتیبک ربک» و آنچه برای یوسف ماند، همین مقام رسالت بود. «والله غالب علی امره»

۲- توجه ویژه به خانواده

اخبار مربوط به خانواده مسئولان، زود شایع می‌گردد، پس باید مراقب رفتارهای خود باشند. «قال نسوة... امرأت العزیز»

۳- پرهیز از خلافتکاری (گرچه پشت درب‌های بسته)

بستن درها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی نمی‌شود. «غلقت الابواب... قال نسوة... امرأت العزیز تراود»

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَءَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْتَهُ وَقَطَّعْنَ

أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ «۳۱»

«پس چون (همسر عزیز) نیرنگ (وبدگویی) زنان (مصر) را شنید، (کسی را برای دعوت) به سراغ آنها فرستاد و برای آنان (محفلی و) تکیه‌گاهی آماده کرد و به هر یک چاقویی داد (تا میوه میل کنند) و به یوسف گفت: بر زنان وارد شو. همین که زنان او را دیدند بزرگش یافتند و دست‌های خود را (به جای میوه) عمیقاً بریدند و گفتند: منزّه است خداوند، این بشر نیست، این نیست جز فرشته‌ای بزرگوار.»

درس‌ها:

۱- مقابله به مثل (در زمینه توطئه)

گاهی باید پاسخ مکر را با مکر داد. (زنان با بازگ کردن راز همسر عزیز مصر، نقشه کشیدند و او با یک میهمانی، نقشه آنان را پاسخ داد.) «ارسلت الیهن»

۲- مجرم شناسی

مجرم، گاه برای تنزیه خود، برای دیگران نیز زمینه‌سازی جرم می‌کند تا آن را عادی جلوه دهد. «فلما سمعت بمکرهنّ ارسلت الیهن»

۳- انتقاد سازنده

زود انتقاد نکنید، شاید شما هم اگر به جای او بودید مثل او می‌شدید. «قطعن

ایدیهن» (انتقاد کنندگان وقتی یوسف علیه السلام را دیدند، همه مثل زن عزیز مصر گرفتار شدند.)

۴- توجه به آزمایش الهی

انسان تا وقتی در معرض امتحان قرار نگرفته ادعایی دارد؛ اما گاهی که مورد آزمایش قرار می‌گیرد، ناخودآگاه ماهیت خود را نشان می‌دهد.

«فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»

۵- تقوا و ایمان (وسیله نجات از گرفتاری‌ها)

جمال یوسف علیه السلام موجب گرفتاری او شد، ولی علم و تقوایش موجب نجات او گردید. (آری جمال معنوی مهم‌تر از جمال ظاهری است)

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاودَتْهُ عَن نَّفْسِهِ فَاَسْتَعْصَمَ وَلَئِن

لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامَرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ «۳۲»

«همسر عزیز مصر به زنانی که دست خود را بریده بودند، گفت: این همان کسی است که مرا درباره او ملامت می‌کردید. و البته من از او کام خواستم، ولی او پاک‌ی و ورزید. و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم انجام ندهد، حتماً زندانی خواهد شد و از خوارشدگان خواهد بود.»

درس‌ها:

۱- توجه به عکس‌العمل شرایط اجتماعی و روانی

شرایط اجتماعی و روانی، در نوع عکس‌العمل افراد تأثیر دارد. همسر عزیز آنگاه که از افشای کار زشت خود می‌ترسد، درها را می‌بندد، «غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ». اما هنگامی که زنان مصر را همراه و همدستان خود می‌بیند، علناً می‌گوید: «أنا راودته» من او را فرا خواندم. در جامعه نیز وقتی حساسیت به زشتی گناه از بین برود، گناه آسان می‌شود. شاید برای جلوگیری از همین امر است که در دعای کمیل می‌خوانیم: «اللَّهُم اغفر لي الذنوب التي تهتك العِصْمَ» خداوند! گناهایی که پرده حیا را پاره می‌کند برایم بیامرز. زیرا گناه در ابتدا انجامش برای انسان سنگین است، اما همین که پرده حیا برافتاد آسان می‌شود.

۲- پرهیز از ملامت افراد (به ویژه در ملاء عام)

دیگران را ملامت نکنیم که خود گرفتار می‌شویم. «فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ»

۳- تأثیر مثبت عفت و پاکدامنی

عفت و پاکی، ناپاکان را رسوا می‌کند. «و لقد راودته عن نفسه»

۴- همراهی قدرت با ایمان و تقوا

قدرت اگر با ایمان و تقوا همراه نباشد برای هوای نفس مورد استفاده قرار می‌گیرد. «ما أمره لیسجنن»

۵- پرهیز از سوءاستفاده از قدرت

سوء استفاده از قدرت، حربه‌ی طاغوتیان است. «لیسجنن»

۶- پرهیز از دروغ‌گویی

دروغگو رسوا می‌شود. کسی که دیروز گفت: یوسف قصد سوء داشته؛ «اراد باهلك سوء» امروز می‌گوید: «لقد راودته» من قصد کام گرفتن از او را داشتم.

۷- پرهیز از تجملات (و روحیه کاخ‌نشینی)

روحیه کاخ‌نشینی، غیرت را می‌میراند. (با آنکه عزیز مصر خیانت همسر خود را فهمید و از او خواست که توبه کند، ولی باز هم میان او و یوسف فاصله نیانداخت.)

هواپرستان و طاغوتیان، تقوا و کف نفس را وسیله‌ی خواری و ذلت می‌دانند. «من الصاغرين»

۸- پرهیز از هتک حرمت

تهدید به حبس و تحقیر، حربه و شیوه‌ی طاغوتیان است.

«لیسجنن... الصاغرين»

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ

أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنُّن مِّنَ الْجَاهِلِينَ «۳۳»

«(یوسف) گفت: پرودگارا! زندان برای من از آنچه مرا به سوی آن می‌خوانند محبوب‌تر است. و اگر حيله آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنها تمایل می‌کنم و از جاهلان می‌گردم.»

درس‌ها:

۱- جوانمردی

یوسف سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حسادت برادران شد و خصومت نکرد. بار دیگر هدفِ عشقِ زلیخا شد، ولی گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور و نجات کشور را داد.

۲- سعه صدر

شخصیت انسان به روح اوبستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است و اگر روح در فشار باشد، کاخ هم زندان می‌شود. «السجن احب»

۳- مقدم داشتن رضایت خدا بر رضایت مردم

رضایت خداوند بر رضایت مردم و جمع ترجیح دارد.

«ربّ السجن احبّ الیّ ما یدعوننی الیه»

۴- حفاظت و حراست محیط کار از گناه و خلاف

جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن افراد از گناه، کاری شایسته است. (یوسف خواهان جدا شدن بود، حتی اگر به قیمت زندان رفتن باشد)

۵- توجه به لطف خدا در مدیریت بحران

هیچ کس بدون لطف خداوند، محفوظ نمی‌ماند. «و الاّ تصرف عتّی...» در شرایط بحرانی تنها راه نجات، اتکا به خداوند است.

۶- عملگرایی

عمل نکردن به دانسته‌ها، انسان را در ردیف جاهلان قرار می‌دهد. «اکن من الجاهلین»

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «۳۴»

«پس پروردگارش (در خواست) او را اجابت کرد و حيله زنان را از او برگرداند، زیرا که او شنوای داناست.»

درس‌ها:

۱- سازنده بودن شدائد و سختی‌ها

گاهی شداید و سختی‌ها زمینه‌ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات است.

«ربّ السجن... فاستجاب»

۲- خودسازی و علم آموزی

کسانی که مورد مراجعه مردم هستند باید در آغاز خوب بشنوند، سپس با دانش خود به حلّ و فصل مشکل بپردازند؛ چنانکه خداوند نیز در مقام اجابت دعا چنین است. «فاستجاب... هو السميع العليم»

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ «۳۵»

«سپس بعد از آن همه نشانه‌ها و شواهدی که (برای پاکی یوسف) دیدند، اینگونه برایشان جلوه کرد که او را تا مدتی زندانی کنند.»

درس‌ها:

۱- توجه به آثار سوء کاخ‌نشینی و رفاه‌طلبی

کاخ‌نشینی معمولاً با بی‌پروایی و پررویی همراه است. «من بعد ما رأوا الايات ليسجنته» با این همه دلیل بر پاکی یوسف، باز هم او محکوم به زندان می‌شود. معمولاً در دربارها و کاخ‌های طاغوتیان، دادگاه و محاکمه غیابی و تشریفاتی است، تا بی‌گناهان محکوم شوند. «ليسجنته» (البته در مواردی این گونه نیست) در نظام‌های طاغوتی، معصوم‌تر مظلوم‌تر است. «ليسجنته»

۲- نفوذناپذیری

وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذی نفوذ تصمیم می‌گیرد، مدت زمان زندان نیز نامشخص است. «حتی حین»

۳- پاک‌بودن و پاک‌ماندن

پاک بودن و پاک ماندن زحمت دارد. «لیسجنّته»

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ
الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا
نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ «۳۶»

«و با یوسف، دو جوان دیگر وارد زندان شدند. یکی از آن دو (نزد یوسف آمد و) گفت: من در خواب خود را دیدم که (انگور را) برای شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من خود را در خواب دیدم که بر سرم نانی می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند، ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز! همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.»

درس‌ها:

۱- حفظ روحیه خدمتگزاری

در حدیث می‌خوانیم: دلیل آنکه زندانیان، یوسف را نیکوکار نامیدند، این بود که به افراد مریض در زندان رسیدگی و به نیازمندان کمک و برای سایرین، جا باز می‌کرد.

۲- جلب اعتماد مردم

اگر مردم به کسی اعتماد پیدا کنند، تمام رازهای خود را با او در میان می‌گذارند. «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

۳- توجه به نیکوکاری در جذب و تبلیغ

نیکوکاری یوسف عليه السلام قدم اول او در جذب و تبلیغ بود. (احسان و خدمت‌رسانی به زندانیان، سبب جذب قلوب و دریافت لقب محسن از زندانیان شد)

قَالَ لَأَيَّتِكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِنَّا نُبَأْتِكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا
مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَأَؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ
كَافِرُونَ «۳۷»

«(یوسف به آن دو نفر که خواب دیده بودند) گفت: من قبل از آنکه جیره غذایی شما برسد، تأویل خوابتان را خواهم گفت. این از اموری است که پرودگام به من آموخته است. همانا من آئین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به قیامت کفر می‌ورزند، رها کرده‌ام.»

درس‌ها:

۱- پاسخگویی

یوسف (ع) به پاسخگویی مقید بود که به او مراجعه می‌کردند.

۲- استفاده از فرصت‌ها

از فرصت‌ها، بهترین استفاده را بکنیم. «نُبَأْتِكُمَا بِتَأْوِيلِهِ... ائِي تَرَكْتُ مِلَّةَ»
(یوسف قبل از تعبیر خواب، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.)

۳- توسل به شیوه‌های تأثیرگذاری

گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران عرضه کند. «قال... نُبَأْتِكُمَا بِتَأْوِيلِهِ»

۴- محور بودن تولی و تبری

اساس ایمان، تبری و تولی است. در این آیه براءت از کفار، «ائِي تَرَكْتُ» و در آیه بعد پیروی از ولایت اولیای الهی مطرح است. «وَاتَّبَعْتُ»

۵- برخورد غیرمستقیم با خلافت‌کار

باید از انتساب مستقیم افراد به انحراف پرهیز کرد و با روش غیر مستقیم تبلیغ کرد. (یوسف فرمود: شما از کفر دست بکشید، بلکه فرمود: من راه کفر را رها کردم) «اِئْتِی تَرْکُ مِلَّةِ قَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ»

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِیْ اِبْرَاهِیْمَ وَ اِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا اَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَیْنَا وَ عَلَی النَّاسِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْكُرُوْنَ «۳۸»

«و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خداوند قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس‌گزاری نمی‌کنند.»

درس‌ها:

۱- توجه به اصالت خانوادگی

اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیت افراد مؤثر است، در پذیرش مردم نیز اثر دارد. لذا حضرت یوسف علیه السلام برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی هستند تکیه می‌کند، تا هم اصالت خانوادگی را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را. این همان روشی است که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در معرفی خود به کار می‌برد و می‌فرمود: من همان پیامبر امی هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل آمده است. حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام در کربلا و امام سجاد علیه السلام نیز در برابر مردم شام، خود را چنین معرفی کردند: «أنا ابن فاطمة الزهراء»

۲- توجه به اینکه همیشه اکثریت معیار صحت نیست

اکثریت، معیار شناخت صحیح نیست. «اکثر الناس لا یشکرون»

۳- معرفی راه‌های مثبت و منفی

در کنار راه‌های منفی، راه مثبت را نیز نشان دهیم.
«تَرَکْتُ مِلَّةً... وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةً...»

يَا صَاحِبِی السِّجْنِ ءَا رَبَّابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمْ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ «۳۹»

«ای دو یار زندانی من! آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟»

درس‌ها:

۱- الگو شدن

انسان‌ها سه دسته‌اند: **گروهی** قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خود شکلی ندارند و در هر ظرفی به شکل همان ظرف در می‌آیند. **گروهی** نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیرونی ایستادگی می‌کنند. اما **گروهی** امام و راهبرند که دیگران را به رنگ حق درمی‌آورند. یوسف علیه السلام نمونه‌ای از انسان‌های دسته سوم است که در زندان نیز از مشرک، موحد می‌سازد.

۲- استفاده از روش مقایسه و پرسش و پاسخ

در قرآن در آیات مختلف، از روش مقایسه و پرسش استفاده شده است که به نمونه‌هایی از آن درباره خداوند اشاره می‌کنیم:

۱- «قل هل من شركائكم من بيدا الخلق ثم يعيده»^{۶۳}

آیا از شرکایی که برای خدا گرفته‌اید کسی هست که بیافریند و سپس آنرا برگرداند؟

۲- «قل هل من شركائكم من يهدى الى الحق»^{۶۴}

آیا از شرکایی که برای خدا قرار داده‌اید کسی هست که به حق راهنمایی کند؟

۳- «قل اغير الله ابغى رباً و هو رب كل شىء»^{۶۵}

آیا غیر خدای یکتا پروردگاری بپذیرم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟

۴- «آلله خيرٌ اماً یشركون»^{۶۶} خداوند بهتر است یا آنچه شریک او می‌گردانید؟

۳- مردم‌داری

مردم را با محبت و عاطفه، صدا بزنییم. «یا صاحبی»

برای بیدار ساختن فطرت افراد از چاشنی محبت و احسان استفاده کنیم. «یا صاحبی...»

انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. «یا صاحبی السجن»

۴- استفاده از زمان و مکان

از مکان‌ها و زمان‌های حساس برای تبلیغ استفاده کنیم. «یا صاحبی السجن

ءارباب متفرقون...» (یوسف در زندان همین که می‌بیند به تعبیر خواب او نیاز

دارند، فرصت را غنیمت شمرده و تبلیغ می‌کند.)

۵- توجه به نقش وحدت

وحدت و یگانگی، زمینه‌ساز قدرت و غلبه است. «الواحد القهار»

بسیاری از قدرت‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات، سمینارها، قطعنامه‌ها، ملاقات‌ها و حمایت‌ها و محکومیت‌ها و عناوین و القاب دیگر، اسم‌های بی‌مسمی و بت‌های مدرن روزگار ما هستند که بشر به جای خدا، دنباله‌رو آنان شده است.

«ما تعبدون ... اسماء سمیتوها»

۲- توجه به اینکه همه جا سابقه حقایق ندارد

سابقه و قدمت دلیل حقایق نیست، گرچه شرک سابقه دارد ولی دلیل حقایق نیست و شما هیچ دلیلی ندارید.

«سمیتوها انتم و آبائکم ما انزل الله بها من سلطان»

۳- کرنش در مقابل فرمان خدا

در برابر هیچ فرمان غیر الهی، کرنش نکنیم. زیرا فرمان دادن تنها حق خداوند است. «ان الحكم الا لله»

۴- توجه به قوام قوانین الهی

هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است. «ذلك الدين القيم»

۵- توجه به اینکه همه جا اکثریت حق نیست

بیشتر مردم به استواری دین خدا جاهلند. «ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لا يعلمون» (یا جاهل بسیط که به جهل خود آگاه است یا جاهل مرکب که خیال

می‌کند می‌داند ولی در واقع نمی‌داند)

۶- اعتماد بر عقیده محکم و استوار

جز بر عقیده محکم و استوار نباید اعتماد کرد. زیرا اعتماد به مکتب بی دلیل، محکوم است. «ذلك الدين القيم»

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ

بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ أَلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ «۴۰»

«شما غیر خدا چیزی را عبادت نمی‌کنید مگر اسم‌هایی (بی‌مسمی) که شما

وپدرانان نامگذاری کرده‌اید (و) خداوند هیچ دلیلی (بر حقایق) آن نفرستاده

است. کسی جز خدا حق فرمانروایی ندارد، او دستور داده که جز او را نپرستید. این

دین پا بر جا و استوار است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.»

درس‌ها:

۱- عناوین توخالی ما را گول نزنند

يَا صَاحِبِي السِّجْنَ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ حَمْرًا وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ
فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ» «۴۱»

«ای دوستان زندانیم، اما یکی از شما (آزاد می‌شود) و به ارباب خود شراب می‌نوشاند و دیگری به دار آویخته می‌شود و (آنقدر بالای دار می‌ماند که) پرندگان (با نوک خود) از سر او می‌خورند. امری که درباره آن از من نظر خواستید، حتمی و قطعی است.»

درس‌ها:

۱- ادب در صدا زدن

کرامت افراد را رعایت کنیم و آنان را با ادب صدا بزینیم هر چند در خط فکری ما نباشند. «یا صاحبی» یعنی ای دوستان و همراهان زندانی من!

۲- خبرهای خوش را اول بگوییم

خبر خوش را، اول بگویید. «احدکما فیسقی... الاخر فیصلب»

۳- رعایت نوبت

در پاسخ‌گویی به مراجعان، باید نوبت مراعات شود. «اما احدکما...» (تعبیر اول برای کسی است که زودتر خوابش را برای یوسف گفته است).

وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» «۴۲»

«و (یوسف) به آن زندانی که می‌دانست آزاد می‌شود گفت: مرا نزد ارباب خود بپاد آور. (ولی) شیطان یادآوری به اربابش را از یاد او برد، در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان ماند.»

درس‌ها:

۱- توجه به اینکه هر تقاضایی رشوه نیست

هر تقاضایی رشوه نیست. «اذکرني عند ربك» یوسف برای تعبیر خواب، مزد و رشوه‌ای درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلومیتم را به شاه برسان.

۲- رسیدگی به شکایت مردم

برای اثبات بی‌گناهی و پاکی، از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولین بهره ببریم. «اذکرني عند ربك»

۳- توجه به آثار سوء کاخ‌نشینی

کاخ‌نشینی و رفاه، زمینه‌ساز فراموش کردن درد و رنج گرفتاران و بیچارگان است. «ناج... فانساه الشيطان ذکر ربه» معمولاً افراد پس از نجات از سختی‌ها و رسیدن به آسایش، پست، مقام و رفاه، دوستان قدیمی و بسیاری از چیزها را به فراموشی می‌سپارند.

وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعَ
سُنْبُلَاتٍ حُمْرٍ وَ أُخْرَى يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ
لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ» «۴۳»

«و (روزی) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده‌ی دیگر را (در خواب) دیدم، ای بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب می‌کنید درباره‌ی خوابم به من نظر دهید.»

درس‌ها:

۱- آسیب شناسی قدرت و مقام

رؤسا و قدرتمندان با اندک خاطره‌ی ناگواری، احساس خطر می‌کنند که مبدا قدرت از آنها گرفته شود. «قال الملك ائی آری... أفتونی فی رؤیای»

۲- مشورت با افراد خیره

حاکمان نیاز به مشورت افراد خیره در امور مختلف دارند. «یا ایها الملأ افتونی»

قَالُوا أَضْعَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ «۴۴»

«(اطرافیان پادشاه) گفتند: خواب‌هایی پریشان است و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم.»

درس‌ها:

۱- جهل خود را توجیه نکنیم

ندانستن و جهل خود را توجیه نکنیم. (اشراف چون تعبیر صحیح خواب را نمی‌دانستند به جای آنکه بگویند نمی‌دانیم، گفتند: خواب شاه پریشان است.) «قالوا اضغاث احلام»

۲- کار را به خیره سپردن

کار را باید به کاردان سپرد. (کارشناس تعبیر می‌کند، ولی غیر کارشناس می‌گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.) «ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین»

وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَ اذْكَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ اَنَا اُنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَاَرْسِلُونِ «۴۵»

«و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته بود، پس از مدتی (یوسف را) به خاطر آورد، و (به عزیز مصر) گفت: مرا (به سراغ یوسف) بفرستید تا (از تعبیر خواب) شما را با خبر کنم.»

درس‌ها:

۱- گذشته نگری

رسیدن به مقام و موقعیت، معمولاً انسان‌ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی می‌کند. «واذکر بعد امة»

۲- ایجاد انگیزه در حاشیه نشینان

بعضی از کارشناسان در انزوا به سر می‌برند از آنان غافل نشویم. «فارسلون»

۳- توجه به نقش آگاهی در مدیریت صحیح

آگاهان را به جامعه معرفی کنیم، تا مردم از آنان بهره‌مند شوند. «فارسلون»

۴- احترام به بزرگتر و استاد

باید به سراغ استاد برویم، نه آنکه استاد را احضار کنیم. «فارسلون»

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ

وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَعْلَمُونَ «۴۶»

«(فرستاده شاه، وارد زندان شد و گفت:) ای یوسف! ای مرد راستگوی! درباره‌ی (این خواب که) هفت گاو فربه هفت گاو لاغر را می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز و (هفت خوشه‌ی) خشکیده دیگر، به ما نظر بده تا به سوی مردم برگردم، شاید آنان (از اسرار خواب) آگاه شوند.»

درس‌ها:

۱- صداقت

«صدیق» به کسی گفته می‌شود که گفتار، رفتار و اعتقادش، همدیگر را تصدیق کنند. دوست یوسف چون رفتار و کلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوی دیگر، تعبیرهای خواب خودش و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صدیق صدا زد. خداوند یوسف را صدیق شمرده، «یوسف ایها الصدیق» و هرگونه

مکنت به او داد؛ «و كذلك مکنا لیوسف» و ادريس را صدیق خوانده، «اِنَّه کان صدیقاً»^{۶۷} و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. «رفعناه مکاناً علیاً»^{۶۸}

۲- تحقیق و پرسش از افراد خوش سابقه

سوالات و مشکلات خود را از افراد خوش سابقه، صدیق، راستگو و راست کردار بپرسیم. «ایها الصدیق افتنا...»

۳- توجه به نظرات دانشمندان و نخبگان

حکومت‌ها نیازمند نظرات دانشمندان و نخبگانند. «افتنا»

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابَّاً فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلاً مِّمَّا تَأْكُلُونَ «۴۷»

«(یوسف در جواب) گفت: هفت سال پی‌درپی کشت کنید و آنچه را درو کردید، جز اندکی را که می‌خورید، در خوشه‌اش کنار بگذارید.»

درس‌ها:

۱- کتمان نکردن دانش و تجربه

یوسف علیه السلام بدون گلاویه و شکوه از رفیق که چرا او را فراموش کرده و بدون آنکه قید و شرطی برای تعبیر خواب پادشاه تعیین کند، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمان دانش به ویژه در هنگام نیاز جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان‌های پاک و نیکوکار است.

۲- عرضه طرح و برنامه سازنده

۳- اظهار توانمندی‌ها

یوسف به جای تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با برنامه‌ای روشن بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه‌ریزی و مدیریت نیز دارد. طرح و برنامه‌های سازنده خود را بدون منت و چشم‌داشت عرضه کنیم. «قال تزرعون...»

۴- مدیریت صحیح بحران‌ها

مدیریت بحران و اداره جامعه در شرایط حاد و دشوار از وظایف اصلی حکومت است. «قال تزرعون...»

حکومت‌ها باید قحطی و خشکسالی را پیش‌بینی کنند و در ایام فراخی با تدبیر از فشار مشکلات بکاهند. «تزرعون...»

کنترل حکومت بر روند تولید و توزیع، در شرایط بحرانی امری ضروری است. «تزرعون... فذروه...»

می‌توان با برنامه‌ریزی، خود را برای مقابله با حوادث طبیعی همچون قحطی، زلزله و سیل آماده کرد. «فذروه فی سنبله»

۵- توجه به عنصر زمان

زمان، عنصر بسیار مهمی در برنامه‌ریزی و مدیریت است. «سبع سنین»

۶- تلاش برای رفاه مردم

مردان خدا، باید برای رفاه مردم فکر کنند و طرح دراز مدّت و کوتاه مدّت داشته باشند. «قال تزرعون سبع سنین»

۷- لزوم طرح و برنامه کاربردی و بلندمدت

فقط تشریح وضعیّت کافی نیست، باید طرح و برنامه داد.

«تزرعون سبع سنین داباً...»

طرح‌ها باید قابلیت عملی داشته باشند. «فذروه فی سنبله» (بهترین شیوه عملی در آن زمان بدون سیلو و تکنولوژی، واگذارند گندم در خوشه بود.)

برنامه‌ریزی بلند مدّت برای مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه، لازمه مدیریت کشور است. «تزرعون... فذروه... الاً قلیلاً»

۸- برنامه ریزی تولیدی

در مواقعی که بحرانی در پیش است باید بر ظرفیّت تولید و کار افزود. «تزرعون...»

برنامه‌ریزی در تولید، «تزرعون سبع سنين» و صرفه‌جویی و ذخیره‌سازی، «فذرّوه... الا قليلاً» یک ضرورت است. (در حالی که جوامع بدون توجه به این مراحل فقط مصرف می‌کنند.)

برنامه‌ریزی و آینده‌نگری، منافاتی با توکل و تسلیم در برابر امر خدا ندارد. «فذرّوه فی سنبله» (با تدبیر، به استقبال تقدیر برویم.)

۹- عبرت گرفتن از ناکامی‌ها

هر تلخی‌ای بد نیست. همین قحطی مقدّمه‌ی حاکمیت یوسف شد و همچنین مقدّمه صرفه‌جویی و کار بیشتر در میان مردم گشت. «تزرعون، فذرّوه، الا قليلاً»

۱۰- کوشش و تلاش برای فردای بهتر

به هنگام مناسب بودن شرایط حداکثر بهره‌برداری را باید نمود. «تزرعون...» امروز باید برای فردای بهتر کوشش کرد. «تزرعون... ثمّ یأتی من بعد ذلك»

۱۱- مشکلات شخصی مانع انجام وظیفه نشود

برای نجات جامعه بایستی از مشکلات شخصی چشم پوشید. (یوسف از زندانی بودن خود که مسئله‌ی شخصی است، سخنی نگفت، بلکه به فکر حلّ مشکل مردم بود) «قال تزرعون...»

۱۲- صرفه‌جویی و پرهیز از اسراف

صرفه‌جویی امروز، خودکفایی فردا و اسراف امروز، نیازمند شدن فردا را بدنبال دارد. «قلیلاً ممّا تأکلون»

ثُمَّ يَأْتِي مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَا كُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا

تُحْصِنُونَ «۴۸»

«سپس بعد از آن، هفت سال سخت می‌آید که مردم آنچه را برایشان از پیش ذخیره کرده‌اید خواهند خورد جز اندکی که (برای بذر) حفظ می‌کنید.»

ثُمَّ يَأْتِي مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ «۴۹»

«سپس بعد از آن، سالی فرا می‌رسد که به مردم در آن سال باران می‌رسد (و مشکل قحطی تمام می‌شود) و در آن سال مردم (به خاطر وسعت و فراوانی، از میوه‌ها و دانه‌های روغنی) عصاره می‌گیرند.»

درس‌ها:

۱- جلب اعتماد مردم. «أنا لنراک من المحسنين»

۲- صداقت. «یوسف ایّها الصديق»

۳- علم و دانایی. «علّمني ربّي»

علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت‌ها و امنیت و رفاه جامعه است. (طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی، از دانش وهوش او حکایت دارد.)

۴- پیش‌بینی صحیح. «فذرّوه فی سنبله»

۵- جلب اطاعت مردم. زیرا مردم طرح یوسف را اجرا کردند.

۶- آگاهی دادن به مردم

مردم را نسبت به شدايد و سختی‌های آینده آگاه کنیم تا آمادگی مقابله با آن را داشته باشند. «ثمّ یأتی من بعد ذلك سبع شداد»

۷- آینده‌نگری

پس انداز و برنامه‌ریزی برای ایام سختی و ناتوانی ارزشمند است.

«سبع شداد یا کلن ما قدّمتم»

۸- برنامه‌ریزی برای بحران‌ها

آینده‌نگری و برنامه‌ریزی می‌تواند ملّتی را از طوفان‌های سخت حوادث عبور دهد. «یا کلن ما قدّمتم»

۹- ذخیره مواد غذایی

در مصرف، مقداری را برای بذر و سرمایه ذخیره کنید.

«مَّا تَحْنُونَ» یعنی در حصن و حرز ذخیره کردن).

پیش‌بینی وضع هوا و بارندگی امری مفید در برنامه‌ریزی کشاورزی است.

«يَأْتِي... عام فيه يغاث»

۱۰- حفظ سرمایه‌های اصلی

در شرایط سخت باید پایه‌ها و سرمایه‌های اصلی را حفظ کرد. «مَّا تَحْنُونَ»

روش‌های نگاهداری و تبدیل مواد غذایی را بیاموزیم تا از بین نروند.

«مَّا تَحْنُونَ»

۱۱- امید دادن به مردم

مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی‌ها را تحمل کنند. «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ

بعد ذلك عام فيه يغاث»

۱۲- فراگیر کردن خدمات

برای دفع مشکل مردم اقدام کنیم، هر چند مردم منطقه و کشور ما نباشند. (طرح یوسف برای وطن خودش نبود)

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ فَسئَلُهُ مَا
بِالِ النَّسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس چون فرستاده‌ی شاه نزد وی آمد (یوسف) گفت: نزد آقای خود برگرد و از او بپرس که ماجرای آن زنانی که دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پرودگار من، به حيله آنان آگاه است.»

درس‌ها:

۱- کمک به آزادی زندانیان بی‌گناه

مغزهایی که کشور بدانها احتیاج دارد و زندانی هستند، اگر مرتکب جنایتی نشده‌اند، باید با کمک دولت آزاد شوند. «قال الملك ائتونی به»

۲- احترام رهبران و حاکمان

احترام رهبران و حاکمان را هر چند کافر باشند نزد زیردستانشان باید نگاهداشت. «ارجع الی ربک»

۳- استفاده از مغزهای متفکر

برای استفاده از مغزهای متفکر (بویژه در شرایط بحرانی) درنگ جایز نیست.

«قال الملك ائتونی به»

حاکمان، نیازمند انسان‌های اندیشمند، با تدبیر و بزرگ هستند.

«قال الملك ائتونی به»

۴- پاک کردن ذهن مردم

یوسف، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیت پذیرفت. «مابال النسوة»

۵- دفاع از آبرو و حیثیت

دفاع از آبرو و حیثیت، واجب است. «ما بال النسوة»

گاهی دادخواهی از حاکمان غیر الهی جایز است. «فسئله ما بال النسوة...»

۶- کتمان همیشه حق نیست

در موارد حساس (مانند موقعیت یوسف عليه السلام در برابر پادشاه) نیاستی به جهت حفظ آبروی برخی، حقایق را پنهان کرد. «ما بال النسوة...»

۷- یاد کردن مسائل اخلاقی در لفافه

گناهان و مسائل اخلاقی را در لفافه و پوشش بگوییم. «ان ربی بکیدهن علیم»

۸- صبر

رسول اکرم صلى الله عليه وسلم فرمود: از صبر یوسف در شگفتی که وقتی عزیز مصر نیاز به تعبیر خواب پیدا کرد نگفت تا از زندان آزاد نشوم نمی‌گوییم، اما زمانی که خواستند او را آزاد کنند، بیرون نیامد تا رفع تهمت شود.

۹- ثابت کردن لیاقت و شخصیت

یوسف با تعبیر خواب پادشاه و ارائه برنامه‌ای سنجیده، آن هم بدون توقع و قید و شرط، ثابت کرد که او یک مجرم و زندانی عادی نیست، بلکه انسانی فوق‌العاده و دانا است.

قَالَ مَا حَطْبُكُمْ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْأَنْ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ «٥١»

«(پادشاه به زنان) گفت: وقتی از یوسف کام می‌خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزه است خدا، ما هیچ بدی از او نمی‌دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد، من (بودم که) از او کام خواستم و بی‌شک او از راستگویان است.»

درس‌ها:

۱- توجه به گشایش در سایه تقوا

در این ماجرا یکی از سنت‌های الهی محقق شده است، که به خاطر تقوای الهی، گشایش ایجاد می‌شود. «و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^{۶۹} هرکس از خدا پروا کند، برای او راه خروج و گشایش قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.

۲- مجال دادن به متهم در دفاع از خود

افراد متهم را دعوت کنیم تا از خود دفاع کنند. «ما خطبكن» حتی زلیخا نیز حضور داشت. «قالت امرأة العزيز»

۳- اقدام بدون واسطه در بررسی پرونده

گاهی که گره کور می‌شود، شخص اول کشور باید خود پرونده را بررسی و دادگاه تشکیل دهد. «قال ما خطبكن»

۴- عجله نکردن

روشن شدن برخی پرونده‌ها و حقایق نیاز به زمان دارد. «الآن حصص الحق»

۵- توجه به بیداری وجدان‌ها

وجدان‌ها، روزی بیدار شده و اعتراف می‌کنند. «أنا راودته» چنانکه فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف وادار می‌کند. (همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی یوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد.)

۶- مخفی‌کاری نکنیم (حقایق روشن می‌شود)

عزیز مصر خواست مرآوده‌ی زلیخا با یوسف علیه السلام مخفی بماند، ولی خداوند آن را بر همه‌ی عالمیان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف اثبات گردد. «قالت... أنا راودته»

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ «٥٢»

«(یوسف گفت:) این (اعاده حیثیت) برای آن بود که (عزیز) بداند من در نهمان به او خیانت نکرده‌ام و قطعاً خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند.»

درس‌ها:

۱- پرهیز از انتقام جویی

شخص کریم درصدد انتقام نیست، بلکه به دنبال اعاده‌ی حیثیت و کشف حقیقت است. «ذلك ليعلم»

۲- توجه به نقشه‌های خائنان و عاقبت خیانت

خائن برای کار خویش با توجیه خلافتش، نقشه می‌کشد. «کید الخائنين» خائن، به نتیجه نمی‌رسد و خوش عاقبت نیست. آری! اگر پاک باشیم؛ «لم اخنه بالغيب» خداوند اجازه نمی‌دهد، ناپاکان آبروی ما را برباد دهند.

«ان الله لا يهدي كيد الخائنين»

از سنن الهی، عدم موفقیت خائنان و شکست و رسوایی آنان است.

«ان الله لا يهدي كيد الخائنين»

۳- رفع سوء ظن‌ها

سوء ظن‌ها را از اذهان برطرف کنیم. «ذلك ليعلم...»

وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٣﴾

«و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می‌کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده‌ی مهربان است.»

درس‌ها:

۱- غلبه بر هوای نفس

در قرآن برای نفس، حالاتی بیان شده است از جمله:

(الف) نفس اماره که انسان را به سوی زشتی‌ها سوق می‌دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می‌کند.

(ب) نفس لوآمه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش می‌کند و اقدام به توبه و عذرخواهی می‌کند. (در سوره قیامت آمده است)

(ج) نفس مطمئنّه، حالتی است که تنها انبیا و اولیا و تربیت شدگان واقعی آنان دارند و در هر وسوسه و حادثه‌ای، پیروزمندانه بیرون می‌آیند و دلبسته‌ی خدایند. (در سوره فجر آمده است)

در روایات متعدّد، خطرات نفس مطرح شده و راضی بودن از نفس را نشانه‌ی فساد عقل و بزرگ‌ترین دام شیطان دانسته‌اند.

امام سجاد علیه السلام در مناجات‌الشاکیین، برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجه به آن مفید است.

خطر هوای نفس جدی است، آنرا ساده ننگریم. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» در آیه،

چهار نوع تأکید بکار رفته است. (ان، لام تأکید، صیغه‌ی مبالغه و جمله‌ی اسمیه)

هم از پاکی و عفت خود در برابر تهمت‌ها باید دفاع کرد، «إِنِّي لَمْ أَخْنَه بِالْغَيْبِ»

و هم به شرور نفس اعتراف نمود و به خدا پناه برد. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»

نفس، خواهش خود را تکرار می‌کند تا انسان را گرفتار کند. «لَأَمَّارَةٌ»

۲- رحمت و بخشش داشتن

مرئی باید رحمت و بخشش داشته باشد. «أَنْ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»

۳- توجه به امتحان و آزمایش الهی

یوسف علیه السلام خیانت نکردن و سربلندی خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداوند می‌داند و به عنوان یک انسان که دارای طبیعت انسانی است، خود را تبرئه نمی‌کند.

۴- پرهیز از خودستایی

هرگز خود را به پاکی مستائیم و تبرئه نکنیم. «مَا أُبْرِئُ نَفْسِي»

شرط کمال آن است که حتی اگر همه مردم او را کامل بدانند، او خود را کامل نداند. در ماجرای حضرت یوسف علیه السلام؛ برادران، همسر عزیز مصر، شاهد، پادشاه و زندانیان همه گواهی به کمال او می‌دهند، ولی خودش می‌گوید: «مَا أُبْرِئُ نَفْسِي»

۵- مایوس نشدن از رحمت خدا

علی‌رغم تمام خطرات، از رحمت او مایوس نشویم. «أَنْ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصَ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا

مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿٥٤﴾

«و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید تا وی را (مشاور) مخصوص خود قرار دهم. پس چون با او گفتگو نمود، به او گفت: همانا تو امروز نزد ما دارای منزلتی بزرگ و فردی امین هستی.»

درس‌ها:

۱- صداقت و امانت دو شرط اساسی

پادشاه وقتی پی به صداقت و امانت یوسف می‌برد و در او خیانتی نمی‌یابد، او را برای خود برمی‌گزیند. اگر خداوند از بنده خیانت نبیند چه خواهد کرد؟! حتماً او را برای خود بر خواهد گزید که قرآن درباره پیامبران چنین تعبیری دارد: «و انا اخترتك فاستمع لما يوحى»^{۷۰} «و اصطنعتك لنفسى»^{۷۱}

انسان صادق و امین حتی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. (لدینا» شامل همه‌ی کارگزاران می‌شود) «اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ امِينٌ»

۲- مدیریت بر قلب‌ها

پادشاه با کلمه «لدینا» اعلام کرد که یوسف در حکومت ما جایگاه دارد نه تنها در دل من، پس همه مسئولین باید از او اطاعت کنند.

۳- اختیار بیش‌تر دادن به افراد مطمئن و امین

قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد و اگر مکین باشد اما امین نباشد، حیف و میل بیت‌المال می‌کند.

به کسی که اطمینان و ایمان پیدا کردید، قدرت بدهید. «لدینا مکین امین»

۴- مصاحبه حضوری در گزینش

در گزینش‌ها، مصاحبه حضوری نیز مفید است. «فلما کلمه»

۵- تفویض اختیار به افراد مجرب و شایسته

پست‌های بزرگ و کلیدی را به افراد شایسته و امتحان داده واگذار کنیم.

«فلما کلمه قال اِنَّكَ الْيَوْمَ...»

وقتی به امانت و توان و صداقت کسی اطمینان پیدا کردیم، در واگذاری مسئولیت به او درنگ نکنیم.

«اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ امِينٌ» (عزیز مصر، با قاطعیت حکم صادر کرد).

۶- داشتن مشاور باتدبیر، برنامه‌ریز و امانت‌دار

مشاور خاصّ مسئولین کشوری، باید اهل تقوی، تدبیر، قدرت برنامه‌ریزی و امانت باشد. «استخلصه لنفسی... مکین امین» (یوسف جامع همه اینها بود).

۷- تدبیر و کاردانی، محبوبیت و مقبولیت از شرایط گزینش مدیران و سرپرستان است

برای تصدی اعطای پست‌های مهم و کلیدی علاوه بر تدبیر و کاردانی، محبوبیت و مقبولیت نیز بسیار مهم است. (یوسف در اثر عفت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیت خاصی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او برای خودم باشد) «استخلصه لنفسی»

۸- توجه به اراده خداوند

خداوند اگر بخواهد، اسیر دیروز را امیر امروز قرار می‌دهد.

«قال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی»

۹- تشکر از خادمین

در برابر خدمات افراد باید عکس العمل نشان داد و از آنان تقدیر کرد. «ائتونی به استخلصه لنفسی» (پادشاه در برابر تعبیر خواب یوسف، دستور داد او را آزاد کنند و از او تجلیل کرده و مقام و منصبی به او داد).

۱۰- گزینش بدون واسطه

برای اعطای مسئولیت‌های بسیار مهم، گاه لازم است شخص اول مملکت، خود مصاحبه حضوری کند. «فلما کلمه»

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ «۵۵»

«(یوسف) گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین (مصر) بگمار، زیرا که من نگهبانی دانا هستم.»

درس‌ها:

۱- اگر خود را برای قبول مسئولیت لایق می‌دانیم، مطرح کنیم.

سؤال: چرا حضرت یوسف علیه السلام پیشنهاد اعطای مسئولیت برای خود را مطرح کرد؟ یا به تعبیر دیگر؛ چرا یوسف طلب ریاست کرد؟

پاسخ: او از خواب پادشاه، احساس خطر و ضرر برای مردم کرد و خود را برای جلوگیری از پیش‌آمدهای ناگوار اقتصادی لایق می‌دانست، پس برای جلوگیری از ضرر، آمادگی خود را برای قبول چنین مسئولیتی اعلام کرد.

سؤال: چرا یوسف علیه السلام از خود تعریف و تمجید کرد، مگر نه این است که قرآن می‌فرماید: «فلا تزکوا انفسکم»^{۷۲} خود را نستایید؟

پاسخ: ستایش یوسف، ذکر قابلیت‌ها و توانایی‌های خود، برای انجام مسئولیت بود، که می‌توانست جلو آثار سوء قحطی و خشکسالی را بگیرد، نه به خاطر تفاخر و سوء استفاده.

به هنگام ضرورت، بیان لیاقت و شایستگی خود، منافاتی با توکل و زهد و اخلاص ندارد. «اِنَّ حَفِیْظَ عَلِیْمٍ»

۲- قبول مسئولیت برای دفاع از حق مظلوم

سؤال: چرا یوسف علیه السلام با حکومت کافر همکاری کرد؟ مگر قرآن از آن نهی نکرده است. «و لا ترکوا الی الذین ظلموا...»^{۷۳}

پاسخ: حضرت یوسف علیه السلام، برای حمایت از ظالم این مسئولیت را نپذیرفت، بلکه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالی، به این کار اقدام نمود. یوسف هرگز حتی یک کلمه تملق هم نگفت. رجال سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و فرار می‌کنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از اینکه اگر نمی‌توان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری کرد و بخشی از امور را به دست گرفت و فعالیت نمود.^{۷۴}

در تفسیرنمونه آمده است: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع یک اصل است. شرکت در نظام حکومتی شرک، جائز نیست ولی نجات یک ملت از قحطی مهم‌تر است. به همین دلیل، یوسف علیه السلام مسئولیت سیاسی نپذیرفت، تا مبدا کمک به ظالم شود، مسئولیت نظامی نپذیرفت، تا مبدا خون به ناحق ریخته شود. فقط مسئولیت اقتصادی آن هم برای نجات مردم را برعهده گرفت.^{۷۵} و امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که ضرورت ایجاب کرد که یوسف سرپرستی خزائن مصر را بپذیرد، خود پیشنهاد داد.^{۷۶}

علی بن یقطین نیز به سفارش امام کاظم علیه السلام در دستگاه خلافت بنی‌عباس وزیر بود. وجود اینگونه مردان خدا می‌تواند پناهگاه مظلومان باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «کفارة عمل السلطان، قضاء حوائج الاخوان» کفاره‌ی کار حکومتی، بر آوردن نیازمندی برادران دینی است.^{۷۷}

از امام رضا علیه السلام پرسیدند: شما چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفته‌اید؟ در جواب فرمود: یوسف علیه السلام که پیامبر بود در دستگاه مشرک رفت، من که وصی پیامبرم، در دستگاه شخصی که اظهار مسلمانی می‌کند رفته‌ام بگذریم که پذیرفتن من اجباری است، در حالی که یوسف علیه السلام با اختیار و به خاطر اهمیت موضوع، آن مسئولیت را پذیرفت.^{۷۸} هنگامی که یوسف علیه السلام مقام و منزلت پیدا کرد، تقاضای دیدار والدین نکرد، بلکه تقاضای مسئولیت خزانه‌داری نمود، زیرا دیدار جنبه‌ی عاطفی داشت و نجات مردم از قحطی، رسالت اجتماعی او بود.

امام صادق علیه السلام خطاب به گروهی که اظهار زهد کرده و مردم را دعوت می‌کردند که همانند آنان زندگی را بر خود سخت بگیرند... فرمود: شما در باره‌ی یوسف پیامبر، چگونه فکر می‌کنید که به پادشاه مصر گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» و کار یوسف به آنجا رسید که همه‌ی کشور و اطراف آن تا یمن را در اختیار گرفت، در عین حال نیافتیم کسی را که این کار را بر او عیب گرفته باشد.^{۷۹}

در روایتی از امام رضا^{علیه السلام} آمده است: یوسف^{علیه السلام} در هفت سال اول، گندمها را جمع‌آوری و ذخیره می‌کرد و در هفت سال دوم که قحطی شروع شد، آنها را به تدریج و با دقت در اختیار مردم، برای مصارف روزمره زندگی‌شان قرار می‌داد و با دقت و امانتداری، کشور مصر را از بدبختی نجات داد.

یوسف^{علیه السلام} در هفت سال دوره‌ی قحطی، هرگز با شکم سیر زندگی نکرد، تا مبادا گرسنگان را فراموش کند.^{۸۰}

۳- ترجیح دادن رسالت اجتماعی بر توقعات شخصی

۴- تدبیر دقیق برای بحران‌ها

در تفسیر مجمع‌البیان والمیزان از نوع عملکرد یوسف^{علیه السلام} اینگونه یاد می‌شود: وقتی قحط سالی شروع شد؛ حضرت یوسف^{علیه السلام} در سال اول، گندم را با طلا و نقره، در سال دوم، گندم را در مقابل جواهر و زیورآلات، در سال سوم، گندم را با چهارپایان، در سال چهارم، گندم را در مقابل برده‌ها، در سال پنجم، گندم را با خانه‌ها، در سال ششم، گندم را با مزارع و در سال هفتم، گندم را با برده گرفتن خود مردم معامله نمود. وقتی سال هفتم به پایان رسید، به پادشاه مصر گفت:

همه‌ی مردم و سرمایه‌هایشان در اختیار من است، ولی خدا را شاهد می‌گیرم و تو نیز گواه باش، که همه‌ی مردم را آزاد و همه‌ی اموال آنان را برمی‌گردانم و کاخ و تخت و خاتم (مهر وانگشتر) ترا نیز پس می‌دهم. حکومت برای من وسیله‌ی نجات مردم بود، نه چیز دیگر، تو با آنان به عدالت رفتار کن.

پادشاه با شنیدن این سخنان، چنان خود را در برابر عظمت معنوی یوسف کوچک و حقیر یافت که یکباره زبان به ذکر گشود و گفت: «أشهد أن لا اله الا الله و أنك رسوله»

من هم ایمان آوردم، ولی تو باید حاکم باشی. «أنتك اليوم لدينا مكين أمين»

۵- شایسته سالاری

ابتدا احراز شایستگی، سپس درخواست مسئولیت.

«استخلصه لنفسی... اجعلنی علی خزائن...»

۶- اعتماد به نفس

وقتی در کاری مهارت داریم، اعتماد به نفس داشته باشیم و خود را عرضه کنیم. «اجعلنی علی خزائن الارض»

۷- در گزینش تابعیت منطقه شرط نیست

تابعیت منطقه‌ای، اصل نیست. یوسف مصری نبود، ولی در حکومت مصر وارد شده و مسئولیت گرفت. (ملی‌گرایی ممنوع است.) «اجعلنی علی خزائن الارض»

۸- تواضع

۹- پرهیز از اعمال علائق و سلیقه‌های شخصی

در هر موقعیتی که فرد قرار دارد باید به نظرات افراد پایین‌تر و مشاوران امین توجه داشته باشد. (پادشاه مصر به پیشنهاد یوسف که گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض»، توجه کرد و آن را پذیرفت.)

۱۰- توجه به معیارهای قرآنی در گزینش مثل؛

ایمان، سابقه، هجرت، توان جسمی، اصالت خانوادگی

در انتخاب و گزینش افراد، به معیارهای قرآنی توجه کنیم. علاوه بر «حفیظ و علیم» بودن، معیارهای دیگری در قرآن ذکر شده است، از آن جمله:

(الف) ایمان. «افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا یستون»^{۸۱}

(ب) سابقه. «والسابقون السابقون . اولئك المقربون»^{۸۲}

(ج) هجرت. «والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولا یتهم من شیء»^{۸۳}

(د) توان جسمی و علمی. «و زاده بسطة فی العلم و الجسم»^{۸۴}

(ه) اصالت خانوادگی. «ماکان ابوک امرء سوء»^{۸۵}

(و) جهاد و مبارزه. «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً»^{۸۶}

۱۱- در گزینش قدرت و امانت، پاسداری و تخصص از اصول شایستگی است.

از مجموعه دو وصفی که پادشاه از یوسف علیه السلام بیان کرد: «مکین ، امین» و دو صفتی که یوسف برای خود بیان نمود؛ «حفیظ ، علیم» اوصاف کارگزاران شایسته بدست می‌آید. «مکین امین» یعنی قدرت و امانت، «حفیظ علیم» یعنی پاسداری و تخصص.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ شَاءَ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

«و ما اینگونه به یوسف در آن سرزمین، مکنت و قدرت دادیم که در آن هر جا که خواهد قرار گیرد (و تصرف کند)، ما رحمت خود را بر هر کس که خواهیم می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گردانیم.»

وَلَا جُرْ الْأَخْرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

«و قطعاً برای کسانی که ایمان آورده و همواره تقوی پیشه کرده‌اند، پاداش آخرت بهتر است.»

درس‌ها:

۱- توجه به پاداش اخروی لذت‌بخش است

امکانات مادی و حکومت ظاهری برای مردان خدا لذت‌آور نیست، آنچه برای آنان مطلوب و دوست داشتنی است آخرت است. «و لأجر الآخرة خیر»

۲- توجه به اینکه قدرت از آن خداوند است

در سراسر این سوره، اراده خداوند را می‌توان با اراده و خواست مردم مقایسه کرد؛ برادران یوسف اراده کردند با انداختن او در چاه و برده ساختن یوسف، او را خوار سازند، اما عزیز مصر درباره او گفت: «اکرمی مثواه» او را گرمی بدارید.

همسر عزیز قصد نمود دامن او را آلوده سازد، اما خداوند او را پاک نگهداشت. بعضی خواستند با زندانی ساختن یوسف مقاومت او را در هم شکنند و تحقیرش کنند؛ «لیسجنن و لیکونا من الصّٰغرین» اما در مقابل خداوند اراده کرد او را عزیز بدارد و حکومت مصر را به او بخشد؛ «مکنا لیوسف...»

گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «آك الیوم لدینا مکین» ولی در واقع خداوند به یوسف مکنت داد. «مکنا»

قدرت اگر در دست اهلش باشد رحمت است و گرنه زیانبخش خواهد بود.
«نصیب برحمتنا»

۳- مقایسه پاداش‌های دنیوی و اخروی

پاداش‌های اخروی، بهتر از پاداش‌های دنیوی است، زیرا پاداش‌های اخروی:
الف: محدودیت ندارند. «لهم ما یشاؤون»^{۸۷}

ب: از بین رفتنی نیستند. «خالدین فیها»^{۸۸}

ج: در یک مکان محدود نیستند. «تتبعوا من الجنة حيث نشاء»^{۸۹}

د: به محاسبه ما در نمی‌آیند. «اجرهم بغير حساب»^{۹۰}

ه: عوارض و آفات و امراض ندارند. «لا یصدعون عنها»^{۹۱}

۴- تفویض اختیار و مقام به افراد پاکدامن، باتقوا، حر و آزاده

امام صادق علیه السلام فرمودند: یوسف انسان حرّ و آزاده‌ای بود که حسادت برادران، اسارت در چاه، شهوت زنان، زندان، تهمت، ریاست و قدرت در او اثر نگذاشت.

سنت خداوند، عزت بخشی به افراد پاکدامن و باتقوا است. «كذلك»

۵- توجه به اینکه قدرت و حکومت با تقوا و پاکدامنی منافات ندارد.

رسیدن به حکومت و قدرت در دنیا، منافاتی با نیکوکاری و ایمان و تقوا ندارد.
«مکنا لیوسف... اجر المحسنین»

پادشاهی و حکومت نیز در برابر اجر آخرت ناچیز است. «و لأجر الآخرة خير...»

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ «۵۸»

«سرزمین کنعان را قحطی فرا گرفت و (در پی مواد غذایی) برادران یوسف (به مصر) آمدند و بر او وارد شدند، آنگاه (یوسف) آنان را شناخت، ولی آنها او را نشناختند.»

درس‌ها:

۱- به هنگام ضرورت جیره‌بندی لازم است

در زمان قحطی، جیره‌بندی لازم است و هرکس باید برای گرفتن سهمیه، خود مراجعه کند تا دیگران به نام او سوء استفاده نکنند. «اخوة» با اینکه می‌توانستند یک نفر را به نمایندگی بفرستند، همه برادران آمدند.

در زمان قحطی اگر منطقه‌های دیگر از ما کمک خواستند، کمک کنیم.

«و جاء اخوة يوسف»

۲- ملاقات مردم سهل و آسان باشد

ملاقات مردم حتی غیر مصریان با یوسف، امری سهل و آسان بود. «جاء اخوة... فدخلوا» (سران حکومت‌ها باید برنامه‌ای اتخاذ کنند که ملاقات مردم با آنان به آسانی صورت بگیرد).

۳- کمک گرفتن از دیگران در بحران‌ها

در وقت نیاز و تنگدستی ساکن و راکد نباشیم و حتی از دیگر کشورها کمک بگیریم. «و جاء اخوة يوسف»

وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالِ اتُّنُونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي
أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ «۵۹»

«و چون یوسف بارهای (غذایی) آنان را آماده ساخت، گفت: برادر پدری خود را (در نوبت آینده) نزد من آورید. آیا نمی‌بینید که من پیمانۀ را کامل می‌دهم و بهترین میزبان هستم.»

درس‌ها:

۱- تدبیر در امور

مدیریت صحیح یوسف عليه السلام موجب شد در زمان قحطی نه تنها مشکلی برای مردم مصر پیش نیاید بلکه به اطراف نیز کمک کند. «جهّزهم بجهازهم»

۲- مهمان‌نوازی

مهمان‌نوازی از اخلاق انبیاست. «خیر المنزّلین»

به مسافران و کاروان‌هایی که وارد منطقه‌ی ما می‌شوند حتی در زمان نیاز و قحطی، احترام کنیم. «خیر المنزّلین»

۳- تلاش برای جذب خلاقیت

یوسف برای جذب برادران خطاکار گفت: «أنا خير المنزّلین» من بهترین میزبانم و آن برادران جذب شدند، ولی خداوند برای جذب مردم تعبیرات زیادی دارد: «خير الرازقین»^{۹۲} او بهترین روزی رسان است.

«خير الغافرين»^{۹۳} او بهترین بخشنده است.

«خير الفاتحين»^{۹۴} او بهترین گشایشگر است.

«خير الماكرين»^{۹۵} او بهترین تدبیر کننده است.

«خير الوارثين»^{۹۶} او بهترین وارث است.

«خير الحاكمين»^{۹۷} او بهترین داور است.

«خیر الناصرین»^{۹۸} او بهترین یاری کنندگان است.

اما گروه بسیاری از مردم جذب نمی‌شوند.

۴- رازداری همراه با راستگویی

هم رازداری لازم است و هم راستگویی!

یوسف علیه السلام گفت: «اخ لکم» و نگفت: برادر من، تا راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.

اشخاص یا مؤسسه‌ها و یا کشورهایی که کمک‌های اقتصادی می‌کنند، می‌توانند بعضی از شرایط را در جهت رشد و یا مصالح دیگر، مطرح کنند. «اتتونی باخ...»

۵- نظارت مستقیم

یوسف علیه السلام بر توزیع ارزاق ذخیره شده مصر، نظارت مستقیم داشت. «جهّهم»

۶- پرهیز از بی‌عدالتی و کم‌فروشی حتی در زمان بحران

حتی در زمان بحران و قحطی نیز بی‌عدالتی و کم‌فروشی ممنوع است.

«اوفی الکیل»

در معامله باید مقدار جنس مشخص باشد. «الکیل»

۷- بدی‌ها را با خوبی‌ها پاسخ دهیم

بدی‌ها را با خوبی پاسخ دهیم. (یوسف سهم برادران را کامل داد و درباره‌ی

ظلمی که به او کرده بودند سخن نگفت) «و جاء اخوة یوسف... اوفی الکیل»

۸- قدرت وسیله انتقام نباشد

قدرت را وسیله‌ی انتقام قرار ندهیم. «اوفی الکیل و انا خیر المنزلین»

۹- توزیع کالا عادلانه و به دست مسئولین عادل باشد

کم‌فروشی یا عدالت کارگزاران، (کارگران و دستیاران)، به حساب مسئول اصلی

و مافوق است. «اٹی اوفی الکیل»

مسئولین توزیع امکانات عمومی باید عادل باشند. «اوفی الکیل»

فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ «۶۰»

«(ولی) اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه پیمانه‌ای (از غله) نزد من خواهید داشت و نه نزدیک من شوید.»

درس‌ها:

۱- از بین بردن زمینه‌های سوء استفاده

زمینه‌های سوء استفاده را از بین ببریم. (اگر رسم شود که حاضرین سهم غائبین را بگیرند بعضی سوء استفاده می‌کنند.) «فان لم تأتونی فلا کیل لکم»

۲- محبت به همراه قاطعیت و تهدید به همراه تشویق

در مدیریت، هم محبت لازم است و هم تهدید. اول مؤده و محبت؛ «أنا خیر

المنزلین» بعد تهدید و اولتیماتوم. «فان لم تأتونی»

در تهدید لازم نیست که مدیر تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. «فلا

کیل لکم» (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند.)

قاطعیت در پیاده‌کردن برنامه‌ها، شرط رهبری است.

«فلا کیل لکم عندی و لا تقربون»

۳- پرهیز از تبعیض

در اجرای قانون، میان برادر و خانواده و دیگران نباید تبعیض قائل شد. «فلا کیل

لکم» (هر شخصی سهم معینی داشت و باید خود دریافت می‌کرد.)

قَالُوا سَتَرْنَا وَدُّ عَنَّا أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ «۶۱»

«(برادران به یوسف) گفتند: او را با اصرار و التماس از پدرش خواهیم خواست و

حتماً این کار را خواهیم کرد.»

وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بَضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَيَّ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾

«و (یوسف) به غلامان خود گفت: آنچه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در بارهایشان بگذارید، تا چون به خانواده‌ی خود بازگردند آن را باز شناسند، به امید آنکه (بار دیگر) برگردند.»

درس‌ها:

۱- اهمیت دادن به بیت‌المال

حضرت یوسف علیه السلام که در آیات قبل از او با تعبیری چون: «صادق، محسن، مخلص» یاد شده، یقیناً بیت‌المال را به پدر و برادران خود نمی‌بخشد و ممکن است که پول غله را از سهم و ملک شخصی خود داده باشد.

۲- دادن طرح‌های ابتکاری

مدیر و رهبر لایق باید طرح‌های ابتکاری باشد. «اجعلوا»

۳- پرهیز از گلابه، کینه، انتقام

یوسف علیه السلام که دیروز برده و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار دارد. «لفتیانه» اما در هنگام ملاقات برادران، نه انتقام گرفت و نه گلابه‌ای نمود و نه کینه‌ای داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آنها توجه داد که من شما را دوست می‌دارم.

۴- پاسخ دادن بدی‌ها با خوبی‌ها

بدی‌ها را با خوبی جبران کنیم. «اجعلوا بضاعتهم»

۵- آشکار نکردن کمک‌ها

کمک به دیگران را حتی الامکان مخفیانه انجام دهیم. «فی رحالهم»

۶- احسان

احسان و خوبی کردن بهترین وسیله جذب افراد است.

«اجعلوا بضاعتهم... یرجعون»

۷- تعیین نقش مرئوسین در برنامه

مسئولین، کارگزاران خود را نسبت به برنامه‌ها و طرح‌ها کاملاً توجیه کنند تا مدیران موفق باشند. (یوسف به همه فهماند که هدف این کار، بازگشت این کاروان است) «لعلهم یرجعون»

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نُّكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾

«پس چون به سوی پدر خود باز گشتند، گفتند: ای پدر پیمانانه (برای نوبت دیگر) از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما بفرست تا سهمیه و پیمانانه خود را بگیریم و ما حتماً نگهبان او خواهیم بود.»

درس‌ها:

۱- مدیریت و تسلط بر خانواده و فرزندان

یعقوب بر خانواده و فرزندان خویش، مدیریت و تسلط کامل داشت به نحوی که رفت و آمدها باید زیر نظر او باشد. «یا ابانا منع...»

۲- جلب اعتماد با استفاده از عواطف

برای گرفتن چیزی و یا جلب اعتماد کسی، از عواطف استفاده کنیم. «اخانا»

۳- توجه کامل به لفاظی و جوسازی خلافکار

مجرم چون در درون نگرانی دارد، در سخنانش تأکیدهای پی‌درپی دارد. «آنا له لحافظون» (کلمه «آنا» و حرف «لام» و جمله اسمیه نشانه تأکید است)

قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا
وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾

«(یعقوب) گفت: آیا شما را بر او امین بدانم، همان طور که شما را بر برادرش امین دانستم (و دیدید که چه شد) پس (به جای شما به خدا اعتماد می‌کنم که) خداوند بهترین حافظ است و او مهربان‌ترین مهربانان است.»

درس‌ها:

۱- استقامت در برابر مشکلات و تلخی‌ها

یاد خاطرات تلخ گذشته، انسان را در برابر حوادث آینده بیمه می‌کند. «آمنکم علی اخیه من قبل» (یعنی من یک بار در گذشته شما را بر برادرش امین دانستم و دیدید که چه شد).

۲- عدم اعتماد به خلافکار

اعتماد سریع به کسی که سابقه تخلف دارد، جایز نیست. «هل آمنکم» آیا شما را امین بدانم؟

۳- توجه و توکل به رحمت الهی

با یک شکست یا تجربه‌ی تلخ، خود را کنار نکشیم. «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا» یعقوب بار دیگر فرزند دوم را با توکل به خدا به برادران تحویل داد. بر عوامل ظاهری و مادی هر چند فراوان باشند تکیه نکنیم، تنها بر خدا توکل کنیم. «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا»

با توجه به رحمت بی‌ظنیر الهی و با توکل به خداوند، به استقبال حوادث زندگی برویم. «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

در آیه ۱۲، حضرت یعقوب در مورد یوسف، به حافظ بودن برادرانش اعتماد کرد، به فراق یوسف و نابینایی گرفتار شد، ولی در مورد بنیامین به خدا تکیه کرد و گفت: «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا» هم توانا شد، هم بینا و هم فراق و جدائی پایان یافت.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي
هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَتَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾

«و هنگامی که بارهای خود را گشودند، دریافتند که سرمایه‌شان به آنها بازگردانده شده، گفتند: ای پدر (دیگر) چه می‌خواهیم؟ این سرمایه‌ی ماست که به ما باز گردانده شده و ما قوت و غذای خانواده‌ی خود را فراهم و از برادرمان حفاظت می‌کنیم و (با بردن او) یک بار شتر می‌افزاییم و این (پیمانۀ اضافی نزد عزیز) پیمانۀ‌ای ناچیز است.»

درس‌ها:

۱- پرداختن به دیگران بعد از خودسازی

هنر یوسف علیه السلام، نه فقط انسان بودن که انسان‌سازی است. «وجدوا بضاعتهم رُدَّتْ إِلَيْهِمْ» (به برادران حسود و جفاکار خود، مخفیانه هدیه می‌دهد تا زمینه را برای مراجعت آنها فراهم سازد. قرآن می‌فرماید: «ادفع بالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ^{۹۹} بدی را با خوبی دفع کنید)

۲- سهمیه‌بندی در زمان کمبود و بحران

سهمیه‌بندی مواد غذایی در شرایط کمبود، کاری پسندیده است. «نزداد کیل بعیر»

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

«(پدر) گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا آنکه (با سوگند) به نام خدا، وثیقۀ‌ای محکم بیاورید که حتماً او را نزد من برگردانید، مگر آنکه همه شما

گرفتار حادثه‌ای شوید. پس چون وثیقه خود را آوردند (پدر) گفت: خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل است.»

درس‌ها:

۱- محکم‌کاری در قراردادها

تنها به خویشاوندی اکتفا نکنیم و قراردادها را محکم کنیم. (پدر گفت: تا وثیقه نگذارید، اجازه نمی‌دهم) «لن ارسله معکم حتی...»

۲- توکل به خدا

محکم‌کاری‌های قانونی و حقوقی، ما را از توکل به خداوند غافل نکند. «اللَّهُ علی ما نقول وکیل»

۳- پیش‌بینی حوادث غیرمترقبه

در قراردادها، پیش‌بینی حوادث غیرمترقبه و خارج از مدار اختیار را بکنیم. «الآن یحاط بکم» (یعنی مگر آنکه ما گرفتار حادثه غیر مترقبه‌ای شویم که در این صورت تکلیفی نداریم).

وَقَالَ يَا بَنِي لَأَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِن أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلَّيْتُ لِي اللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

«و (يعقوب) گفت: ای پسران من (چون به مصر رسیدید، همه) از یک دروازه (به شهر) وارد نشوید (تا توجه مردم به شما جلب نشود) بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید و (بدانید من با این سفارش) نمی‌توانم چیزی از (مقدرات) خدا را از شما دور کنم. فرمان جز برای خدا نیست، تنها بر او توکل می‌کنم و همه توکل‌کنندگان (نیز) باید بر او توکل نمایند.»

درس‌ها:

۱- اعتماد به افراد ذیصلاحیت

وقتی توصیه‌کننده عالم و آگاه است لازم نیست فرمانبر از فلسفه آن دستور آگاه باشد. («لا تدخلوا...» را عمل کردند و فلسفه و راز آن را نپرسیدند)

۲- ارائه راه‌حل‌ها برای مشکلات

فقط بازدارنده و نهی‌کننده نباشیم، بلکه راه حل نیز ارائه دهیم. «لا تدخلوا... و ادخلوا»

۳- احتیاط و حسابگری همراه با توکل به خداوند

هم احتیاط و محاسبه لازم است؛ «لا تدخلوا...» و هم توکل به خداوند ضروری است. «علیه توکلت»، با توکل زانوی اُشتر ببند.

۴- جلوگیری از حساسیت‌ها و سوءظن‌ها

جلو حساسیت‌ها، سوءظن‌ها و چشم‌زخم‌ها را بگیریم، ورود گروهی جوان به منطقه‌ی بیگانه، عامل سوءظن و سعایت است. «لا تدخلوا من باب واحد»

۵- محاسبه احتمالات همراه با برنامه‌ریزی

مدیر خوب باید علاوه بر برنامه‌ریزی، حساب احتمالات را بکند، زیرا انسان در اداره‌ی امور خود مستقل نیست. یعنی با همه محاسبات و دقت‌ها باز هم دست خدا باز است و تضمینی برای انجام صددرصد محاسبات ما نیست. «وما أُغنی عنکم من اللّٰه من شیء»

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

«و چون از همانجا که پدرشان دستورشان داده بود وارد (مصر) شدند، این کار در برابر اراده خداوند هیچ سودشان نبخشید، جز آنکه نیازی در دل یعقوب بود که

عملی شد. (تنها اثر ورود از چند دروازه حفظ از چشم زخم و رسیدن برادران، به خصوص بنیامین به یوسف بود که عملی شد و اثر دیگری نداشت) و البته (یعقوب) بخاطر آنچه به او آموزش داده بودیم دارای علمی (فراوان) بود ولی بیشتر مردم آگاه نیستند.»

درس‌ها:

۱- درس‌آموزی از تلخی‌ها و ناکامی‌ها

تجربه‌های تلخ، انسان را باادب می‌کند و سخنان بزرگان را می‌پذیرد. «و لما دخلوا من حیث امرهم ابوهم»

۲- اکثریت به تنهایی معیار حق و باطل نیست

معیار حق و باطل، تشخیص اکثریت نیست. «اکثر الناس لا یعلمون»

۳- بازگویی نقاط ضعف همراه با نقاط قوت

اگر از بی‌ادبی و نقاط منفی افراد سخن گفتیم، از ادب و خوبی‌ها آنان نیز بگوییم. «دخلوا ... ابوهم» (اگر برادران قبلاً نسبت ضلالت به پدر می‌دادند، امروز تسلیم امر پدر شدند).

۴- توکل

محاسبات و دقت و برنامه‌ریزی‌ها، با وجود اراده‌ی خداوند کارساز است، آنجا که او نخواهد کارساز نیست. «ما کان یغنی عنهم من الله من شیء»

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾

«وقتی (برادران) بر یوسف وارد شدند، او برادرش (بنیامین) را در نزد خود جای داده گفت: همانا من برادر تو هستم، پس از آنچه انجام می‌دهند، اندوهگین مباش.»

درس‌ها:

۱- طبقه‌بندی مطالب، اطلاعات و اسناد

کلام‌ها، طبقه‌بندی، محرمانه و علنی دارد. یوسف تنها به صورت محرمانه به بنیامین گفت: «إِنِّي أَنَا أَخُوكَ» (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد). در بعضی امور، تنها خواص را باید در جریان گذاشت. «إِنِّي أَنَا أَخُوكَ»

فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَحِيهِ ثُمَّ أَدْنَىٰ مُؤَدِّنَ أُيْتِهَآ
الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾

«پس چون بارهای برادران را مجهز و مهیا ساخت، ظرف آبخوری (گران قیمتی) را در خورجین برادرش (بنیامین) قرار داد، سپس منادی صدا زد؛ ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید.»

درس‌ها:

۱- ارائه طرح‌های ابتکاری

در تفاسیر آمده است که در جلسه دو نفره‌ای که یوسف و بنیامین با هم داشتند، یوسف از او پرسید آیا دوست دارد در نزد وی بماند. بنیامین اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد که پدرش از برادران تعهد گرفته که او را برگردانند. یوسف گفت: من راه ماندن تو را طراحی می‌کنم و لذا با موافقت بنیامین این نقشه کشیده شد. نظیر فیلم‌ها، نمایش‌ها و صحنه‌های تئاتر که افراد در ظاهر و در شکل مجرم و گناهکار احضار و مخاطب می‌شوند و یا حتی شکنجه می‌گردند، ولی آنها بخاطر توجیه قبلی و رضایت شخصی و مصلحت مهم‌تری، آن را پذیرا شده‌اند.

سؤال: چرا در این ماجرا به بی‌گناهی نسبت سرقت داده‌شد؟

پاسخ: بنیامین با آگاهی از این طرح و اتهام، برای ماندن در نزد یوسف اعلام رضایت کرد و باقی برادران هر چند در یک لحظه ناراحت شدند، ولی بعد از

بازرسی از آنها رفع اتهام گردید. علاوه بر آنکه کارگزاران از اینکه یوسف خود پیمانہ را در میان بار گذارده «جَعَلَ» خبر نداشتند و بطور طبیعی فریاد زدند: «اَنتُمْ لَسَارِقُونَ»

۲- جایز بودن دروغ در مقام اصلاح

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «لَا كِذْبَ عَلَى مِصْلِحٍ»^{۱۰۰} کسی که برای اصلاح و رفع اختلاف دیگران دروغی بگوید، دروغ حساب نمی‌شود، و آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند.

۳- صحنه‌سازی برای کشف امور

گاهی صحنه‌سازی برای کشف ماجرابی جایز است و برای مصالح مهم‌تر، نسبت دادن سرقت به بی‌گناهی که از قبل توجیه شده باشد، مانعی ندارد. «اَنتُمْ لَسَارِقُونَ»

قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ «۷۱»

«(برادران یوسف) رو به ماموران کردند و گفتند: شما چه چیزی را گم کرده‌اید.»

قَالُوا تَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ «۷۲»
«گفتند: پیمانہ و جام مخصوص شاه را گم کرده‌ایم و برای هرکس آن را بیاورد، یک بار شتر (جایزه) است و من این را ضمانت می‌کنم.»

درس‌ها:

۱- استفاده از جایزه و تشویق

جایزه تعیین کردن، از شیوه‌های قدیمی است. «ولن جاء به حمل بعير»

۲- ضامن باید فرد معین و معتبر باشد

ضامن باید فرد معین و مشخصی باشد. «و انا به زعيم»

ضامن باید معتبر باشد. «و انا به زعيم»

۳- تشویق و جایزه باید متناسب با افراد و زمان باشد

جوایز باید متناسب با افراد و زمان باشد. در زمان قحطی بهترین جایزه، یک بار شتر غله است. «حِمْلِ بَعِيرٍ»

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ «۷۳»
«گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید که ما برای فساد در این سرزمین نیامده‌ایم و ما هرگز سارق نبوده‌ایم.»

درس‌ها:

۱- چشم‌پوشی و تبرئه افراد با حسن سابقه

حسن سابقه، نشانه‌ای برای براءت است. «لقد علمتم»

۲- دقت و نظارت بر ورود و خروج افراد

برادران یوسف گفتند: شما می‌دانید که ما برای سرقت و فساد به این منطقه نیامده‌ایم، در اینکه از کجا می‌دانستند، چند احتمال دارد: شاید با اشاره یوسف باشد که این گروه دزد نیستند. شاید هنگام ورود به منطقه گزینش شده بودند. آری برای ورود و خروج هیئت‌های بیگانه، مخصوصاً در شرایط بحرانی، باید دقت کرد تا از اهداف مسافران مطمئن شد.

قَالُوا فَمَا جَزَاءُؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ «۷۴»

«(ماموران یوسف) گفتند: پس اگر دروغ گفته باشید، کیفرش چیست؟»

درس‌ها:

۱- طراحی و نوآوری

به نظر می‌رسد طرّاح این سؤال حضرت یوسف علیه السلام است، چون می‌داند برادران طبق مقررات وقانون منطقه کنعان ونظر حضرت یعقوب اظهار نظر خواهند کرد.
۲- استفاده از وجدان‌ها (صداقت‌ها)

وجدان مجرم را برای تعیین کیفرش، به قضاوت بخوانیم. «فما جزاؤه...»

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ «۷۵»
«گفتند: کیفرش چنین است که هر کس پیمانه در بارش پیدا شود، خود او جزای سرقت است (که به عنوان گروگان یا برده در اختیار صاحب پیمانه قرار گیرد) ما (در منطقه کنعان) ظالم (سارق) را اینگونه کیفر می‌دهیم.»

درس‌ها:

۱- پرهیز از تبعیض

در قانون استثنا و تبعیض وجود ندارد، هرکس سارق بود برده خواهد شد.

«من وجد فی رحله»

۲- با خرافکاری بعضی به همه بدگمان نشویم

وجود یک خرافکار در جمعی دلیل بر خرافکار بودن همه نیست.

«مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ»

۳- تفهیم جرم به مجرم با استدلال

با تفهیم جرم و بیان قانون و عقوبت آن، اعتراض متهم را به حداقل کاهش دهید. «جزائه مَن وُجِدَ...»

۴- کیفر خرافکار بیگانه طبق قانون خودش

کیفر خرافکار در کشور بیگانه می‌تواند طبق قانون خود او باشد، نه کشور میزبان. «كذلك نجزي الظالمين»

۵- استدلال

دلایل باید به گونه‌ای باشد که متهم نیز خود به راحتی اتهام را بپذیرد. «مَن وُجِدَ...»

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَرْفَعُ

دَرَجَاتٍ مِّنْ شَاءَ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ «۷۶»

«پس (از پذیرش کیفر، شروع به بازرسی کرده و) قبل از بار بردارش، به (بازرسی) بار سایر برادران پرداخت، سپس پیمانه را از بار بردارش بیرون آورد. ما اینگونه برای یوسف تدبیر کردیم، زیرا طبق قانون شاه مصر، یوسف نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند، مگر آنکه خدا بخواهد (که کیفر سارق در کنعان را مقدمه بازداشت این برادر قرار می‌دهد). ما هر کس را که بخواهیم (و لایق باشد) درجاتی بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب دانشی، دانشوری است.»

درس‌ها:

۱- طراحی و نوآوری

واژه «کَیِّدٌ» همه جا به معنی مذموم بکار نرفته است، «کَیِّدٌ» به معنی طرح و

نقشه نیز استعمال شده است. «کدنا»

در موقع بازرسی، بنیامین چون از طرح و نقشه با خبر بود، آسوده خاطر بود، لذا در سراسر این ماجرا هیچ اعتراضی از او نقل نشده است و برای اینکه طرح مخفی بماند و موجب سوءظن نشود، بازرسی را از بار دیگران شروع کردند تا نوبت به بنیامین رسید و چون در بار او پیدا شد، طبق قرار قبلی باید او در مصر می‌ماند. این طرح و نقشه الهی بود، چون یوسف با قوانین جاری مصر نمی‌توانست سارق را به عنوان گروگان نگهدارد.

۲- بازرسی اموال

بازرسی اموال متهمان از سوی حاکم، مجاز است. «فبدأ باوعیتهم»

۳- وفاداری و احترام و مراعات قوانین

احترام و مراعات قوانین، حتی در نظام‌های غیر الهی لازم است.

«ماکان لیاخذ اِخاه فی دین الملک»

سرمداران نیز بایستی به قانون وفادار و از آن تخلف نکنند. (یوسف به قانون مصر پایبند بود، لذا برادر را با طرح و برنامه نگه داشت)

«لیأخذ اِخاه فی دین الملک»

۴- علم و آگاهی

علم و آگاهی، مایه‌ی برتری است. «نرفع درجات... و فوق کلّ ذی علم علیم»

۵- برخورد های اطلاعاتی مناسب

مأمورین اطلاعاتی باید به نوعی عمل کنند که موجب شک و ظن به آنها نشود. «فبدأ باوعیتهم» (در بازرسی، اول به سراغ بار بنیامین نرفتند، بلکه از دیگر برادران شروع نمودند.)

عملکرد کارکنان به عهده مسئولان گذاشته می‌شود. «فبدأ» (به حسب ظاهر یوسف شخصاً بازرسی نکرده، ولی قرآن می‌فرماید: او بازرسی را آغاز کرد.)

۶- فکر و ابتکار و چاره‌جویی

فکر و ابتکار و چاره‌جویی، از امدادهای غیبی است. «کیدنا»

قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ «۷۷»

«(برادران) گفتند: اگر او سرقت کند (جای تعجب نیست، زیرا) پیش از این نیز برادر او دزدی کرده بود. یوسف (این تهمت را) در دل خود پنهان داشت و (با آنکه ناراحت شده بود) به روی آنان نیاورد. (ولی) گفت: موقعیت شما بدتر (از او) است و خداوند به آنچه توصیف می‌کنید داناتر است.»

درس‌ها:

۱- مواظبت از توجیّهات خلافکار

متهم، یا انکار می‌کند و می‌گوید: من دزد نیستم؛ «ما کنا سارقین» یا کار خود را توجیه می‌کند و می‌گوید: دزد بسیار است. «فقد سرق اخ له من قبل»

۲- استقامت و تحمل در برابر تهمت‌ها و نیش‌ها

برای رسیدن به هدف باید تهمت‌ها و نیش‌هایی را تحمل کرد. «سرق اخ له من قبل»

۳- جوانمردی و سعه صدر

جوانمردی و سعه صدر، رمز رهبری است. حضرت یوسف علیه السلام نسبت دزد بودنش را از برادران شنید ولی در دل پنهان کرد و به رو نیاورد. «فاسرّها یوسف»

۴- رازداری

رازها را فدای احساسات نکنیم. (یوسف از برادران نسبت دزدی می‌شنید، ولی به خاطر مصلحت، رازداری کرد) «فاسرّها یوسف فی نفسه»

افشاگری همیشه ارزش نیست. «و لم یبدها لهم»

۵- ضرورت صمیمیت در محیط کار

آنجا که صفا نیست، اتهام افراد زود پذیرفته می‌شود. «ان یسرق فقد...» (بیرون آمدن پیمانۀ از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولی برادران چون علاقه‌ای به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسئله را مسلم پنداشتند.)

آنجا که صفا نیست، خلاف جزیی را کلی قلمداد می‌کنند. («یسرق» فعل مضارع که برای کار دائمی است، بجای «سرق» که فعل ماضی و برای کار لحظه‌ای است آمده است. یعنی او همیشه این کاره بوده است.)

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدًا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنْ

الْمُحْسِنِينَ «۷۸»

«(برادران) گفتند: ای عزیز! همانا برای او پدری است پیر و سالخورده، پس یکی از ما را به جای او بگیر (و او را رها کن) همانا تو را از نیکوکاران می‌بینیم.»

درس‌ها:

۱- کسب عزت در سایه تقوا

خداوند به تقوا پیشگانی که هواپرستان آنها را خوار کنند عزت خواهد بخشید.

«یا ایها العزیز»

۲- داشتن عزت نفس در فراز و نشیب‌ها

فراز و نشیب و حالات مختلف روزگار، سختی و آسانی، ضعف و قدرت، تغییری در احوال محسنان ایجاد نمی‌کند. یوسف در همه جا و همه‌ی شرایط، نیکوکار توصیف شد؛ جمله‌ی «اَنَا نَرَاكُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» هم از زندانیان در دوران تلخ زندان شنید و هم از برادران در دوران عزت و قدرت.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ تَأْخُذَ إِلَا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِذَا إِذَا لُطَّالِمُونَ ﴿٧٩﴾

«(یوسف) گفت: پناه به خدا از اینکه کسی را به جز آنکه متاعمان را نزد او یافته‌ایم، بگیریم. زیرا که در این صورت حتماً ستمگر خواهیم بود.»

درس‌ها:

۱- قانون شکنی ممنوع

مراعات مقررات، بر هر کس لازم است و قانون شکنی حتی برای عزیز مصر نیز ممنوع است. «معاذ الله»

نیکوکار قانون شکنی نمی‌کند. «من المحسنین قال معاذالله...»

قانون شکنی، ظلم است. (نباید به درخواست این و آن مقررات را شکست.)

«معاذ الله ان ناخذ»

۲- دوری از احساسات به هنگام قضاوت

قاضی نباید تحت تأثیر احساسات قرار گیرد. «قال معاذ الله»

بی‌گناه نباید به جای گناهکار کیفر ببیند، هر چند خودش به اینکار رضایت داشته باشد. «معاذ الله»

فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ

عَلَيْكُمْ مَوْتِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ

الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٠﴾

«پس چون از یوسف مأیوس شدند (که یکی را به جای دیگری بازداشت کند)، نجواکنان به کناری رفتند. (برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی‌دانید که پدرتان برای برگرداندن او بر شما پیمان الهی گرفته و پیش از این نیز درباره یوسف کوتاهی کرده‌اید. پس من هرگز از این سرزمین نمی‌روم تا آنکه (یوسف عفو کند یا آنکه) پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من حکمی کند و او بهترین داور و حاکم است.»

درس‌ها:

۱- قاطعیت و استواری

چنان استوار و قاطع باشیم که بد خواهان از ما مأیوس شوند. «فلما استیأسوا

منه» التماس‌ها و خواهش‌ها، ما را از اجرای احکام الهی و اعمال قاطعیت باز ندارد.

۲- لازم الاجرا بودن عهد و پیمان‌ها

عهد و پیمان‌ها لازم الاجرا است. «اخذ علیکم موقتا»

پیمان‌های سخت و قراردادهای محکم، راه سوءاستفاده را می‌بندد.

«اخذ علیکم موقتا»

۳- رعایت سلسله مراتب و موقعیت‌ها

لزوم رعایت سلسله مراتب و موقعیت سنی در خانواده و جامعه. «قال کبیرهم»

ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَفُؤُلُوا يَا أَبَا نَازٍ إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا
وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ» (۸۱)

«برادر بزرگ گفت: من اینجا می‌مانم، ولی) شما به سوی پدرتان برگردید، پس بگویید: ای پدر! همانا پسر تو دزدی کرده و ما جز به آنچه می‌دانستیم گواهی ندادیم و ما نگهبان (و آگاه به) غیب نبوده‌ایم.»

✍️ **درس‌ها:**

۱- شهادت و گواهی بر اساس علم (عینیت‌ها)

شهادت و گواهی، باید بر اساس علم باشد. «ما شهدنا الا بما علمنا»

۲- عذرخواهی شجاعانه

عذر خود را با کمال صراحت بگوئیم. «و ما کنا للغیب حافظین»

۳- پیش‌بینی حوادث در پیمان‌ها و تعهدات

در پیمان‌ها و تعهدات، باید برای حوادث پیش‌بینی نشده تبصره‌ای باز کرد.

«و ما کنا للغیب...»

وَسَأَلَ الْقُرَيْبَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» (۸۲)
«(اگر به حرف ما اطمینان نداری) از قریه‌ای که در آن بودیم و از کاروانی که در میان‌شان به اینجا رو آورده‌ایم، سؤال کن و بی‌شک ما راستگو هستیم.»

✍️ **درس‌ها:**

۱- اعتبار اثبات مدعا با شهود عینی

گواهی شهود عینی، راهی معتبر برای اثبات مدعا می‌باشد. «وأسئل القرية... والعیرون...»

۲- توجه به اینکه تبانی مجموعه‌ای بزرگ بر دروغ بعید است

امکان تبانی مجموعه‌ای بزرگ بر کذب، منتفی است. «و أسئل القرية... انا لصادقون»

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ
جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (۸۳)

«(یعقوب) گفت: (این چنین نیست) بلکه (بار دیگر) نفس شما (با نسبت دزدی به بنیامین یا تعیین کیفر گروگان‌گیری) مسئله را برای شما آراسته است، پس صبری نیکو (لازم است) امید است که خداوند همه برادران را با هم نزد من آورد، چرا که او قطعاً آگاه و حکیم است.»

✍️ **درس‌ها:**

۱- صبر آگاهانه

صبر، گاهی از روی ناچاری و بیچارگی است، چنانکه اهل دوزخ می‌گویند: «سواء علينا أجزعنا ام صبرنا»^{۱۱} صبر کردن و یا جزع کردن برای نجات ما اثری ندارد. و گاهی صبر آگاهانه و داوطلبانه و تسلیم رضای خداوند است که چهره این صبر در هر جایی با یک عنوان مطرح است؛ صبر در میدان جهاد، شجاعت است. صبر در دنیا، زهد است. صبر در برابر گناه، تقواست. صبر در برابر شهوت، عفت است و صبر در برابر مال حرام، ورع است.

صبر، شیوه‌ی مردان خداست و صبر جمیل، صبری است که در آن سخنی بر خلاف تسلیم و رضای خداوند گفته نشود. «فصبر جمیل»

۲- غلبه بر وسوسه‌های شیطان و هوای نفس

تزئین و زیانمایی زشتی‌ها، گاهی توسط شیطان؛ «و اذ زين لهم الشيطان اعمالهم» گاهی به وسیله زرق و برق دنیا؛ «اذا اخذت الارض زخرفها و

ازینت»^{۱۲} و گاهی توسط نفس انسان است. «سوّلت لكم انفسكم»

۳- درس‌آموزی از حوادث تلخ

مؤمن، حوادث تلخ را نیز از حکمت خدا می‌داند. «الحکیم»

باور و توجه به عالمانه و حکیمانه بودن افعال الهی، آدمی را به صبر و شکیبایی در حوادث دشوار وادار می‌کند. «فصبر جمیل، اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ «۸۴»

«یعقوب از فرزندان روی گرداند و گفت: ای دروغا بر یوسف، پس اندوه خود را فرو می‌خورد (تا آنکه) دو چشمش از اندوه سفید (و نابینا) شد.»

درس‌ها:

۱- فرو بردن خشم

فرو بردن خشم، از صفات مردان الهی و کاری شایسته است. «فهو کظیم»

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنَا تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ «۸۵»

«(فرزندان یعقوب به پدرشان) گفتند: به خدا سوگند تو پیوسته یوسف را یاد می‌کنی، تا آنکه بیمار و لاغر شوی و (یا مشرف به مرگ و) از بین بروی.»

درس‌ها:

۱- نگذاریم الگوها فراموش شوند

یوسف‌ها همواره باید در یادها باشند. «تفتنوا تذكرو يوسف» (اولیای خدا در دعای ندبه، یوسف زمان را صدا می‌زنند و گریه می‌کنند.)

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «۸۶»
«(یعقوب) گفت: من ناله (اشکار) و حزن (پنهان) خود را فقط به خدا شکایت می‌برم و از (عنایت و لطف) خداوند چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

درس‌ها:

۱- پرهیز از سکوت یا ناله و فریاد ناپسند

آنچه مذموم است، یا سکوتی است که بر قلب و اعصاب فشار می‌آورد و سلامت انسان را به مخاطره می‌اندازد و یا ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیت انسان را پایین می‌آورد، اما شکایت بردن به نزد خداوند مانعی ندارد. «اِنَّمَا اشكوا... الى الله»

۲- ژرف‌نگری در حوادث و تلخی‌ها

افراد ظاهربین از کنار حوادث به راحتی می‌گذرند، ولی انسان ژرف‌نگر، آثار و حوادث را تا قیامت می‌بینند. «اعلم من الله...»

يَا بَنِي آذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأَيَّسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأَيَّسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ «۸۷»

«ای پسرانم (بار دیگر به مصر) بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خداوند مأیوس نشوید، حق این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مأیوس نمی‌شوند.»

درس‌ها:

۱- دوری از یأس و ناامیدی

اولیای خدا، هم خود مأیوس نمی‌شوند هم دیگران را از یأس باز می‌دارند. «لَا تَأَيَّسُوا» براساس روایات، یأس از رحمت خدا، از گناهان کبیره است.

۲- دوری از تنبلی

رسیدن به لطف الهی، با تنبلی سازگار نیست. «آهلبوا، ولا تائسوا»

ج) کمبود بودجه (فقر مالی). «بضاعة مزجاة»

د) ایجاد انگیزه در کمک کننده. «فتصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين»

۳- پرهیز از تحقیر

تحقیر کنندگان، روزی تحقیر می‌شوند. فرزندانى که با غرور می‌گفتند: «نحن عصبه» ما قوی هستیم، «سرق اخ له من قبل» برادر ما دزد بود، «ان ابانا لفي ضلال» پدر ما در گمراهی آشکار است، امروز با حقارت می‌گویند: «مسنا و اهلنا الضر»

۴- توجه به خطر فقر و نیازمندی

فقر و نیاز، انسان را ذلیل می‌کند. «مسنا و اهلنا الضر»

آنچه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ «۸۸»

«پس هنگامی که (مجدداً) بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز! قحطی ما و خاندان ما را فراگرفته و (برای خرید گندم) بهای اندکی با خود آورده‌ایم، (اما شما کاری به پول اندک ما نداشته باش) سهم ما را بطور کامل وفا کن و بر ما ببخش، زیرا که خداوند کریمان و بخشنندگان را پاداش می‌دهد.»

درس‌ها:

۱- احترام به پدر

در روایات آمده است: یعقوب رضی الله عنه نامه‌ای برای یوسف نوشت که محتوای آن تجلیل از یوسف رضی الله عنه، بیان قحطی کنعان، تقاضای آزادی بنیامین و تبرئه فرزندان از سرقت بود و به همراه فرزندان برای یوسف فرستاد. وقتی یوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسید و بر چشم گذاشت و گریه‌ای کرد که قطرات اشک بر لباسش نشست.

برادران که هنوز یوسف را نمی‌شناختند شگفت‌زده بودند که این همه احترام به پدر ما برای چیست؟ کم‌کم برق امیدی در دل آنها روشن شد. خنده یوسف را چون دیدند، با خود گفتند نکند او یوسف باشد.

۲- رعایت آداب درخواست کردن

برای درخواست کمک و مساعدت، فرهنگ خاصی لازم است:

الف) تجلیل از کمک کننده. «ایها العزیز»

ب) بیان حال و نیاز خود. «مسنا و اهلنا الضر»

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ «۸۹»

«(یوسف) گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آنگاه که شما نادان بودید.»

درس‌ها:

۱- فتوت و جوانمردی در برخورد با خلافکار

فتوت در آن است که جزئیات خلاف مطرح نشود. لذا یوسف به طور سربسته پرسید: چه کردید؟ «ما فعلتم»

۲- در شرایط قدرتمندی مظلومان فراموش نشوند

وقتی به قدرت رسیدیم، دیگر مظلومان را فراموش نکنیم.

«ما فعلتم بیوسف و اخیه»

۳- پذیرش عذر و تلقین راه عذرخواهی

فتوت در آن است که راه عذر به خطاکار تلقین شود. (یوسف به برادران خطاکار گفت: کارهای شما در زمان بی توجهی شما بوده نه اکنون.) «اذ انتم جاهلون»

قَالُوا أَعْرَبَكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ «۹۰»

«گفتند: آیا تو خود (همان) یوسفی؟ گفت: (آری) من یوسفم و این برادر من است. به تحقیق خداوند بر ما منت گذاشت. زیرا که هر کس تقوا و صبر پیشه کند، پس همانا خداوند پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند.»

درس‌ها:

۱- ایجاد زمینه رشد و تربیت و انگیزه برای مردم

باید شرایط طوری فراهم شود که مردم سؤال کنند و برای رشد و تربیت، انگیزه آنان را بالا برد. در برادران یوسف دائماً انگیزه برای جستجو و سؤال زیاد می‌شد. با خود می‌گفتند: چرا اصرار داشت بنیامین را به همراه خود بیاوریم؟ چرا پیمانہ در بار ما پیدا شد؟ چرا پول ما را در نوبت اول برگرداند؟ او از کجا داستان یوسف را می‌داند؟ نکند دیگر به ما غله ندهد؟ وقتی این هیجانانگیز در روح آنها اوج گرفت، پرسیدند: آیا تو یوسف هستی؟ گفت: بله.

۲- استفاده از زمان‌های مناسب

از حساس‌ترین اوقات، برای تبلیغ استفاده کنید. (موقعی که برادران از کار خود شرمند و آماده پذیرش سخن یوسف‌اند، او می‌گوید: «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ...»)

۳- صبر و تقوا (زمینه‌ساز عزت است)

صبر و تقوا، زمینه عزت است. «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ...»

۴- با تجربه‌ها لایق زمامداری هستند

کسی لایق زمامداری و حکومت است که در برابر حوادث، حسادت‌ها، شهوت‌ها، تحقیرها، زندان‌ها، تبلیغات سوء و... امتحان داده باشد. «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ...»

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ «۹۱»

«(برادران) گفتند: به خدا قسم، که خداوند ترا بر ما برتری داده است و قطعاً ما خطاکار بوده‌ایم.»

درس‌ها:

۱- ایثار

«ایثار» به معنای برتری دادن دیگران بر خود است. برادران یوسف در اثر تفکر غلط «نحن عصبه»، دست به کار غلطی زدند و گفتند: او را به چاه افکنید؛ «القومه فی غیابت الحب». خداوند آنها را در تنگنا گذاشت تا جایی که برای سیر کردن شکم التماس کنند؛ «مستنا و اهلنا الضر» پس اعتراف کردند که نقشه ما خراب از آب در آمد؛ «کننا لخاطئين» سپس آن تفکر غلط، تبدیل به پذیرش یک واقعیت شد که قدرت حکیمانه خداوند تو را بر ما برتری داد. «لقد آثرک الله علينا»

۲- استفاده نیکو از توانایی‌ها

در روز توانایی، به گونه‌ای عمل نکنیم که در روزگار ضعف شرمند شویم. «و نحن عصبه... و ان کننا لخاطئين»

۳- اعتراف به کمالات دیگران

اگر از روی حسادت به برتری و کمالات دیگران اعتراف نکنیم، با فشار و ذلت به آنها اقرار خواهیم کرد. «لقد آثرک الله علينا»

۴- اعتراف به خطا

اعتراف به خطا، زمینه‌ای برا دریافت عفو و بخشش است. «ان کننا لخاطئين»

۵- توجه به اراده خداوند

در برابر اراده خدا، نمی‌توان ایستادگی کرد. «آثرک الله علينا»

قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ «۹۲»

«(یوسف) گفت: امروز بر شما توبیخ و ملامتی نیست، خداوند شما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است.»

📖 **درس‌ها:**

۱- عفو و بخشش و رحمت

همین که خلافکار اعتراف کرد، بپذیریم و او را خجل نکنیم. «اَنَا كُنَّا خَاطِئِينَ.

قال لا تثريب عليكم»

فتوت را از یوسف عليه السلام بیاموزیم که هم حق خود را بخشید و هم از خداوند طلب آموزش و عفو می‌کند. «لا تثريب ... يغفر الله»

۲- سعه صدر

سعه صدر، ابزار و وسیله‌ی ریاست است. «لا تثريب عليكم اليوم» آری کسی

که تمام ظلم‌های برادران را یکجا می‌بخشد، سزاوار ریاست است.

۳- گذشت در مسند قدرت

عفو در اوج عزت و قدرت، سیره اولیای خداست. «لا تثريب عليكم اليوم»

روز فتح مکه مشرکان به کعبه پناه بردند، عمر گفت: ما امروز انتقام خواهیم

گرفت. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: امروز روز مرحمت است و از مشرکان پرسید: گمان

شما امروز نسبت به من چیست؟ گفتند: خیر است، تو برادر کریم ما هستی.

پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: امروز کلام من همان کلام یوسف است؛ «لا تثريب عليكم

اليوم» عمر گفت: من از حرف خودم شرمندهام.

حضرت علی عليه السلام می‌فرمایند: «اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكراً

للقدره عليه»^{۱۰۳} هرگاه بر دشمن خود پیروز شدی شکر آنرا، عفو دشمن قرار بده.

۴- اعلام عفو و بخشش

گذشت خود را به همه اعلام کنیم تا دیگران هم سرزنش نکنند.

«لا تثريب عليكم»

۵- بازسازی روحیه خلافکاران

یوسف عليه السلام به بازسازی روحی روانی برادران گنهکار پرداخت، ما نیز چنین کنیم.

«لا تثريب...»

إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيْرًا وَأَنْتُونِي بِأَهْلِكُمْ

أَجْمَعِينَ «۹۳»

«(یوسف گفت:) این پیراهن مرا بپوش و آنرا بر صورت پدرم بیفکنید (تا) بینا شود و

همه کسان خودرانزدمن بیاورید.»

📖 **درس‌ها:**

۱- فتوت و جوانمردی

در روایات آمده است: یوسف برادران خود را هر روز و شب سر سفره خود

می‌نشاند و آنها احساس شرمندگی می‌کردند، به یوسف پیغام دادند که سفره ما

جدا باشد، چون چهره تو ما را شرمند می‌کند! یوسف پاسخ داد: اما من افتخار

می‌کنم که در کنار شما باشم و با شما غذا بخورم. روزگاری مردم که مرا

می‌دیدند، می‌گفتند: «سبحان من بلغ عبداً بیع بعشرين درهماً ما بلغ» منزّه است

خدایی که برده‌ی بیست درهمی را به عزت رساند. اما امروز وجود شما برای من

عزت است. حالا مردم می‌دانند که من برده و بی‌اصل و نسب نبوده‌ام. من

برادرانی مثل شما و پدری همانند یعقوب داشته‌ام، ولی غریب افتاده بودم.

(الله‌اکبر از این فتوت و جوانمردی)

۲- دیدگاه اقتضایی داشتن درانجام وظیفه

شرایط اجتماعی، در عمل به وظیفه اثر دارد. «واتونی باهلمکم اجمعین» (صله‌ی رحم یوسف در آن شرایط به نوعی بود که باید فامیل به مصر بیایند).

۳- رسیدگی به بستگان با حفظ حقوق دیگران

رسیدگی به بستگان (با حفظ حقوق سایر مردم)، لازم است. «اتونی باهلمکم»

۴- ایجاد رفاه مناسب برای طبقات محروم و زجر کشیده

برای کسانی که زجر کشیده‌اند باید به فکر رفاه بود. «اجمعین» رنج فراق یعقوب سپس آرامش وصال یوسف.

۵- عمومی بودن لطف و محبت

بهترین لطف آن است که همه را شامل شود. «اجمعین»

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن

تُفَنِّدُون «۹۴»

«و چون کاروان (از مصر به سوی کنعان محل زندگی یعقوب) رهسپار شد، پدرشان گفت: همانا من بوی یوسف را می‌یابم، البته اگر مرا کم‌خرد ندانید.»

درس‌ها:

۱- اگر قادر به درک حقایق نیستیم، انکار هم نکنیم

اگر حقایق را درک نمی‌کنیم، مقام دیگران را انکار نکنیم. «لولا أن تفندون» حضرت یعقوب فرمود: اگر مرا کم‌خرد نپندارید.

سؤال: چگونه است که تنها یعقوب بوی یوسف را درک می‌کند؟

«اِئِی لاجد ریح یوسف»

پاسخ: هیچ مانعی ندارد، همان گونه که انبیا، وحی را درک می‌کنند و ما آن را درک نمی‌کنیم، در بقیه امور نیز آنان چیزی را بیابند که ما نمی‌یابیم.

مگر در آستانه‌ی جنگ خندق، به هنگام کندن خندق، رسول اکرم ﷺ از جهش برقی که از اصابت کلنگ به سنگی نمایان شد، فرمود: در این برق سقوط امپراطوری‌ها را دیدم؟ اما بعضی از افراد ضعیف الایمان گفتند: پیامبر از ترس خود، دور شهر خندق می‌کند، ولی با هر ضربه و جرقه‌ای، از سقوط یک رژیم و حکومتی و پیروزی خود وعده می‌دهد!

شاید مراد از «بوی یوسف» خبر تازه‌ای از یوسف باشد.

این مسئله امروزه در دنیای علم، به «تله پاتی» یعنی انتقال فکر از نقاط دور دست، مشهور شده و به عنوان یک مسئله مسلم علمی درآمده است. یعنی کسانی که پیوند نزدیکی با هم دارند و یا دارای قدرت روحی خاص هستند، همین که مسئله‌ای در گوشه‌ای از جهان برای شخصی پیش آید او نیز در گوشه‌ای دیگر از جهان آن را درمی‌یابد.

شخصی از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: گاهی بدون جهت مرا غم فرا می‌گیرد، به نوعی که اطرافیان می‌فهمند. امام فرمود: مسلمانان در آفرینش از یک حقیقت و طینت هستند، همین که حادثه‌ی تلخی برای یکی از آنان اتفاق بیافتد، دیگری در سرزمین و منطقه‌ای دیگر غمناک می‌شود.

در شرح نهج‌البلاغه مرحوم خوئی آمده است: برای امام معصوم علیه السلام، عمود نوری است که چون خدا اراده کند، امام با نگاه به آن، آینده را می‌بیند و گاهی نیز مثل مردم عادی است.

زمصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت: احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر دم، نهان است
گهی بر طارم‌أعلی نشینیم گهی تا پشت پای خود، نبینیم
اگر استشمام بوی حضرت یوسف را مربوط به قوای شامه بدانیم، باید به عنوان یک امر خارق‌العاده و معجزه پذیرفت که یعقوب بویی را از دور استشمام می‌کند.

خاطره:

در ایام تجاوز عراق به جمهوری اسلامی ایران که مردم به فرمان امام خمینی (قدس سره) در جبهه‌های غرب و جنوب حاضر بودند، بنده نیز در خدمت شهید آیت الله اشرفی اصفهان رحمته الله که حدود نود سال داشت، در عملیات «مسلم بن عقیل» بودم. ایشان بارها در شب حمله به من فرمود: من بوی بهشت را می‌یابم، ولی من هرچه بو کشیدم چیزی نیافتم!

آری، کسی که نود سال در علم و تقوی و زهد و تهجد بوده، می‌تواند احساسی داشته باشد که دیگران نداشته باشند. همانگونه که پیشگویی ایشان که گفتند: من چهارمین شهید محراب خواهم بود، عملی شد!

به هر حال ممکن است مراد از بوی بهشت، یک بوی عرفانی باشد. نظیر شیرینی مناجات که یک مزه معنوی است. و ممکن است بوی طبیعی باشد، لکن هر شامه‌ای لایق استشمام آن نیست. نظیر امواج رادیویی که در فضاست، لکن هر رادیویی تمام آنها را نمی‌گیرد.

۲- در نظر گرفتن ظرفیت مختلف مردم در شنیدن اخبار و اطلاعات همه‌ی مردم ظرفیت شنیدن حقایق را ندارند و نسبت بی‌خردی به گوینده می‌دهند. «لولا أن تفثدون»

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ «۹۵»

«گفتند: به خدا سوگند تو در گمراهی دیرین خود هستی.»

درس‌ها:

۱- کار نیکان را قیاس از خود مگیر

کار نیکان را قیاس از خود مگیر. «اِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ» (نسبت گمراهی به پدر، ناشی از قیاس و سنجیدن درک او با فهم خود بود.)

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي
أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «۹۶»

«پس چون (آن برادری که حامل پیراهن یوسف بود) مژده‌رسان آمد، پیراهن را روی صورت یعقوب انداخت. پس یعقوب بینا گشت و گفت: آیا به شما نگفتم: همانا من از (عنایت) خداوند چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

درس‌ها:

۱- توجه به اینکه در ضمن تلخی‌ها، شیرینی‌ها هم هست

چه بسا امری که مکروه شمرده می‌شود؛ ولی برای همه خیر است، چنان که قحطی ناخوشایند بود، ولی موجب آزادی بی‌گناهی چون یوسف و حاکمیت او، وصال یعقوب و کنترل قحطی شد. «اِنَّی اعلم من اللّٰه ما لا تعلمون»

۲- عبرت گرفتن از فراز و نشیب‌های زندگی

دنیا فراز و نشیب دارد؛ برادران یوسف یک روز کشته شدن یوسف را به دست گرگ و یک روز خبر حاکم شدن یوسف را برای پدر می‌آوردند.

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ «۹۷»

«(فرزندان) گفتند: ای پدر! برای گناهانمان (از خداوند) طلب آمرزش کن که براستی ما خطاکار بودیم»

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ «۹۸»

«(یعقوب) گفت: بزودی از پروردگرم برای شما طلب آمرزش می‌کنم، براستی که او، خود آمرزنده و بسیار مهربان است.»

درس‌ها:

۱- پرهیز از ظلم (که مایه ذلت و ندامت است)

برای ظالم سه روز است: روز قدرت، روز مهلت و روز ندامت.

برای مظلوم نیز سه روز است: روز حسرت که مورد ظلم قرار گرفته است، روز حیرت که در فکر چاره‌اندیشی است و روز نصرت در این دنیا یا در جهان آخرت. ظلم، مایه‌ی ذلت است. روزی که برادران، یوسف را به چاه انداختند، روز خنده آنان و ذلت یوسف بود و امروز به عکس شد. «یا ابانا استغفر لنا»

۲- پرهیز از کینه توزی

پدر نباید کینه‌توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. «استغفر لکم»

۳- خلافکار را به هنگام اقرار ملامت نکنیم

به هنگام اقرار خلافکار، او را ملامت نکنیم. هنگامی که گفتند: «اَنَا كُنَّا خَاطِئِينَ» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «سوف استغفر لکم»

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ
ءَأَمِنِينَ ﴿٩٩﴾

«پس چون (پدر و مادر و برادران) بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرش را در کنار خویش جای داد و گفت: به خواست خدا با امن و امان داخل مصر شوید.»

درس‌ها:

۱- استقبال از مهمان

یوسف برای استقبال از والدین خود، در بیرون شهر خیمه‌ای زده و به انتظار ایستاده بود تا آنها را با عزت و احترام وارد مصر کند: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ... ادخلوا مصر» به طور طبیعی وقتی پدر و مادر و برادران یوسف، خود را برای سفر آماده‌می‌کردند، شورو غوغا در کنعان بود.

مردم می‌دیدند چگونه بعد از سالها، با دریافت خبر خوش سلامت یوسف، در حالی که یعقوب بینایی خود را باز یافته با اشتیاق عزم دیدار فرزند را دارد. آنها نیز خوشحال از احوال این پدر و پسر بودند، مخصوصاً از اینکه یوسف در مصر

خزانه‌دار و حاکم است و در دوره قحط سالی، با ارسال غله آنها را نیز حمایت کرده است.

از جمله «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ» استفاده می‌شود مراسم استقبال از یعقوب در بیرون شهر بود و یوسف و همراهان در آنجا خیمه زده بودند و همین که کاروان رسید یوسف گفت: «ادخلوا مصر...»

۲- توجه به اینکه همراه‌سختی‌ها آسانی، و تلخی‌ها، شیرینی است

۳- احترام به والدین

پست و مقام ما را از احترام به والدین غافل نکند. «ادخلوا مصر...»

۴- توجه به الطاف خداوند

حتی اگر شخص اول کشور نیز خواست از امنیت سرزمین خود سخن بگوید، باید توجه به لطف خداوند داشته باشد. «ان شاء الله» زیرا تا خدا نخواهد، امنیتی در کار نیست، چنانکه گروهی از سنگ‌های کوه خانه ساختند تا درامان باشند، ولی قهر خداوند از طریق صیحه‌ای که صبحگاهان رسید، امنیت آنان را به هم زد. «وكانوا ينجحون من الجبال بيوتاً آمين، فاخذتهم الصيحة مصحين»^{۱۴}

و رَفَعَ أَبْوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ
رُءْيَاكَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا رَبِّيَ حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ
السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ
إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

«و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد، ولی همه‌ی آنان پیش او افتادند و سجده کردند. و (یوسف) گفت: ای پدر! این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین، پروردگارم آن را تحقق بخشید و به راستی که به من احسان کرد، آنگاه که مرا از

زندان آزاد ساخت و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را بر هم زد، از بیابان (کنعان به مصر) آورد. همانا پروردگار من در آنچه بخواهد، صاحب لطف است. براستی او دانای حکیم است.»

درس‌ها:

۱- احترام ویژه نسبت به والدین

در هر مقامی هستی والدین خود را بر خود برتر بدانیم. «رفع ابویه» آنکه رنج بیشتر داشته باید عزیزتر باشد.

۲- در ملاقات‌ها از تلخی‌ها نگوئیم

در هنگام برخورد با یکدیگر، از تلخی‌های گذشته چیزی نگوئیم. «احسن بی اذ اخرجنی من السجن» اولین سخن یوسف با پدر شکر خدا بود، نه نقل تلخی‌ها. او از چاه و زندان و تهمت سخنی نگفت بلکه از رهایی از زندان سخن گفت.

۳- احترام و تواضع در مقابل مسئولان

احترام به حاکمان برحق و تواضع در برابر آنان لازم است. «خرّوا له سجداً»

۴- در همه امور خدا را در نظر داشته باشیم

در برخورد با واسطه‌ها و ابزار و وسایل، همیشه خدا را اصل و ناظر بدانیم. با آنکه در زندگی یوسف اسباب و عللی دست به هم دادند که او به این مقام رسید، ولی باز می‌فرماید: «قد احسن بی» یعنی ای خدا بود که به من لطف و احسان نمود.

۵- جوانمردی و فتوت و مهمان‌نوازی

با فتوت باشیم و دل مهمان را نیازاریم. (در آیه شریفه، یوسف علیه السلام بیرون آمدن از زندان را مطرح می‌کند، اما از بیرون آمدن از چاه سخن نمی‌گوید مبادا که برادران شرمنده شوند.) «اذ اخرجنی من السجن»

جوانمرد و با فتوت باشیم، نه اهل عقده و انتقام. یوسف می‌گوید: «نزع الشیطان بینی و بین اخوتی» شیطان آنان را وسوسه کرد و گرنه برادرانم بد نیستند.

۶- خود را برتر ندانیم

خود را برتر ندانیم. «بینی و بین اخوتی» یوسف نگفت شیطان آنان را فریب داد، می‌گوید شیطان بین من و آنها را ... یعنی خود را نیز در یک سمت قرار می‌دهد.

۷- توجه به نقش سفر در تجربه‌اندوزی و توسعه و پیشرفت و زندگی بهتر برای پیشرفت و زندگی بهتر، حرکت و سفر لازم است. «جاء بکم من البدو»

رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِمَّا تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي

بِالصَّالِحِينَ «۱۰۱»

«(یوسف گفت:) پروردگارا! تو مرا (بهره‌ای) از حکومت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی. (ای) پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا تسلیم خود بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.»

درس‌ها:

۱- یاد خداوند در هر زمان

اولیای خدا وقتی به عزت و قدرت خود نگاه می‌کنند، فوراً به یاد خداوند می‌افتند و می‌گویند: خدایا هر چه هست از توست. یوسف نیز اینچنین کرد، سخن را از پدر برگرداند و متوجه خدا شد.

اعطای حکومت، از شئون ربوبیت الهی است. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ»

۲- همه چیز از آن خداست، مغرور نشویم

یوسف که خداوند همواره او را حفظ کرد، به او علم داد، به او حکومت داد و خطر را از او دور کرد، باز نگران عاقبت خود است. وای به حال کسانی که قدرت، مال و علم خود را با حيله به دست آورده‌اند، آنان چه عاقبتی خواهند داشت؟! افتخار یوسف آن نیست که حاکم بر مردم است، افتخارش آن است که خداوند حاکم بر اوست. «انت ولی فی الدنيا و الآخرة»

حضرت یوسف علیه السلام در شور انگیزترین لحظات متوجه خدا شده و با او مناجات می‌کند. «ربّ قد آتیتنی...»

۳- عاقبت‌اندیشی

بندگان خدا در اوج عزّت و قدرت به یاد مرگ و قیامت و سرانجام کار خود هستند. «توفّی مسلماً و الحقّی بالصلحین» (همان گونه که همسر فرعون در کاخ فرعون به فکر قیامت بود و می‌گفت: «ربّ ابن لی عندک بیتاً فی الجنّة»^{۱۰۵} پروردگارا! در بهشت برای من جایی نزد خود قرار بده).

۴- توجه به اینکه رسیدن به حکومت به اراده خداست

حکومت را نتیجه‌ی فکر، مال، قدرت، یار و طرح خود ندانیم، بلکه اراده‌ی خداوند عامل اصلی است. «آتیتنی»

۵- توجه به خطر رسیدن به حکومت و بیرون رفتن از دین

قدرت و حکومت و سیاست، زمینه خروج از دین است، مگر اینکه خداوند لطف کند. «توفّی مسلماً» (یوسف در چاه دعایی داشت و در زندان دعای دیگر داشت، ولی همین که به حکومت رسید دعای او این بود: خدایا من مسلمان بمیرم).

۶- پایداری در کارهای خیر

حسن عاقبت و پایداری در کار خیر، مهمتر از شروع آن است. انبیاء برای حسن عاقبت دعا می‌کردند؛ «توفّی مسلماً» یعنی مرا در تسلیم خود تا مرگ پایدار بدار.

۷- جهت دادن حکومت در راه خدا

انسان‌های وارسته حکومت را برای خدمت و صلاح می‌خواهند.

«الحقّی بالصلحین»

در هر موقعیت و حالی، خود را به خداوند بسپاریم. «انت ولی فی الدنیا والاخرة»

۸- توجه به دانشمندان در گزینش نیرو

حکومت، حقّ دانشمندان است نه بی‌سوادان. «آتیتنی... علمتّنی» دانش یوسف وسیله حاکمیت او شد.

«سیمای مدیر موفق در یک نگاه»

در پایان داستان حضرت یوسف علیه السلام، سیمایی از آن را مرور می‌کنیم:

۱- توجه کامل به خداوند در تلخی‌ها: «ربّ السجن احبّ» در شادی‌ها و

شیرینی‌ها: «ربّ قد آتیتنی من الملك»

۲- رهاکردن هر خط انحرافی از هر گروهی: «اّنی ترکت ملّة قوم لایؤمنون باللّهِ

و هم بالاخرة کافرون»

۳- پی‌گیری راه مستقیم پیشگامان: «واتبعت ملّة آبائی ابراهیم... و الحقّی بالصلحین»

۴- پایداری در راه رضای خدا تا آخرین نفس: «توفّی مسلماً»

۵- وقار در برابر رقبا: «احبّ الی ابینا متّا»

۶- صبر در برابر حوادث و ممرات‌ها: «یجعلوه فی غیابت الجبّ، اراد باهلك سوء»

۷- پاکدامنی و ترجیح تقوی بر رفاه: «معاذ اللّهِ، ربّ السّجن احبّ الی متّا یدعوننی»

۸- کتمان در برابر بیگانگان: «و شروه بثمان بجنس»

۹- علم وافر: «علمتّنی من تأویل الاحادیث - اّنی حفیظ علیم...»

۱۰- بیان رسا و فصیح: «فلما کلمّه قال اّنک الیوم لدینا مکین»

۱۱- اصالت خانوادگی: «آبائی ابراهیم و اسحاق...»

۱۲- مدارا با مخالفان فکری: «یا صاحبی السّجن»

۱۳- اخلاص: «کان من المخلصین»

۱۴- سوز و علاقه به هدایت دیگران: «ءارباب متفرقون خیرام الله الواحد»

۱۵- قدرت طراحی و ابتکار: «جعل السقایة، ائتونی باخ لکم، فذروه فی سنبله...»

۱۶- تواضع و فروتنی: «رفع ابویه علی العرش»

۱۷- عفو و اغماض: «لا تتریب علیکم»

۱۸- فتوت و جوانمردی: «نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی»

۱۹- امانتداری: «اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم»

۲۰- مهمان‌نوازی: «انا خیر المنزلین»

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْعِيبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اَجْمَعُوا اَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ «۱۰۲»

«ای پیامبر! این (داستان) از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می‌کنیم و تو نزد آنان (برادران یوسف) نبودی آنگاه که در کار خویش هم داستان و متفق شدند و نیرنگ می‌نمودند (که چگونه یوسف را در چاه اندازند و بگویند گرگ او را دریده است).»

درس‌ها:

۱- توجه و توکل به قدرت خداوند

آنجا که خدا نخواهد، نه تصمیم مردم «امرهم» نه اجماع آنان «اجمعوا» و نه نقشه و توطئه «یکرون» اثری ندارد.

۲- در حوادث نقطه شروع و پایان فراموش نشود

در حوادث پی‌درپی و مرتبط، نکته اصلی و نقطه‌ی شروع را فراموش نکنید. محور داستان یوسف توطئه نابودی یوسف بود. «اجمعوا امرهم و هم یکرون»

وَمَا اَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ «۱۰۳»

«ای پیامبر! بیشتر مردم ایمان بیاور نیستند، هر چند (سخت بکوشی و) حرص و آرزو داشته باشی.»

درس‌ها:

۱- اکثریت دلیل بر حقانیت نیست

بارها اکثریت مردم از نظر اعتقادات دینی، مورد انتقاد قرآن قرار گرفته‌اند. «و ما اکثر الناس... بمؤمنین»

۲- حرص نیکو داشتن (مثل حرص داشتن به هدایت و خدمت‌رسانی به مردم)

هر حرصی مذموم نیست. (پیامبر برای ایمان آوردن مردم، حرص می‌ورزید) «حرصت»

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ «۱۰۴»

«و تو بر این (وظیفه‌ی ارشاد) پاداشی از آنان نمی‌خواهی. آن (رسالت و قرآن) جز تذکر و پندی برای جهانیان نیست.»

✍️ **درس‌ها:**

۱- توقع نداشتن از مردم

پیامبر اسلام ﷺ نیز همانند سایر پیامبران، هرگز از مردم در قبال هدایت آنان پاداشی درخواست نکرد. زیرا توقع داشتن از مردم، پذیرش دعوت را سنگین می‌کند. در سوره طور آیه ۴۰ می‌خوانیم: «ام تسئلهم اجراً فهم من مغرم مثقلون» مگر از مردم مزدی درخواست کردی تا پرداخت آن برایشان سنگین باشد؟ اگر در آیه دیگر می‌بینیم که مزد رسالت را مودت اهل قربی می‌داند، «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^{۱۰۶} برای آن است که پیروی و تبعیت اهل‌بیت، برای خود مردم سودمند است نه پیامبر، زیرا در جای دیگر می‌خوانیم: «قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم»^{۱۰۷} آری کسی که اهل‌بیت را دوست دارد از آنان اطاعت می‌کند و اطاعت از آنان اطاعت از پیامبر و خداست.

۲- اگر اکثریت حمایت نکردند مأیوس نشویم

ایمان نیاوردن گروهی از مردم، حتی اکثریت آنان در یک زمان و مکان نباید مبلغان دینی را دلسرد کرده و مأیوس نماید. اگر در منطقه‌ای از زمین گروهی ایمان نیاوردند، در جای دیگر تبلیغ نمایند. «للعالمین»

۳- غافل نشدن از احکام الهی

معارف قرآن و احکام آن حقایقی است که باید آنرا فرا گرفت و همواره به خاطر داشت. زیرا «ذکر» به علم و معرفتی گفته می‌شود که در ذهن حاضر باشد و از آن غفلت نشود.

وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا

مُعْرَضُونَ «۱۰۵»

«و چه بسیار نشانه در آسمان‌ها و زمین که بر آن می‌گذرند، در حالی که از آن روی گردانند.»

✍️ **درس‌ها:**

۱- امیدواری به قدرت و لطف خدا در هر حال

گویا این آیه تسلی خاطر پیامبر ﷺ و هر رهبر و امام بر حق است که اگر مردم به فرمان و دستور آنان بی‌اعتنا بودند نگران نباشند، آنان دائماً بر نشانه‌های قدرت و حکمت خدا در آفریده‌ها برخورد می‌کنند، ولی لحظه‌ای نمی‌اندیشند. این همه زلزله، کسوف، خسوف، صاعقه، گردش ستارگان و کهکشان‌ها و همه و همه را می‌بینند، ولی از آن اعراض می‌کنند.

۲- حق پذیری

علم به تنهایی کافی نیست، حق‌پذیری نیز لازم است تا ایمان حاصل شود. «یرون علیها و هم عنها معرضون»

۳- توجه به اینکه اعراض، از غفلت خطرناک‌تر است

اعراض، از غفلت خطرناک‌تر است. با اینکه تعداد نشانه‌ها زیاد است «کاین» و انسان دائماً با آنها رابطه دارد «یرون» اما نه تنها فراموش می‌کند و نه تنها از آنها غفلت می‌کند، بلکه مواقعی نیز با عنایت از آنها اعراض می‌کند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ «۱۰۶»

«و بیشترشان به خداوند ایمان نمی‌آورند، جز اینکه (با او چیزی را) شریک می‌گیرند. (و ایمانشان خالص نیست)»

۱- توجه به نشانه‌های اخلاص و شرک

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: شرک در این آیه به معنای کفر و بت‌پرستی نیست، بلکه مراد توجّه به غیر خداوند است.

از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که فرمودند: شرک در انسان، از حرکت مورچه سیاه در شب تاریک بر سنگ سیاه، مخفی‌تر است.

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید: مردم در عبادت موخّد هستند، ولی در اطاعت از غیر خدا گرفتار شرک می‌شوند. و در روایات دیگری می‌خوانیم که مراد از شرک در این آیه، شرک نعمت است. مثل اینکه می‌گوییم فلانی کار مرا سر و سامان داد، اگر فلانی نبود نابود شده بودم و امثال آن.

نشانه‌های مؤمن مخلص

۱- در انفاق: «لانريد منكم جزاء و لاشكوراً»^{۱۰۸}

از کسی توقع پاداش و تشکر ندارد.

۲- در عبادت: «و لا يشرك بعبادة ربّه احداً»^{۱۰۹}

جز خداوند کسی را بندگی نمی‌کند.

۳- در تبلیغ: «إن اجري الاّ على الله»^{۱۱۰}

به غیر خداوند از کسی پاداش نمی‌خواهد.

۴- در ازدواج: «و لأمة مؤمنة خير»^{۱۱۱}

ایمان را اصل قرار می‌دهد.

۵- در برخورد با مردم: «قل الله ثم درهم»^{۱۱۲}

جز رضای او همه چیز را کنار می‌گذارد.

۶- در جنگ و برخورد با دشمن: «و لا يخشون احداً الا الله»^{۱۱۳} از کسی به جز

خداوند نمی‌هراسد.

۷- در مهرورزی و محبت: «والذين آمنوا اشدّ حبّاً لله»^{۱۱۴} هیچ کس را به

اندازه خداوند دوست نمی‌دارد.

۸- در تجارت و کسب و کار: «رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله»^{۱۱۵} از

یاد خداوند غافل نمی‌شود.

نشانه‌های انسان آلوده به شرک

۱- عزت را از دیگران آرزو می‌کند: «أَيَّتغون عندهم العزة»^{۱۱۶}

۲- در عمل: «خلطوا عملاً صالحاً وأخر سيئاً»^{۱۱۷}

کار شایسته را با ناشایست می‌آمیزد.

۳- در برخورد با دیگران: «كلّ حزب بما لديهم فرحون»^{۱۱۸} دچار تعصبات حزبی

و گروهی می‌شود.

۴- در عبادت: «الذين هم عن صلاتهم ساهون . الذين هم يرائون»^{۱۱۹}

بی‌توجهی و ریاکاری می‌کند.

۵- در جنگ و نبرد: «يخشون الناس كخشية الله»^{۱۲۰}

از مردم می‌ترسد.

۶- در تجارت و امور دنیوی: «الهاكم التكاثر»^{۱۲۱} سرگرم افزون طلبی است.

۷- در انتخاب دین و دنیا: «و اذا رأوا تجارة او لهواً انفضوا اليها و تركوك

قائماً»^{۱۲۲} دنیا را می‌گیرند و پیامبر را تنها می‌گذارند.

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا

يَشْعُرُونَ»^{۱۰۷}

«آیا (آنها که ایمان نمی‌آورند) از اینکه عذاب الهی آنها را در برگیرد و یا قیامت در حالی که نمی‌دانند ناگهانی فرا رسد، در امانند؟»

درس‌ها:

۱- پرهیز از خوداتکایی

هیچ کس خود را تضمین شده نپندارد. «أفأمنوا»

قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. «غاشية»

۲- یاد قیامت

یاد قیامت، عامل تربیت است. «تأتيهم الساعة»

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ

اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^{۱۰۸}

«ای پیامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هر کس پیروی‌ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و خداوند (از هر شریکی) منزّه است و من از مشرکان نیستم.»

درس‌ها:

۱- دعوت به خدا نه به خود

دعوت رهبر باید به سوی خدا باشد، نه به خود. «ادعوا الى الله»

۲- آگاهی دادن به مردم

مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری ترغیب کرد. «على بصيرة»

۳- بصیرت

رهبر باید بصیرت کامل داشته باشد. «علی بصیرة»

۴- اخلاص در عمل

مسئولان و مبلغان دینی باید افرادی خالص و مخلص باشند.

«ما أنا من المشركين»

سیر و سیاحت در زمین و آگاهی از تاریخ و درس عبرت گرفتن، برای هدایت و تربیت بسیار کارگشاست. «فینظروا»

حفظ آثار باستانی برای بازدید و عبرت آیندگان لازم است. «فینظروا»

۵- بکار انداختن عقل و اندیشه

به کار انداختن عقل و فکر بشر از اهداف رسالت انبیا و قرآن است.

«أفلا تعقلون»

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ «۱۰۹»

«و پیش از تو (پیامبری) نفرستادیم، جز مردانی از اهل آبادی‌ها را که به آنان نیز وحی می‌کردیم. (با وجود این) آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا عاقبت کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند؟ و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟»

درس‌ها:

۱- مردمی بودن

پیامبران از جنس مردم بوده و در میان آنان زندگی می‌کردند. (نه فرشته بودند، نه افراد گوشه‌گیر و نه اهل رفاه). «من اهل القرى»

۲- نظارت مستقیم

مشاهده مستقیم از کارآمدترین شیوه‌های دریافت حقیقت است.

«أفلم یسیروا... فینظروا»

۳- سفرها هدفدار باشد

سیر و سفر باید هدفدار باشد. «أفلم یسیروا... فینظروا»

۴- حفظ آثار باستانی برای عبرت دیگران

«دعوت پیامبران و مخالفت دشمنان همچنان ادامه داشت) تا هنگامی که پیامبران (از هدایت مردم) به آستانه نومیدی رسیدند و کفار گمان کردند (وعده‌ی عذاب) به دروغ به آنان داده شده است، آنگاه یاری ما به آنان رسید، پس کسانی را که می‌خواستیم نجات یابند (ولی) عذاب ما از گروه مجرمان باز گردانده نمی‌شود.»

درس‌ها:

۱- پایداری و استقامت بر راه حق

در طول تاریخ، پیامبران در دعوت خود مستمر و مصر بودند، تا آنکه از هدایت مردم مأیوس می‌شدند، چنانکه مخالفان لجوج نیز دست از مقاومت بر نمی‌داشتند.

۲- مهلت دادن به مجرم

مهلت دادن به مجرمان و تاخیر عذاب آنان، از سنت‌های الهی است. «حتی اذا

استیئس» یعنی به قدری ما به مجرمان مهلت دادیم که انبیا مأیوس شدند.

۳- خوش‌بینی و حسن نیت به اندازه

خوش‌بینی و حسن نیت و حوصله اندازه دارد. «حتی»

۴- دقت در صرف منابع

نیروی خود را صرف زمینه‌های غیرقابل نفوذ نکنیم. باید از هدایت‌پذیری برخی مردم صرف‌نظر کرد. «استیئس الرُّسل»

۵- توجه به اینکه راه حق بن بست ندارد

راه خدا بن بست ندارد. «اذا استیئس الرسل... جاءهم نصرنا» (هر کجا مردم کار را به بن بست کشانند قدرت خدا جلوه می‌کند).

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «۱۱۱»

« به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است. (این) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق‌کننده‌ی آن (کتاب آسمانی) است که پیش از آن آمده و روشنگر هر چیز و (مایه) هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.»

درس‌ها:

۱- عبرت گرفتن از تاریخ

شرط امتیاز در داستان‌ها، پندآموزی آنهاست. در ابتدای سوره فرمود: «نحن نقصّ عليك احسن القصص» و در آخر فرمود: «لقد كان في قصصهم عبرة» چنانکه حضرت یوسف عليه السلام علی‌رغم همه کیدها و مشکلات و موانع به عزّت و قدرت رسید، پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله نیز علی‌رغم همه‌ی مکرها و... به عزّت و قدرت خواهد رسید. «لقد كان في قصصهم عبرة»

تنها خردمندان از داستان‌ها، پند و عبرت می‌گیرند. «عبرة لاوولى الالباب»

داستان‌های قرآن، بیان واقعیت‌های عینی و عبرت آموز است. (یافتنی است، نه یافتنی). «ما كان حديثاً يفترى»

گفتار راست و واقعی، تأثیر عمیق دارد. «عبرة... ما كان حديثاً يفترى»

قرآن با کتب آسمانی دیگر همسو است. «تصدیق الذی...»

قرآن، تمام نیازهای انسان را مطرح می‌کند. «تفصیل کلّ شیء»

قرآن، هدایت محض است و آمیخته با هیچ ضلالتی نیست. «هدی»

تنها اهل ایمان از هدایت و رحمت قرآن بهره می‌برند. «هدی و رحمة لقوم يؤمنون» نکته سنجی و درس گرفتن عقل لازم دارد؛ «عبرة لاوولى الالباب» ولی

دریافت نور و رحمت الهی، ایمان نیز لازم دارد. «لقوم يؤمنون»

خداوندا! به آبروی حضرت یعقوب عليه السلام ، همه‌ی ما را در شدائد و سختی‌ها صبور قرار بده!

خداوندا! به آبروی حضرت یوسف عليه السلام ، همه‌ی ما را در حوادث، فتنه‌ها و شرایط حسّاس، حفظ فرما!

خداوندا! یوسف زهرا حضرت مهدی عليه السلام را از ما راضی و خشنودفرما، فرج‌اش نزدیک و به ما توفیق مهجوریت‌زدایی از قرآن و مظلومیت‌زدایی از اهل بیت عليهم السلام مرحمت فرما.

«أمین ربّ العالمین»

«والحمد لله ربّ العالمین»

۱۱۴/ مائده	۹۲-	۱۱۳/ نساء	۶۱-
۱۵۵/ اعراف	۹۳-	۱۱/ مائده	۶۲-
۸۹/ اعراف	۹۴-	۳۴/ یونس	۶۳-
آل عمران/ ۵۴	۹۵-	۳۵/ یونس	۶۴-
انبیاء/ ۸۹	۹۶-	انعام/ ۱۶۴	۶۵-
اعراف/ ۸۷	۹۷-	نمل/ ۹۵	۶۶-
آل عمران/ ۱۵۰	۹۸-	مریم/ ۵۶	۶۷-
فصلت/ ۳۴	۹۹-	مریم/ ۵۷	۶۸-
اصول کافی/ج/۲ ص ۳۴۲	۱۰۰-	طلاق/ ۲	۶۹-
ابراهیم/ ۲۱	۱۰۱-	طه/ ۱۳	۷۰-
یونس/ ۲۴	۱۰۲-	طه/ ۴۱	۷۱-
نهج البلاغه/ حکمت ۱۱	۱۰۳-	نجم/ ۳۲	۷۲-
حجر/ ۸۲ و ۸۳	۱۰۴-	هود/ ۱۱۳	۷۳-
تحریم/ ۱۱	۱۰۵-	تفسیر فی ضلال القرآن	۷۴-
شوری/ ۲۳	۱۰۶-	تفسیر تبيان	۷۵-
سبا/ ۴۷	۱۰۷-	تفسیر نورالثقلین	۷۶-
انسان/ ۹	۱۰۸-	وسائل الشیعه/ج/۲ ص ۱۳۹	۷۷-
کهف/ ۱۱۰	۱۰۹-	وسائل الشیعه/ج/۲ ص ۱۴۶	۷۸-
یونس/ ۷۲	۱۱۰-	تفسیر نورالثقلین	۷۹-
بقره/ ۲۲۱	۱۱۱-	تفسیر مجمع البیان	۸۰-
انعام/ ۹۱	۱۱۲-	سجده/ ۱۸	۸۱-
احزاب/ ۳۹	۱۱۳-	واقعه/ ۱۰	۸۲-
بقره/ ۱۶۵	۱۱۴-	انفال/ ۷۲	۸۳-
نور/ ۳۷	۱۱۵-	بقره/ ۲۴۷	۸۴-
نساء/ ۱۳۹	۱۱۶-	مریم/ ۲۸	۸۵-
توبه/ ۱۰۲	۱۱۷-	نساء/ ۹۵	۸۶-
مؤمنون/ ۵۳	۱۱۸-	زمر/ ۳۴	۸۷-
ماعتون/ ۶ و ۵	۱۱۹-	مائده/ ۸۵	۸۸-
نساء/ ۵۷	۱۲۰-	زمر/ ۷۴	۸۹-
تکاتر/ ۱	۱۲۱-	زمر/ ۱۰	۹۰-
جمعه/ ۱۱	۱۲۲-	واقعه/ ۱۹	۹۱-

یوسف/ ۱۱۱	۱-	فهرست منابع	
اصول کافی/ج/۲ ص ۶۰۲	۲-	حجرات/ ۱۳	۳۱-
آل عمران/ ۱۵۹	۳-	وسائل الشیعه/ ج/ ۲۷ ص ۲۷	۳۲-
زمر/ ۱۷	۴-	الگوهای رفتاری امام علی <small>علیه السلام</small>	۳۳-
خطبه ۱۴/۱۴۷	۵-	تفسیر حدائق	۳۴-
نهج البلاغه/ نامه ۹/۵۳	۶-	هود/ ۱۲۰	۳۵-
زاریات/ ۵۶	۷-	کهف/ ۱۳	۳۶-
بقره/ ۱۶۸	۸-	اعراف/ ۷	۳۷-
بقره/ ۲۹	۹-	اعراف/ ۱۷۶	۳۸-
نجم/ ۳۹	۱۰-	یوسف/ ۱۱۱	۳۹-
نساء/ ۳۲	۱۱-	مؤمنون/ ۱۴	۴۰-
اسراء/ ۷۰	۱۲-	زمر/ ۲۳	۴۱-
بقره/ ۱۸۸ و نساء/ ۲۹	۱۳-	غافر/ ۶۴	۴۲-
حجرات/ ۱۳	۱۴-	نساء/ ۱۲۵	۴۳-
نهج البلاغه/ نامه ۱۹	۱۵-	توبه/ ۱۲۱	۴۴-
نهج البلاغه/ نامه ۱/۱۸	۱۶-	ملک/ ۲	۴۵-
سبا/ ۴۶	۱۷-	بحار الانوار/ ج/ ۵۸ ص ۱۸۱	۴۶-
حجرات/ ۱۳	۱۸-	فتح/ ۲۷	۴۷-
ملک/ ۱۴	۱۹-	طه/ ۳۸	۴۸-
نساء/ ۱۲۷	۲۰-	صافات/ ۱۰۲ تا ۱۰۷	۴۹-
قصص/ ۵	۲۱-	صلاق/ ۲	۵۰-
آل عمران/ ۱۵۹	۲۲-	مریم/ ۹۶	۵۱-
شوری/ ۳۸	۲۳-	اعراف/ ۲۱	۵۲-
نهج البلاغه/ نامه ۵۳	۲۴-	ضحی/ ۹ و ۶	۵۳-
نهج البلاغه/ نامه ۵۳	۲۵-	مائده/ ۸۳	۵۴-
بقره/ ۱۸۸	۲۶-	توبه/ ۹۲	۵۵-
حدید/ ۲۵	۲۷-	مریم/ ۵۸	۵۶-
یوسف/ ۵۴	۲۸-	اسراء/ ۱۰۹	۵۷-
نهج البلاغه/ نامه ۵۳	۲۹-	آل عمران/ ۱۰۳	۵۸-
بحار الانوار/ ج/ ۶۷ ص ۲۷۸	۳۰-	بحار الانوار ج/ ۱۰ ص ۲۲۷	۵۹-
		توبه/ ۷۴	۶۰-